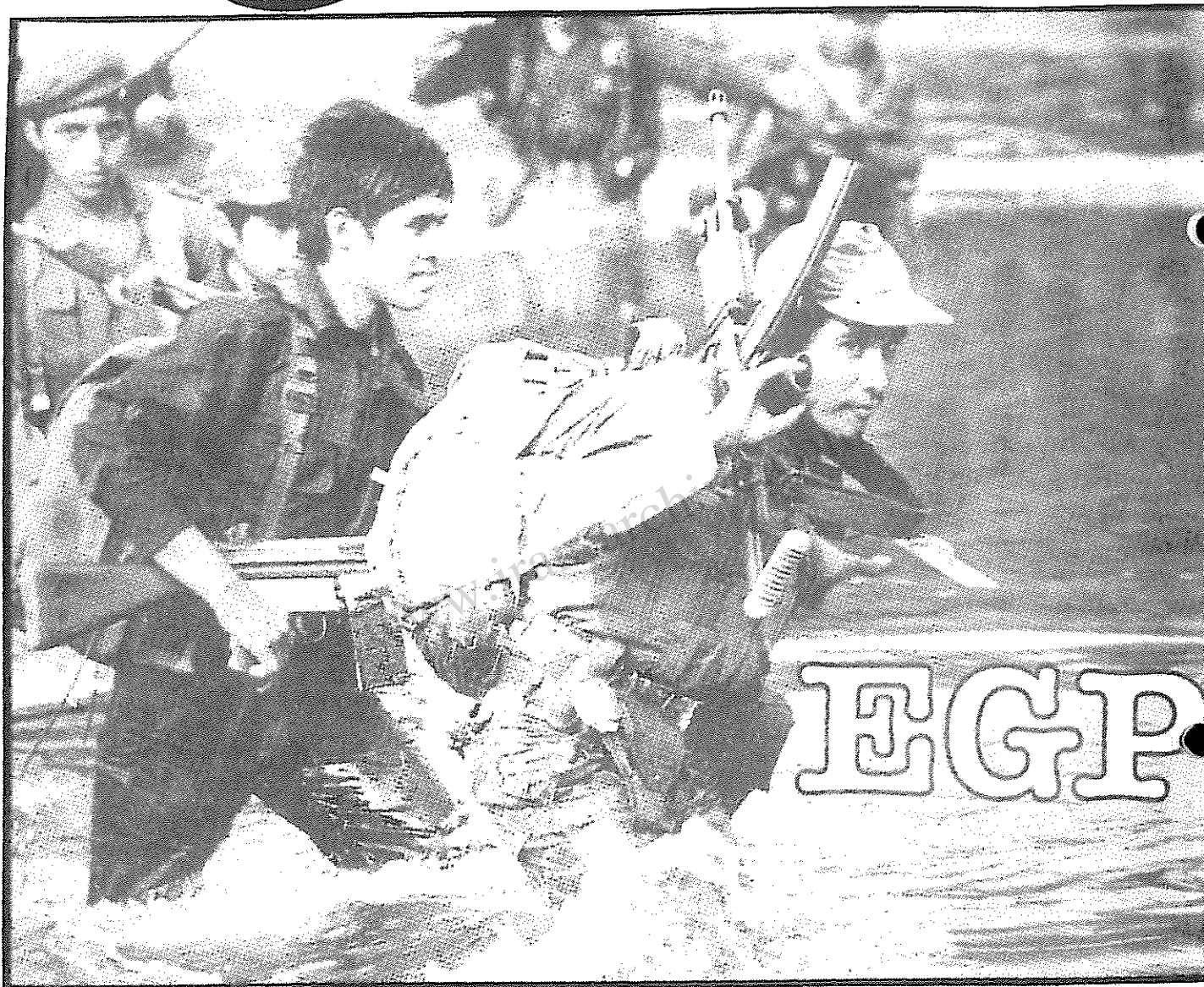


سال سوم - شماره ۱۱
اردیبهشت ۱۳۶۵
مه ۱۹۸۶

جنگل

نشریه تئوریک دانشجویان هوادار چریکهای فدائی خلق ایران
ارتش‌رهایی بخش خلقهای ایران - (سوئد)



* ما نیفست ارتش چریکی تهیدستان به خلق گواتمالا (۱) *
* * * * *
* "اقلیت" همدوش اکونومیست‌ها (۶) *
* جنگ حزب دمکرات و کومله،

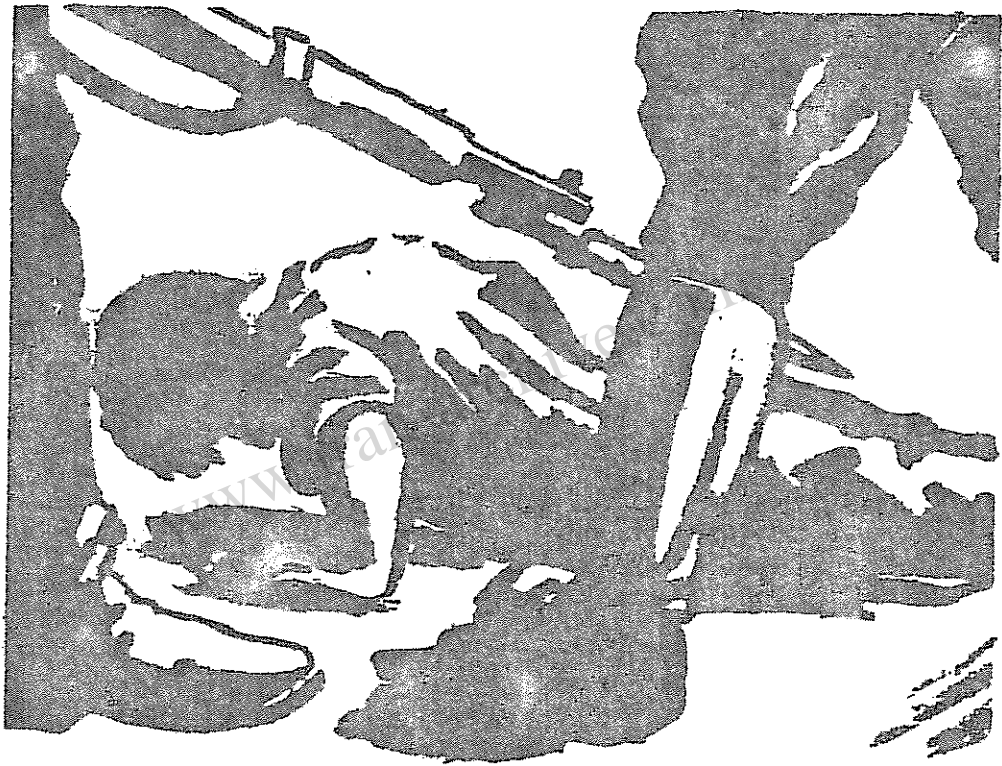
جنگ بورژوازی و پرولتاریا؟! *
* مسائلی درباره تزدیره * * * * *
* از جامعه طبقاتی تا کمونیسم (۱) * * * * *
* سلطه امپریالیسم (مبانی درک اریستوکراسی کارگری ۵) *

فهرست

صفحه

- ۱ پیشگفتار - آرش نظام
- ۶ منتخب مقالات "نبرد خلق" - شماره چهارم - مرداد ۱۳۵۳
۱ - سر مقاله
- ۱۱ "اقلیت" همدوش اکونومیست ها (۶) - پرویز آذری
- ۲۰ صدمین سالگشت اول ماه مه، روز جهانی کارگر خجسته باد
- ۲۳ پنجمین روز يك اعتصاب غذا (قطعه شعری از : ناظم حکمت)
- ۲۴ سلطه امپریالیسم و تاثیر آن بر شکل گیری جنبش کارگری ایران (۷)
(مبنای درک اریستو کراسی کارگری ۵) - آرش نظام
- ۳۲ جنگل سرخ انسان (قطعه شعری از : الف - امید)
- ۳۳ جنگ حزب دموکرات و کومله، جنگ بورژوازی و پرولتاریا؟! ...!!
(بخش ۱) - پرویز آذری
- ۴۵ مسائلی در باره تزد بـسـره - اثر : ویلیام پومـروی
ترجمه از : رفیق کبیر مسعود احمدزاده
- ۴۹ از جامعه طبقاتی تا کمونیسم - ارنتست ماندل
- ۵۷ کوبا : از پیروزی انقلاب تا برگزاری نخستین کنگره حزب کمونیست
از انتشارات : کمیته مرکزی حزب کمونیست کوبا
- ۶۶ فاکت هایی در باره السالوادور (۳) - گزارشی از : مونیکازاک
- ۷۱ روابط نا هموار بین سیا (CIA) و مدارس عالی آمریکا
از مجله اکونومیست
- ۷۳ مانیفست ارش چریکی شهید ستان به خلق گواتمالا (۱)
از انتشارات کمیته گواتمالا در زوریخ

برقرار باد جمهوری دموکراتیک خلق برهبری طبقه کارگر



سرنگون بادر ژیم وابسته به امپریالیسم
جمهوری اسلامی

پیشگفتار

چندیست که سقوط فاحش قیمت نفت و همراه با آن تعدیل ارزش فزاینده دلار در بازارهای جهانی، تحولات سیاسی جهان را تحت الشعاع خود قرار داده است. تردیدی نیست که این عدم تعادل اقتصادی حاکم بر جهان سرمایه داری بدون تاثیر بر جو دیپلماتیک و تصمیم گیریهای سیاسی کشورهای درگیر نبوده و هر يك بشکلی از این بی تعادلی اقتصادی تاثیر میپذیرند. در این رابطه مشاهده تحولات سیاسی منطقه خلیج فارس و خاورمیانه و تغییرات آشکاری که در صف بندیها و جبهه بندیهای ضد انقلابی منطقه در حال تکوین است، از جمله فاکتورهای عینی ای هستند که باید در يك تحلیل همه جانبه از وضعیت کنونی جنگ ایران و عراق مورد توجه قرار بگیرند. سیر تغییر و تحولات جنگ ایران و عراق آنچنان با تحولات منطقه خلیج و خاورمیانه گره خورده است که فهم ماهیت وقایع و جزئیات درونی روند این جنگ، آینده آن و رابطه اش با آینده دولتهای ضد خلقی ایران و عراق، بدون يك تحلیل همه جانبه از مهمترین وقایع سیاسی و وضعیت مبارزات خلقهای کشورهای منطقه - و در مرکز این تحلیل مبارزات خلقهای ایران و عراق - در اساس غیر ممکن است.

جنگ امپریالیستی ایران و عراق که کاملاً ابعاد يك جنگ فرسایشی، هم در بعد سیاسی و هم در بعد نظامی - را از مدتها پیش بخود گرفته است، در طول قریب ۶ سالی که از آن میگذرد نیروهای طرفین را دچار فرسودگی کرده است. در شرایط رویگردانی کامل خلقهای ایران از آتش افروزیهای حکومت جمهوری اسلامی، دولت امپریالیستی خمینی سعی میکند با تمهیدات گوناگون لحظه شکست سیاسی خود را به قیمت جاری کردن سیلابهای خون جوانان بیگناه بسه تعویق بیندازد اینک چیزی که برای دولت جمهوری اسلامی اهمیت حیاتی پیدا کرده نه يك پیروزی نظامی بزرگ بر خصم، بلکه یافتن راه گریزی از يك شکست سیاسی مفتضحانه میباشد. از یکسو گسترش زمانی و مکانی این جنگ برای حکومت جمهوری اسلامی همچون بندر داربست که هر لحظه گلویش را بیشتر میفشارد از سوی دیگر موجودیتش وابسته به همین بندر دار، یعنی طبل جنگ را در هر کوی و برزن نواختن، است. با برقراری آتش بس و خاموشی آتش جنگ، تمامی تضادهای اجتماعی که در زیر شعله های سوزان جنگ قرار داشتند، به بالا آمده و در يك فاصله زمانی کوتاه قلعه جماران را زیر و رو میکنند ولیکن با ادامه جنگ و ضرورتا گسترش آن در زمان و مکان روز بروز بحران اقتصادی و سیاسی حاکم بر جامعه عمیق تر شده و هر لحظه بر پتانسیل انقلابی توده ها میافزاید. تداوم جنگ، تامین نیروی انسانی و - بجزان بلا وقفه تجهیزات و ادوات جنگی را لازم میگرداند. گردابی که خمینی و دار و دسته امپریالیستی اش تا گلو در آن فرو رفته اند. شیوه هایی که جمهوری اسلامی در تامین نیروی انسانی و تهیه سلاح بکار میبرد، از شکار انسان گرفته تا قاچاق اسلحه خود بیانگر تنگنایی است که با آن گرفتار آمده است.

بارها دولت جمهوری اسلامی در رابطه با خرید اسلحه از بازار سیاه و بوسیله دلالهای بین المللی و با کمکهای فعال دولت اسرائیل افتتاح بالا آورده است. این خریدهای کلان اسلحه از بازار سیاه و به قیمت بیچارگی و فلاکت فزون از حد مردم محروم ایران، دهنمای پلید گونه از نقش دولت جمهوری اسلامی را در منطقه خلیج فارس و در رابطه با تضادهای سیاسی موجود در منطقه بویژه نقش امپریالیستی دولت اسرائیل در میلیتاریزه کردن منطقه، آشکار میسازد و نشان میدهد که خمینی و دولت امپریالیستی آن چه ظرفیت تمام نشدنی ای در دناات پیشگویی و

نابودباد جنگ، ضد خلقی دولتهای وابسته، ایران و عراق

خداست به اربابهای امپریالیستی خود دارند.

خبر اخیر هم که حاکی از يك معامله ۲/۵ میلیارد دلاری از طریق اسرائیل برای ارسال سلاحهای سنگین به ایران بود، اوج دسایس امپریالیستی را در رابطه با متشنج کردن منطقه و بدین طریق سرکوبی خلقهای زیر سلطه را شدت بخشیدن نشان میدهد. اینگونه معاملات پنهانی بر سر خرید اسلحه در شرایطی صورت میگیرد که دولت ریگان تحت عنوان حمله احتمالی ایران به عربستان سعودی، فروش يك پارتی چند میلیارد دلاری اسلحه به این کشور را به کنگره امریکا پیشنهاد کرده است. ریگان پیش از آنکه پیشنهاد خود را به کنگره اعلام نماید در يك نطق خود در کنگره گفته بود "من نمیتوانم اجازه بدهم که کنگره این سیاست دوربینانه (۱) شاره میکند به سیاست روزولست در سال ۱۹۴۳ که منجر به انعقاد همکاری امنیتی بین عربستان سعودی و امریکا شد) را خراب کند و به منافع استراتژیک سیاسی و اقتصادی ما در خاورمیانه صدمه وارد کند و سیاست مان را در منطقه مضمحل کند".

اینها آشکارا نشان میدهد که امپریالیستها به همراه پادوهای ضد انقلابیشان در منطقه با بکار بردن سیاست تشنج و تفرق افروزی در بین ملت‌های گوناگون، زمینه میلیتاریستی کردن منطقه را در آغاز فراهم میکنند تا در این فضای میلیتاریزه شده و به اتکاء انبارهای اسلحه شان مانع اوجگیری مبارزات رادیکال شونده خلقهای زیر ستم منطقه بشوند و این مبارزات را در زیر جنگهای منطقه ایشان که به کمک همین انبارهای اسلحه افروخته میشوند و بوسیله پادوهای مزدورشان امثال خمینی گرداننده میشوند، مدفون نمایند.

جنگ ایران و عراق هم که بعد از ۶ سال اینک کاملاً با تضادهای منطقه آمیخته شده و حل امپریالیستی آن بدین لحاظ عمیقاً وابسته به چگونگی حل سایر تضادهای کنونی منطقه گردیده است، تنها در خدمت مسدود کردن سیلاب تنسید انقلاب توده‌ها از اینسوی خلیج فارس به سراسر منطقه میباشد. چگونه میتوان از برپایی انقلابهای محتوم سوسیالیستی در این نقطه سوق الجیشی از جهان جلوگیری کرد؟ اینست آن سئوالی که امپریالیستها بهمراه رویزیونیستها در هر کنفرانس و ملاقاتی در مقابل خود میگذارند و در ازای آن هر کدام نقشی را به امر بگیران خود محول مینمایند.

برای اینکه بهتر بتوانیم نقش ضد انقلابی و امپریالیستی جنگ ایران و عراق در منطقه را توضیح دهیم، گفتارمان را از این سخن کسینجر آغاز میکنیم. این آرشیتکت قصابی خلقها که نیکسون درباره اش میگوید "يك متفکر درجه اول"، در ابتدا، جنگ ایران و عراق گفته بود "افسوس که هر دو طرف جنگ نمیتوانند ببازند" این آرزوی کسینجر مبنی بر حفظ توازن قوا در منطقه خلیج فارس پس از خاتمه جنگ، در واقعیت امر توازن بین دو قطب عمده نیروهای میلیتاریستی را به اینصورت بیان میکند. چه فاکتور تعیین کننده و عینی‌ای قادر است تعادل قوای امپریالیستها در منطقه خلیج فارس را پس از این جنگ برهم بزند که کسینجر اینطور در اندوه فرا رسیدن آن دریغ میخورد؟

سیر تکوین وقایع سیاسی در جوامع ایران و عراق آشکارا نشان میدهد که سرانجام جنگ ایران و عراق - اگر هر دو طرف جنگ بازنده نشوند (بصورتی که کسینجر آرزو کرده بود) - اوجگیری محتوم مبارزات انقلابی خلقهای یکی از کشورهای درگیر را بلافاصله پس از آن به ارمغان خواهد آورد و بروز محتوم این حالت همان واقعه بشارت آورست کسه پشت ایدئولوگهای امپریالیستی را مثل کسینجر از همان آغاز جنگ بلرزه درآورده است.

این مطلب را با بررسی اظهارات يك عضو وزارت امور خارجه امریکا پیرامون جنگ ایران و عراق ادامه میدهیم. وی در رابطه با عواقب سیاسی پیروزی احتمالی ایران در این جنگ ضمن اینکه گفته بود: "ایرانیان (بخوانید دولست ایران) در زمان خمینی بیش از هر وقت دیگر با ثبات تر هستند" از فقدان ثبات تصمیم عراق در جنگ با ایران (!!) اظهار نگرانی کرده و پیروزی احتمالی ایران را در رابطه با دسته بندیهای سیاسی و نظامی منطقه خطرناک تعبیر کرده بود: "روی کار آمدن يك دولت نیمه عراقی - نیمه ایرانی در عراق (اشاره میکند به قدرت گیری حزب الدعوه عراق که زیر نفوذ حزب جمهوری اسلامی است) - باعث تغییر و تحول کامل در سیستم اتحادهای منطقه ای در خلیج

فارس میشود.^{۱۱}

این تعبیر از نتایج پیروزی ایران بر عراق یک جنبه از محتوی حرف کیسینجر را در بر دارد. اتحادهای منطقه ای که بین دولت های وابسته منعقد شده اند و تحت عنوان همکاریهای بازرگانی، سیاسی و نظامی پوشیده میشوند. بواقع چماق امپریالیستها در سرکوبی مبارزات خلقهای تحت سلطه این بخش از جهان میباشند. رابطه پیروزی ایران بر عراق و یا بالعکس، با تغییر و تحولاتیکه جبراً در سیستم موجوده این پیمانها بوجود میآید (پدیده ای که از هم اکنون در منطقه در حال نضج گیری است) باید در این چهارچوب فهمیده شود که پیروزی و شکست طرفین جنگ ناچار جو سیاسی را در منطقه دچار تحولی عمیق کرده و یکموج خیزش انقلابی وسیع را در توده های سالها جراحست کشیده از جنگ پدید میآورد و سراسر منطقه را بدین ترتیب میتواند انقلابی کند.

امپریالیستها به کمک استراتژیهایشان همواره متناسب با تحولات قابل پیش بینی در وضعیت نوازون نیروهای انقلابی و ضد انقلابی، تاکتیکهای خود را دچار تغییر میکنند در یک چنان شرایطی مجبور خواهند بود یکسار دیگر با جابجاشها و تغییراتی که در سیستم اتحادهای موجود در منطقه بوجود میآوردند، خود را آماده مصادف با مبارزات رانده های زیر سلطه در منطقه بکنند. کفایت نگاهی به سیر بطئی تحولاتیکه در همین چند ماهه اخیر در خاورمیانه و خلیج فارس در روابط دولتها روی داده و در حال تکوین است بیندازیم تا به عمق نوطه ها و دسیسه چینی های نیروهای امپریالیستها علیه اتحاد و همبستگی خلقهای منطقه پی ببریم.

این اصل اساسی که حاکی از اینستکه هر اقدام و تاکتیک امپریالیستها در منطقه خاورمیانه و خلیج فارس در جهت جلوگیری از وقوع انقلابهای سوسیالیستی و رشد اتحاد و همبستگی خلقهای ستمکشیده این منطقه است، واقعیتی است که با نگاه به تحولات سیاسی اخیر با هر جستگی خود را نشان میدهد. اینک نیز ما به عینه می بینیم که چگونه انجام این هدف در راس دستور مانورهای سیاسی و نظامی امپریالیستها و رویزونیستها و سپهره های آنان در منطقه قرار گرفته است.

چه تحولات کنونی جنگ ایران و عراق، چه همکاری پنهانی و آشکار دولت اسرائیل با حکومت ایران، چه پورش نظامی هواپیماهای امریکایی به خاک لیبی (بگذریم از اینکه نحوه اجراء این عمل بین امپریالیستها عموماً ناتوانی و اختلاسلاف افتاد و خود این اقدام تغییراتی را در سیاست خارجی امریکا نشان داد)، چه چرخش ناگهانی سوریه از اتحاد با اسرائیل بر سر جنگ ایران و عراق به سمت اردن متحد قدیمی عراق، چه بهبود نسبی روابط فرانسه یکی از فروشندگان اسلحه به عراق با ایران، و چه فروش چند میلیارد دلاری اسلحه امریکا به عربستان سعودی همه حکایت از نضج گیری و تکوین تحولاتی میکنند که در آینده زمینه ساز و مقدمه تحول عمیق در کل جنبه بندیهای ضد انقلابی در منطقه است. اما این رویدادهای سیاسی را نمیتوان بدون ارتباط محکم با علل اقتصادی آنها - بویژه در شرایطیکه سقوط قیمت نفت، و کاهش نفوذ اوپک در بازار جهانی بخاطر رقابتهای کشورهای خارج از اوپک مثل نروژ و انگلیس، و بحرانهای اقتصادی کشورهای مربوطه افزوده است - در سطح جهان تعبیر و تفسیر کرد.

در آستانه برگزاری کنفرانس سران کشورهای صنعتی در توکیو، سخنگوی وزارت امور خارجه امریکا گفت یکسری از برنامه های هیئت امریکایی در این کنفرانس پیشنهاد طرح "مارشال پلان" در کشورهای خاورمیانه است. براساس این طرح، امریکا با جلب نظر سایر کشورهای شرکت کننده، مبالغ هنگفتی کمک اقتصادی به دولتهای کشورهای منطقه که از سقوط قیمت نفت دچار صدمه شده اند، پرداخت میکند. ("مارشال پلان" در اصل طرحی است که از نام وزیر خارجه وقت امریکا در بعد از جنگ جهانی دوم گرفته شده است. وی پیشنهاد کرده بود امریکا به کشورهای اروپائی خسارت دیده از جنگ برای بازسازی اینکشورها کمک کند. از آنموقع اینگونه کمکها تحت این نام خواننده میشوند) - اما اینگونه کمکهای امریکا هرگز بدون نظر داشت منافع اساسی امپریالیسم امریکا صورت نمیگیرند. سقوط ناگهانی قیمت نفت توأم با متعادل شدن ارزش دلار در اوضاعیکه بحران اقتصادی کشورهای منطقه را در خسود فرو برده، بر ناآرامیها و طغیانهای توده ای در سطح منطقه افزوده و خلقهای زیر استثمار را بسوی یک خیزش

بزرگ انقلابی سوق میدهد. این واقعیتی است که امپریالیستهای امریکائی به آن وقوف حاصل کرده بودند و باعث نگرانی آنها شده بود. زیرا که در چنین شرایطی "ناامنی" و بی ثباتی اوضاع، سرمایه های امپریالیستی را در کشورهای منطقه که عمدتاً تولید کننده نفت هستند دچار مخاطره کرده و نفوذ امپریالیسم را در این نقطه از جهان بخطر میاندازد. در این رابطه، ریگان برای جبران افت درآمد کشورهای بحران زده ای چون مصر و اردن ۰۰۰ طرح "مارشال پلان" را در آستین خود داشت. انجام این طرح میتواند هم از بروز این ناآرامیها بکاهد و یا آنها را به تعویق بیندازد و هم اینکه سرزنشهای کشورهای عربی محافظه کار را در ارتباط با حمله امریکا به لیبی تخفیف بدهد. (این طرح از طرف آلمان غربی و انگلیس حمایت شد)

بنابراین اوضاعیکه تمام دولت های منطقه، بر اثر بحران اقتصادی کنونی در کابوس انهدام بوسیله مبارزات اوج گیرنده بوده هایشان بسر میبرند، می بینیم چگونه باتفاق اربابان امپریالیستی خود دست به اجراء مانورهای پیش گیرانه سیاسی زده و خود را آماده مواجهه با شرایط انقلابی میکنند.

سوریه که از آغاز حکومت جمهوری اسلامی یکی و شاید یکی از تنها متحدین پایرجای آن بوده است، اینک تحت فشارها و اذیت های داخلی و کاهش کمک اقتصادی عربستان سعودی از ۱/۸۵ میلیارد دلار سالانه به مبلغی برابر با ۲۰ میلیون دلار، وادار شده است پس از ۹ سال متارکه با اردن، به شاه حسین روی آورد و با وی به مذاکره بنشیند. و این در شرایطی صورت میگیرد که هنوز جراحات سرهنگ قذافی از حمله امریکا به لیبی التیام نیافته است. حافظ اسد در یک محاسبه با واشنگتن پست گفته بود که اشغال خاک عراق توسط ایران در اطراف بندر نفتی فو و برای سوریه که تنها متحد عرب ایران در منطقه است، دردسرهاست. اشغال خاک عراق توسط ایران (یک کشور غیر عربی) موضع مقدم سوریه را در رابطه با اشغال بخشی از خاک اعراب توسط اسرائیل (کشوری غیر عربی) تحت الشعاع خود قرار داده است.

این فاکتورها با اضافه یکسری حقایق دیگر از قبیل فشارهای اقتصادی ناشی از سقوط قیمت نفت، بروز نوبین مبارزات داخلی در سوریه (یک رشته انفجارات بزرگ در شهر دمشق در ماه مارس امسال روی دادند که بیانگر حرکت تازه اپوزیسیون سوریه بعد از ۴ سال سکوت میباشد) و هم چنین عدم موفقیت طرح صلح سوریه در لبنان (طرحی که با مستشاری رویزیونیستهای شوروی پیاده شده بود) بخاطر عدم پشتیبانی امین جمایل از آن، سوریه را وادار به انعطاف به سوی کشورهای متحد امریکا در منطقه کرده است.

بدین ترتیب بهیچ وجه تعجب آور نیست که سوریه متحد قدیمی حکومت ارتجاعی ایران، در بحبوحه حملات روز به روز هوایی اسرائیل و امریکا به داخل خاک کشورهای عربی مثل، تونس و لیبی، گام بگام به جبهه بندی اردن و مصر نزدیک میشود که از آغاز جنگ، جبهه عراق را تقویت میکردند. و نیز اینهم بهیچ وجه تعجب آور نیست که معاملات چندین میلیارد دلاری اسلحه ایران از طریق اسرائیل - با هدف اشغال یک کشور عربی - توسط تمام کشورهای عربی منطقه در فضایی آمیخته با سکوت توطئه آمیز برگزار میشود.

این دسته بندیها و جبهه گیریهای سیاسی و نظامی بظاهر ضد و نقیض تنها از یک واقعیت پرده بر میدارند و آن اینکه امپریالیستها و نیروهای وابسته به آنان حاضرند به هر تاکتیک خائنه ای دست بزنند تا موج انقلابی خلقهای زیر استثمار را در منطقه به عقب برانند. این دسته بندیها نه نشانی از سنگر بندی کشورهای عربی در مقابل "سرطانی بنام اسرائیل"، بلکه دقیقاً اوج توطئه های پنهانی دولتهای وابسته در منطقه با زائده امپریالیسم در منطقه - یعنی اسرائیل - علیه اتحاد تمامی خلقهای زیر ستم این بخش از جهان است. برپایه این سیاست است که با تشنج آفرینیهای سیاسی متعاقباً صدور سلاح را به کشورهای مربوطه تسهیل کرده و کل منطقه میلیتاریزه میگردد و باین ترتیب با حفظ نظامهای نو استعماری کنونی، نفوذ و سلطه امپریالیسم پایرجا میماند.

این را نیز در رابطه با بررسی رابطه جنگ ایران و عراق با تحولات منطقه باید اضافه کرد که تاکتیک های ضد انقلابی امپریالیستها در تمام شرایط و هر موقعیتی یکسان نیست. در یکجا و یک موقعیت طرح "مارشال پلان" (نمونه

آردن و مصر) ارائه میشود و در جایی دیگر از تجاوز مستقیم تروریستی بهره گرفته میشود (نمونه گراناذا و لیبی) اما در همه جا امپریالیستها با هدف رویا رویی با تضادهای اجتماعی جوامع زیر سلطه تاکتیکهای خود را پیاده میکنند. (مختصرا متذکر میشویم که تهاجم نظامی آمریکا به داخل خاک لیبی نباید نتیجه ای از موضع انقلابی دولت لیبی در رابطه با مبارزات توده های زیر سلطه منطقه و خود کشور لیبی تلقی گردد. بحث در این باره کسه انقلاب سبز سرهنگه قذافی چه اثراتی در بند آوردن مبارزات انقلابی مردم لیبی داشته و نقش دولت کودتایی کسه وی نماینده اول آنست در متشنج کردن منطقه و بالنتیجه حضور یافتن نیروهای امپریالیستی و رویزیونیستی در کنسار انقلابها و قیامهای رادیکال در منطقه، بحثی است که در این مقوله نمیگنجد)

تجاوز نظامی آمریکا به داخل خاک لیبی صرف نظر از موضع خاص قذافی در صحنه دیپلماسی جهانی، مسائل زیادی را در ارتباط با همین تاکتیک امپریالیستها و شکل بندی گروههای منطقه ای و نیز تغییر قابل توجه در استراتژی نظامی آمریکا در کشورهای زیر سلطه آشکار ساخت.

حمله آمریکا به لیبی و از پی آن تهدید ریگان بعمل مشابه در سوریه و ایران ۰۰۰ اگر در گفتار کودکانه بنظر میرسد ولی در پراتیک تاثیرات زیادی در تشنج آفرینی و سپس آماده کردن زمینه برای صدور اسلحه به کشورهای منطقه و میلیتاریزه کردن آن دارد. امپریالیسم آمریکا ضمن اینکه با این حمله، کل منطقه را قطبی تر نمود، یکبار دیگر پس از گراناذا، نقش ژاندارمی خود را در جهان به جهانیان نشان داد. این بازی نظامی آنقدر ناشیانه با هدف ادعایی آمریکا جور شده بود (سرنگونی قذافی) که اگر کسی هم از وجود ۵ شرکت آمریکایی نفتی در لیبی اطلاع نداشت کسه سالیانه فقط ۲ میلیارد دلار مالیات به دولت لیبی میپردازند (یعنی ۱۰۰ بودجه دولت)، کافی بود تا کمتر آشنایی با شیوه های کودتاگرانه نو استعماری آمریکا داشته باشد تا این هدف ادعایی دولت آمریکا را باور نکند و بر تضاد بین شیوه عمل و هدف عمل آگاه گردد.

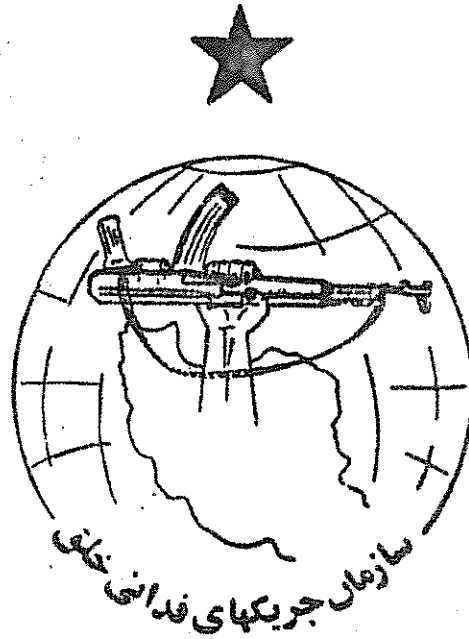
بهر حال این اقدام نظامی آمریکا علیه لیبی در محتوی نشان داد که امپریالیسم آمریکا پس از ویتنام تاکتیکهای جنگی خود را تغییر داده است. کسب حداکثر پشتیبانی افکار عمومی داخل آمریکا، همراه با ضربه های نظامی ناگهانی و سریع و احتراز از یک جنگ طولانی مستقیم و رویارویی، سیاست جنگی آمریکا را پس از شکست در ویتنام تشکیل میدهد.

مجموعه تحولات سیاسی منطقه در چند ماهه اخیر بوضوح وجود یکسری تغییرات بطسعی را در رابطه با جنگ ایران و عراق تایید میکند. تغییراتی که باید مقدمات جانشین سازی این جنگ خانمانساز را در یک نقطه آشوب زده دیگر از این منطقه فراهم نماید تا بار دیگر امپریالیستها و رویزیونیستها با صدور اسلحه به کشورهای دیگر و میلیتاریزه کردن آنها، به حفظ توازن قوای خود جامه عمل بپوشانند از این راه در استثمار و چپاول ملل زیر ستم هر کدام سهم خود را ببرند.

این امر بدیهی است که دولتهای وابسته ایران و عراق آینده خود را در سرنوشت نهایی این کارزار خونین ببابند. زیرا منافع امپریالیستها ایجاب میکند که هر چه ثبات و آرامش منطقه با دوام تر حفظ گردد و اگر امروز ثببات مذکور به کمک جنگ آفریزیهای امپریالیستی حفظ میشود، در فردای جنگ، اگر توده های تحت ستم و زجر کشیده در جنگی طولانی و خانمانسوز، به حیات این پادوهای امپریالیستی خاتمه ندادند و بساط صلحی عادلانه را برپا نکردند بطور حتم امپریالیستها بیکار ننشسته و مهره های دیگری را بجای مزدوران امروزیشان می نشانند. ایسن گفته نیکسون را در محاسبه با نیوزویک اگر بخاطر بیآوریم که میگوید، سیاست ریگان بر این ایده بنا نشده است که "به! چه صلح زیباست، ما آنرا میخواهیم، بلکه بر این تفکر که ستیزها غیر قابل اجتنابند" بنا شده است. بهتر میتوانیم به عقب تاکتیکهای ضد انقلابی امپریالیستها و مزدورانشان در رابطه با سرکوبی مبارزات خلقها از طریق جنگهای امپریالیستی نظیر جنگ ایران و عراق پی ببریم.

سایان - اردیبهشت ۱۳۶۵

مروگ بر امپریالیسم و سگهای زنجیریش



تیرد خلق

ارگان سازمان جریکهای فدایی خلق

مرداد ۱۳۵۳

شماره چهارم

سر مقاله

گشتند.
ضربات و تلفات سنگینی که پیشگامان انقلاب ایران در آغاز تحمل کردند، بسیاری از عناصر مسرود را ترساند و اپورتونیستها را بر آن داشت تا به اصطلاح برای "شکست" مبارزه مسلحانه در ایران مرثیسه بسرایند. اما خیلی زود واقعیت به اینان نشان داد که بوجود آمدن گروه ها و سازمانهای انقلابی پیشگام انعکاس شرایط مادی جامعه است و ضرورت همسای اجتماعی و سیاسی جامعه ماست که موجودیت آنها و ادامه ی رشد شان را تضمین می کند. بهمین دلیل بود که گروهها و سازمانهای پیش آهنگ علیرغم تحمل

سه سال و نیم است که از آغاز مبارزه ی مسلحانه توسط پیشگامان خلق می گذرد و اکنون دیگر مبارزه مسلحانه يك مرحله کامل راهگشایی را پشت سر گذارده و در جامعه تثبیت شده است. سه سال و نیم کوشش و پیگیری، پایداری و پایمردی، دلاوری و - جانبازی و بالاخره سه سال و نیم قربانی دادن در راه خلق بهای راهگشایی و تثبیت مبارزه مسلحانه در ایران بوده است. این بهای گزاف را مبارزینسی پرداختند که با مدد گرفتن از اراده و ایمان انقلابی از هیچ مشکلی نهرا سیده با نثار خون پاکشان بشارت دهنده مرحله نوینی از مبارزات رهائی بخش خلق

ضربات شدید ابتدایی توانستند سازمان و امکانات آسیب دیده خود را در بستر شرایط مساعد اجتماعی باز سازی کرده ، موج نویی از مبارزات انقلابی را آغاز نمایند . تجربه عملی نشان داد که با راهگشایی هر مرحله نوین مبارزاتی ، جنبش تلفات نسبتاً زیادی را باید تحمل نماید . برای آغاز جنبش مسلحانه در میهن ما نیز قبول چنان ضربات و تلفاتی اجتناب ناپذیر بوده است . اکنون دیگر ما آن مرحله را پشت سر گذارده و شاهد رشد روز افزون مبارزه مسلحانه هستیم . پس از سه سال و نیم که از آغاز جنبش می گذرد ، می بینیم که چگونه جوانان انقلابی موج وار در برابر رژیم ننگین شاه قد علم می کنند و با بخاک افتادن هر دسته ، دسته دیگری جای آنها را می گیرند و مضممانه تر پیشروی خود را ادامه می دهند . هر روز خبری از گوشه و کنار کشور در باره بپا ساختن گروه های مسلح بر علیه رژیم می شنویم . در بروجرده ، همدان ، قزوین ، قم ، دزفول ، نهاوند ، ... همه جا گروه های انقلابی دست باسلحه می برند و پیکار رهایی بخش خلق ایران شرکت می جویند . مبارزین صادق و پاکباز در همه ی نقاط کشور با فدا کردن جان خود در راه خلق ، در راه اعتلای جنبش انقلابی میهنمان و کشف ویژگیهای آن گام بر می دارند .

رژیم شاه که تا کنون بسر کویی سریع و قلع و قمع جنبش چریکی امید داشت ، در عین سرکوب و کشتار وحشیانه مبارزین ، در باره قدر قدرتی خود و دستگاه کثیف جاسوسی اش (ساواک) تبلیغات و سر و صدا راه می انداخت . اخبار دروغین و تحریف شده درگیری با چریکها و شهادت آنها را منتشر می ساخت تا به خلق نشان دهد که همه ی مخالفین خود را هر اندازه که قدرت داشته باشند ، سرکوب میکند . دشمن بدین وسیله می خواست خود و مامورین خود فروخته اش را در برابر خلق ضربه ناپذیر جلوه دهد تا بخیال خود آنها را از فکر مبارزه با حکومت و دستگاههای سرکوب کننده اش منصرف کند . رژیم که غفلتاً با موج نویی از مبارزات انقلابی مواجه شده بود ، مانند همه ی حکومت های ازتجاعی و مطابق با فرمول بندی کارشناسان امپریالیسم جهانی دست به سرکوب وحشیانه و خشن

مبارزین همراه با تبلیغات وقیحانه زد تا بخیال خود آتشی را که بزودی دامنش را فرا می گرفت ، هر چه زودتر خاموش سازد . در ابتدای امر رژیم که از عملیات چریکها دستپاچه شده بود ، مرتکب اشتباهاتی شد و دست بتبلیغات ناشیانه ای زد . اقدامات و عملیات چشمگیر چریکها همراه با تبلیغات ناشیانه ی دشمن خلق را با اوضاع و احوال نویی که بوجود آمده بود ، آشنا ساخت و محیط را شدیداً سیاسی کرد . هنگامی با رشد و گسترش جنبش مسلحانه ، دشمن نیز که در حال مبارزه ی دائمی با چریکها بود ، اشتباهات خسود را تصحیح می نمود ، شیوه های گوناگون را برای جلوگیری از نفوذ چریکها در خلق به تجربه و آزمایش می گذاشت و سیستم های مختلف ضد چریکی را زیر نظر کارشناسان امپریالیسم جهانی برقرار می نمود . در حال حاضر دشمن علاوه بر سرکوب میلیتاریستی خلق و برقراری شرایط حکومت نظامی یمنی به شیوه توطئه سکوت متوسل شده است . رژیم می کوشد که کلیه اخبار مربوط به درگیریها و عملیات چریکها را سکوت بگذارد و از نشر آن در روزنامه ها ، رادیو ، ... جلوگیری کند . دشمن بتجربه دریافته است که نشر هر گونه اخبار راجع به چریکها (حتی اگر دروغهای بیشرمانه باشد) باعث آشنائی خلق با چریکها و اطلسلام از مبارزات و عملیات آنها می شود . علاوه بر انتشار هر خبر مسائل نویی برای خلق مطرح میشود ، آنها درمی یابند که با دشمن تا دندان مسلح هم می توان به مبارزه برخاست و مبارزینی وجود دارند که قادرند و میتوانند با دشمنان خلق درآ و بزنند . خلق نیز باید نمی تواند نسبت به این جریان بی تفاوت بماند و دیگر با زود بحمایت از چریکها برخاود خاست .

"توطئه سکوت" مختص رژیم ایران نیست بلکه یکی از روشهای امپریالیسم جهانی برای مقابله با جنبشهای مسلحانه در مرحله ای از رشدشان می باشد . مرحله ای که دشمن از اقدامات اولی برای نابودی چریکها نتیجه نگرفته و جنگ طولانی ، دامنه دار و برنامه ریزی شده ای را با چریکها آغاز کرده است . توطئه ی سکوت نمایشگر آغاز این مرحله است ولی با رشد روز افزون مبارزه مسلحانه این توطئه رژیم هم

بتدریج با شکست مواجه میشود و دشمن با اتخاذ شیوه های نوینی و ادار می گردد. خبر درگیریها و عملیات اگر از رادیو و مطبوعات بخش نمیشود، از طریق تبلیغات مستقیم خود سازمان های چریکی (بوسیله نشر اعلامیه ها، خطابه ها، جزوات، رادیوهایی چریکی و ۰۰۰) در میان خلق پخش می گردد. خلق ستم دیده ما نیز هر روز پیوندهای جدیدی میان ستم هایی که به او می شود با مبارزه پیشگامان خود کشف می کند و با اقداماتی که این فرزندان راستین در راه او و به نفع او انجام می دهند، اعتماد بیشتری بدرستی راهشان می یابد و با حمایت معنوی و حتی در مواقعی مادی خود نقشه های رژیم را نقش بر آب می سازد.

بعلاوه علیرغم خفقانی که رژیم شاه در میهن ما برقرار نموده است، گروه های انقلابی و پیشناز خلق مرتباً تشکیل می شوند و سلاح بر می گیرند تا نقش خود را در راه انقلاب رهائی بخش خلق ایفاء کنند. باید گفت که اگر چه بخاطر شرایط اختناقی و حکومت نظامی پنهانی رژیم گروه های انقلابی با یکدیگر ارتباطات اندکی دارند و مستقلاً کار می کنند ولی تجارب مشترکشان همه را بسوی مشی واحدی راهنمایی می کند. بعلاوه گروه ها خواه ناخواه و اگر چه اندک در جریان تجارب یکدیگر قرار می گیرند و از طریق جزوات، اعلامیه ها و ۰۰۰ از خط مشی و روشهای یکدیگر آگاهی می یابند و با رشد سازمانهای چریکی ارتباطات آنها نیز بطور روز افزونی افزایش می یابد. بدین طریق رژیم روز بروز با گروه های نویسن مواجه می شود که سلاح برگرفته و نبرد را با وی آغاز می کنند. هنوز شکنجه و دستگیری رزمندگان یک گروه را تمام نکرده با عملیات گروه دیگر مواجه می شود و در گوشه دیگر کشور از وجود چریکها آگاهی می یابد. بعلاوه در بعضی مواقع رژیم با عملیات گروه هایی مواجه می شود که بخیال خود با دستگیری و اعدام عناصر اصلی، آنها را نابود کرده است. طبیعی است که در چنین مواقعی تا چه حد حیرت زده و خشم گین میشود.

مثلاً گروه "ابوذر" که اعمال شجاعانه و حیرت انگیزشان در نهاوند، قم ۰۰۰ تاثیرات زیادی در خلق

نہاوند بخصوص جوانان و محصلین باقی گذاشت. این گروه پس از يك رشته عملیات مسلحانه در نهاوند، پاسبانی را در قم با كارد خلع سلاح کردند. پس از مدتی که از فعالیت های گروه می گذشت، عده ای از آنها را دستگیر و زندانی شدند. دشمن با اعدام ۷ نفر از رزمندگان گروه و دستگیری های وسیع در نهاوند و زندانی کردن هر کسی که بیم داشت که ارتباطی هر چند ناچیز با گروه داشته است، بخیال خود گروه را قلع و قمع نمود. ولی علیرغم این هجوم و سرکوبی وحشیانه دشمن، اکنون می شنویم که چند نفر از رزمندگان همان گروه در منطقه شمیران برای اعدام خواجه نوری دادستان دادرسی ارتش، این مزدور نورچشمی رژیم بخانسه او حمله برده و با نگهبانان او بزдохورد پرداخته اند.

در لرستان مامورین دشمن منطقه را میلیتاریزه کرده و شهرها را بحالت حکومت نظامی درآ آورده اند تا بخیال خود هسته مسلحی را که در روستاهای لرستان تشکیل شده است، در نطفه بشکانهند. دشمن از ناکامی در دستگیری این مبارزین که از حمایت توده ای برخوردارند، چون خرس تیر خورده بخود می پیچد و خود را به آب و آتش می زند. اکنون دشمن به دستگیری وسیع اقوام و خویشاوندان و حتی آشنایان این مبارزین دست زده تا شاید بدین وسیله بتواند سرنخی برای دستگیری آنها بیابد.

این نمونه هایی از گروه های انقلابی میهن ما هستند که در نقاط مختلف کشور با دشمن پیکار می کنند. گروه های دیگر نیز مرتباً تشکیل می شوند و مبارزه را ادامه می دهند. باین ترتیب مبارزه مسلحانه هر روز ابعاد گسترده تری می گیرد و گروه های زیادی با آروزی پیوستن به جنبش مسلحانه با ابتدایی ترین تسلیحات و وسائل و یا حتی دست خالی پیکار را آغاز می کنند.

* * * * *

در چنین شرایطی وظایف سازمان ما چیست؟

سازمان ما بمشابهه یک سازمان پیشتاز مارکسیست - لنینیست مسئولیتی بزرگ در قبال همه ی گروه های مبارز و بویژه گروه های مارکسیست - لنینیست - بعدده دارد. در این مساله هیچ شکی نیست که سازمان ما پس از سه سال و نیم مبارزه ی خونین در میان صفوف دشمن، پس از سه سال و نیم مبارزه، بی امان توام با پیروزی و شکست، اکنون خود را در جامعه تثبیت کرده است.

سازمان ما با بکار گرفتن تجربیات جنبش مسلحانه در سالهای اخیر اکنون کار را در سطح وسیعتری ادامه داده و بمراحل نوینی از رشد و گسترش خود رسیده است. در این مدت دشمن نیز تجربیاتی بدست آورده و سیستم های نوینی برای مبارزه با جنبش برقرار کرده است. بعلاوه کنترل پلیسی و خفقان را گسترش داده است. خفقان پلیسی و تعقیب و دستگیری وحشیانه ی دشمن بخصوص در مورد گروه های جوان و کم تجربه موجب ضربات زیادی به رزمندگان انقلابی می گردد. بسیاری از گروه ها قبل از اینکه به تجارب شخصی در امر مبارزه دست یابند و یا قبل از اینکه تجارب عملکرد خود را جمع بندی کنند، به تصور پلیس می افتند. بدیهی است که این گروه ها در رابطه با سازمانهای تثبیت شده چریکی بهتر می توانند رشد کنند و ضربه های دشمن را خنثی کنند.

وظیفه ما در قبال گروه های

انقلابی چیست؟

سازمان ما در قبال همه رزمندگان انقلابی و بالخصوص رزمندگان مارکسیست - لنینیست دو وظیفه ی عمده در پیش دارد: یکی اینکه تا حدی که قدرت و امکاناتش اجازه می دهد، این گروه ها را جذب نموده و مستقیماً با آموزش و سازماندهی آنها اقدام کند و دیگر اینکه از طریق جزوات، نشریات، اعلامیه ها و رادیو... تجارب خود را در اختیار همه نیروهای انقلابی قرار دهد. البته واضح است که ثمر بخشای ارتباط مستقیم بمراتب بیشتر است ولی مشکلات

زیادی برای اینکار وجود دارد. از طرفی شرایط اجتماعی حاکم بر محیط ارتباطات گروه ها را با یکدیگر و همچنین با ما مشکل کرده است و از طرف دیگر امکانات خود ما هم برای ارتباط گیری با این گروه ها محدود است باین ترتیب گروه های زیادی وجود دارند که بدون اینکه ارتباطی با سازمانهای چریکی داشته باشند، کار را از صفر آغاز می کنند و گروه های زیادی نیز وجود دارند که با سازمانهای چریکی از طرفی ارتباط گرفته و آمادگی خود را برای پیوستن بسازمان اعلام می کنند.

چه مسائل و مشکلاتی برای عضو گیری

و جذب گروه های داوطلب وجود

دارد؟

سازمان در زمینه گسترش تشکیلات با احساس مسئولیت بسیار برخورد می کند و بهیچ عنوان عضو گیری های غیر مسئولانه را نمی پذیرد.

با اعتقاد ما عضو گیری های بی رویه علیرغم آنکه نیروهای سازمان را در کوتاه مدت از لحاظ کمی افزایش می دهد، از کیفیت کارها کاسته و یک تورم نامعقول در سازمان ایجاد می کند. ما به همراه رفیق لنین کبیر پیشوای پرولتاریا ی جهان معتقدیم که "بهتر است کمتر ولی بهتر باشد".

این سبک کار در زمینه گسترش سازمان بما کمک خواهد کرد که به همراه یک رشد معقول و حساب شده انسجام و همگونی درونی سازمان را حفظ کرده، از پراکنده کاری و افزایش کمی بی رویه که سازمان را از درون متلاشی میسازد، اجتناب کنیم و سازمان را برپایه های محکم و پولادین استوار سازیم.

با چنین برخوردی با امر گسترش طبیعتاً ما نمی توانیم عناصر تعلیم نیافته و کم تجربه را در راس گروه های داوطلب بفعالیت وا داریم بلکه برای سازماندهی آنها ناچاریم از رفقای با تجربه و تعلیم دیده ی خود استفاده کنیم. ولی با توجه به زیاد شدن گروه های داوطلب در جامعه امکانات ما از این لحاظ خواه ناخواه محدود است.

در نتیجه در مورد جذب و سازماندهی گروه های — که با ما ارتباط دارند ما با یک تضاد روبرو هستیم که حل صحیح آن اثری تعیین کننده در رشد جنبش و سازمان ما خواهد داشت.

از یکطرف برای سازماندهی این گروه ها می بایستی اقدام کنیم و از طرف دیگر باندازه کافی کادرهای با تجربه و ورزیده برای سازمان دهی گروه های داوطلب که مرتبا در جامعه افزایش می یابند، در اختیار نداریم. در نتیجه برای سازمان دهی و تشکل آنها مجبور هستیم، برخی از واحدهای منسجم و آماده بکار خود را تقسیم نموده و با شرکت رفقای تعلیم دیده و با تجربه این واحدها، واحدهای جدید را برپا سازیم. طبیعی است که واحدهای جدید در صورتی کارآیی عملی می یابند که مدتی آموزش ببینند و در راه آموزش این واحدها سازمان ناچار است بخشی و حتی گاهی بخش اساسی انرژی های خود را صرف کند. این امر باعث میشود که سازمان بناچار از وسعت عملیات سیاسی - نظامی خود بکاهد. بدینسان وسعت بخشیدن به عملیات سیاسی - نظامی بطور موقت با امر گسترش تشکیلات در تضاد قرار می گیرد. حال باید ببینیم که چگونه می توانیم این

تضاد را بنفع بقاء رشد یابنده جنبش حل کنیم؟

برای حل این تضاد باید به مسئولیتی که سازمان در مقابل همه نیروهای اپوزیسیون و بویژه گروه ها و محافل مارکسیست - لنینیست دارد، توجه کافی مبذول نمود این وظیفه تاریخی و اجتناب ناپذیر ماست که برای رشد جنبش ضد امپریالیستی در میهنمان هر چه بیشتر گروه های انقلابی را سازماندهی کنیم و آموزش دهیم. ما باید هر چه بیشتر تجارب سیاسی، نظامی، تشکیلاتی، تکنیکی و... خود را در اختیار گروه های دیگر قرار دهیم و با امر ارتباط گیری با گروه های داوطلب کار و جذب آنها سازمان با دیدی تاریخی برخورد نمائیم یعنی "اختصاص دادن بخشی از انرژی ها، مخزها و بازوهای سازمان در این رشته و بهره برداری از ثمرات درخشان آن در آینده، ما باید پیگیرانه و بطور مداوم رفقای داوطلب مبارزه را عضو گیری کنیم و با برنامه منظم آموزش دهیم.

بدین طریق در هر مرحله از رشد جنبش ما قادر خواهیم بود در طی گسترش منطقی ابعاد سازمان، کادرهای لازم را برای ادامه کاری اصولی جنبش تربیت نمائیم.

کادرهایی که در پروسه ی رشد و تکامل خود خواهند توانست ذخائر عظیم استراتژیکی جنبش یعنی توده های انقلابی را سازمان دهند و رهبری کنند.

پس در اوضاع کنونی ما موظفیم که از هر جنبشی و از هر گروه مبارزی که با دشمن در حال مبارزه است تا حدی که امکانات سازمان اجازه می دهد، حمایت و پشتیبانی فعال بعمل آوریم و در این راه از صرف هیچ گونه نیرو و انرژی و بذل هر گونه فداکاری مضایقه ننمائیم. برماست که انگشتان پراکنده خلق را مجتمع نموده و به مشقت واحدی برای کوبیدن رژیم شاه مبدل سازیم.

در اینجا ما بار دیگر پشتیبانی بی دریغ خود را از مبارزات قهر آمیز خلق و فرزندان راستینش در هر گوشه از میهن تحت سلطه ی خود اعلام می کنیم و آماده ایم که دستهای گرم هر رفیق رزمندهای را که بسویمان دراز میشود رفیقانه بفشاریم.

سرانجام با یاری خلق دشمن را نابود خواهیم ساخت.

با ایمان به پیروزی راهمان
"چریکهای فدایی خلق"



"اقلیت"

هدوش اگونومیست‌ها

(۶)

"اقلیت" هدوش اگونومیست‌ها

(قسمت ششم)

يك جنبه دیگر از دیدگاه "اقلیت" در مورد سیر تکاملی انقلاب در ایران، مربوط میشود به نحوه تحلیل و ارزیابی و از جریانات عینی جامعه ایران بکمک کاربست سطحی میانی و اصول مارکسیسم - لنینیسم بمتابیه علم ماتریالیستی جامعه شناسی. در قسمت گذشته بحث حدوداً بینش کلی "اقلیت" را در باره سرنوشت انقلاب در مقطع قیام ۲۲ بهمن بررسی کردیم و نا سازگاریش را با واقعیات جامعه نشان دادیم. در این مرحله از بحث، نقد و کاوش متد سطحی و نسخه سازی "اقلیت" از مبانی مارکسیسم و برداشت های ظاهری و مکانیکی اش از مباحث م - ل در داخل حوضه ماتریالیسم تاریخی میتواند مباحث گذشته را عمیق تر و کامل تر نماید. ما در این قسمت از بحث نشان میدهیم که چگونه "اقلیت" با طرح يك مقوله کلی و درست و دخول از مجرای عام، بحث خود را بنفع دیدگاه اگونومیستی اش بسط داده و در خدمت تمایلات دنباله روانه اش به نتیجه گیریهای غیر علمی میرسد.

"اقلیت" زیر بنای تعیین وظایف و تاکتیکهایش را بر پایه تشخیص وضعیت انقلاب در اوضاع پس از قیام ۲۲ بهمن قرار میدهد. وی این مسئله را بدینصورت مطرح میکند: "۰۰۰ در ازای پاسخی که به پیروزی، شکست و یا نیمه کاره بودن انقلاب داده میشود، وظایف، تاکتیکها و اشکال سازمانی ما بکلی متفاوت خواهد بود" (نبرد خلق - دوره جدید شماره ۳، ص ۲) - در سیستم فکری "اقلیت"، پیروزی انقلاب مساویست با اعتلاء روحیه و تمایل درونی توده ها به مبارزه و مشاهده شور انقلابیگری مردم و شکست آن برابر است با آغاز دوره کدورت و رخوت و بیحالی در بین توده ها و فقدان خیزش های سریع مقاومتی و مبارزاتی. بر این اساس وی وظایف اساسی خود را موکول به تشخیص سرنوشت انقلاب مینماید. اگر انقلاب پیروز شده باشد و بالطبع طبق منطق "اقلیت" توده ها به مبارزه روی آورده و روحیه تهاجمی داشته باشند وی یکجور تاکتیکهایی برمیگزیند که در شرایط عدم پیروزی آن چنان تاکتیکهایی را کنار مینهد. وی چنین میگوید: "یا باید پذیرفت که انقلاب با شکست روبرو شده است، در آنصورت باید پذیرفت که جنبش دچار رکود سیاسی شده ۰۰۰ یا اینکه بدین نتیجه میرسیم که انقلاب بطور کلی درهم شکسته است، انقلاب در نیمه راه متوقف شده ۰۰۰ و ما باید اشکال مبارزاتی و سازمانی و نیز شعارهای خود را با توجه به چنین شرایطی برگزینیم." (همانجا)

بدواً متذکر میشویم که در این قطعه مشاهده میشود که "اقلیت" مسئله نیمه کاره بودن انقلاب را از مسئله شکست انقلاب جدا مینماید و آنرا بیشتر در حوزه پیروزی انقلاب قرار میدهد. دید غلطی که با بینش لنینی منافات دارد. در این مورد در مرحله بعدی بحث مشروح تر صحبت خواهیم داشت.

بنابر این معلوم شد که "اقلیت" شکست یا پیروزی انقلاب را مبنای مادی تعیین تاکتیکهای خود قرار میدهد. این

مسئله که سرنوشت انقلاب تاثیر مستقیمی بر تاکتیکها و سیاستهای کمونیستها میگذارد، امریست که جزو بدیهیات محسوب میشود. ولی در اینجا یک نکته بسیار ظریف وجود دارد که تنها با اتکاء به تحلیل مشخصی از اوضاع قابل مشاهده میگردد. زیرا اصولا تاکتیکها و وظایف کمونیستها بر پایه ارزیابی شرایط عینی و مختصات ابزکتیف جامعه معلوم و تعیین میگردد. سرنوشت یک انقلاب البته تاثیر زیادی بر روی اتخاذ تاکتیکهای کمونیستها میگذارد ولی تحلیل از سرنوشت انقلاب و تاثیر نتایج آن هیچگاه مستقل و خارج از چهارچوب تبیین شرایط عینی انقلاب صورت نمیپذیرد. بدین جهت اگر هم سرنوشت انقلاب تاثیر مستقیم و آشکاری بر تعیین وظایف کمونیستها داشته باشد و بعنوان یکی از فاکتورهای قابل توجه مورد دخالت قرار گیرد باز هم مقدار تاثیر گذاری فاکتور مذکور تابع تشخیص شرایط عینی انقلاب است. تاریخ انقلاب جهانی نشان داده است که انقلابهای متعددی به شکست انجامیده و یا به نتایج سر و دم بریده رسیده اند بدون اینکه وظایف انقلابیون را اساسا دگرگون نموده باشند. و اینهم عمدتاً بدین خاطر بوده است که این وظایف مقدم بر همه بر اساس تبیین شرایط عینی معین شده اند. از طرف دیگر هر شکستی در مبارزات توده ها، بطور قطع و بمتناهی یک قانون عام، رکود و سستی توده ها را در مبارزه به دنبال نمیاورد. تاریخ انقلابات بورژوازی جوامع اروپایی در قرن نوزده، تاریخ شکستهای پی در پی توده های محروم این جوامع نیز هست، اما همین تاریخ ثابت میکند که از پی هر شکست باز مبارزه در ابعاد وسیعتری بر زمینه شرایط عینی انقلاب جریان یافته و ادامه داشته است. چرا که هر مبارزه، هر قیام و هر انقلابی حتی در صورت ناکامی توده ها را دانایتر، مصمم تر و مسلط تر بر مسائل سیاسی نسبت به سابق مینماید و همین نیروی قابل ملاحظه ای در تداوم مبارزه در توده ها ایجاد میکند و بنابر این دو اصل مهم در این رابطه مطرح میشود. اول اینکه تعیین فرجام انقلابها به تنهایی فاکتوری نیست که وظایف کمونیستها بر آن بنا شود و دیگر اینکه حالات روحی و تمایلات انقلابی توده ها به مبارزه عاملی تعیین کننده در تبیین وظایف اساسی انقلابیون نمیباشد، بلکه عاملی است جزو مجموعه شرایط و فاکتورهایی که در تدوین و جمع بست اشکال تحقق مبارزه نقش ایفا مینمایند.

منطقی که "اقلیت" در مورد اتخاذ محتوی وظایفش ایراد میکند بطور خلاصه بدین قرار است: نتیجه انقلاب در مقطع قیام ۲۲ بهمن تاثیری اساسی بر روحیه و گرایشات توده ها به مبارزه میگذارد. انقلاب در صورت شکست باعث رونق روحیه یاس و افسردگی در توده ها میشود و در صورت پیروزی، موجب تحرك و افزایش غلیانهای مبارزاتی در توده ها میشود. این منطق را "اقلیت" باین صورت ادامه میدهد که انقلاب را در مقطع بهمن ماه ۵۷ نیمه کاره ارزیابی کرده و در مجموع آنرا یک حالت از عدم شکست تلقی میکند و سپس نکته اساسی برهان خود را اینطور مطرح میکند: "روحیه یاس، سرخوردگی و خستگی نه تنها بر جنبش حاکم نشده، بلکه روحیه اعتراضی، روحیه انقلابی بر جنبش حاکم است، نه تنها رکود سیاسی طولانی بر جنبش حاکم نشده، بلکه اشکال مبارزه آشکار در حال اوج گیری است." (همانجا - ص ۱۱) و علاوه بر این یکسری دلایل دیگری هم اضافه مینماید که آنها را دلال بر عدم شکست انقلاب دانسته و بر این اساس نتیجه میگیرد: "تا زمانی که معتقد باشیم انقلاب بکلی درهم نشکسته است، تا زمانی که روحیه یاس و سرخوردگی و رکود سیاسی بر جنبش حاکم نگشته و شکل انقلابی جنبش فروکش نکرده است، یک لحظه نباید از تدارک قیام غافل ماند." (همانجا ص ۱۲ تاکید از ما)

از اینجا بوضوح آشکار میگردد که "اقلیت" اساس تاکتیکها و وظایف خود را ("تدارک قیام") صرفاً به تبعیت از چگونگی وضعیت روحی و روانی توده ها قرار میدهد. لنین در این باره چنین گفته است: "البته بدون وجود روحیه انقلابی در بین توده ها بدون وجود شرایطی که به رشد این روحیه کمک نماید، تاکتیک انقلابی را نمیتوان بموقع اجرا گذاشت. ولی ما در روسیه ضمن یک تجربه بس طولانی و گران و خونین باین حقیقت یقین حاصل کردیم که تاکتیک انقلابی را نمیتوان فقط بر روحیه انقلابی استوار ساخت. تاکتیک باید بر پایه محاسبه هشیارانه و قویاً انترکتیف کلیه نیروهای طبقاتی یک کشور (و کشورهای مجاور آن و نیز کلیه نیروهای طبقاتی یک کشور و کشورهای مجاور آن و نیز کلیه کشورهای در مقیاس جهانی) و همچنین بر روی تجربه جنبش های انقلابی استوار باشد." (لنین)

چپ روی بیماری کودکی ۰۰۰ تأکید از ما)

ولی اشکال اساسی دیدگاه "اقلیت" در اینجا نیست . مسئله اینستکه وی از يك كپیبه پردازی مرده و بی روح از نظریات بنیانگذاران مارکسیسم و تلقیاتی سطحی از احکام م - ل ، منطق خود را بوجود میآورد . معیارها و ضوابطی کسسه "اقلیت" در پیش بینی بروز خیزشها و مبارزات توده ها ارائه میکنند کلاً با رهنمودهای م - ل مغایرت دارد و بر پایه تمایلات اکونومیستی وی مستقر شده اند . از نقطه نظر مارکسیسم پیدایش اشکال متنوع و جور و اجور مبارزات توده ها و بروز نارضایتی و قهر و مقاومت در بین اقشار مختلف خلق که دائم زیر جور و ستم استثمارگری هستند به مثابه فاکتوری که مستقیماً تحت تاثیر قوانین عینی جامعه میباشد باید مورد توجه قرار گیرند . خیزشها و طغیان های نارضایتی در توده ها يك عامل عینی و صد در صد مستقل و خارج از اعمال اراده افراد هستند ، در حالیکه انعکاس ذهنی همین حرکات و تك جوشها در ذهن مردم ، تنها دایره ایست که قابل دخالت برای عناصر آگاه و پیشرو میباشد و تجلی ظاهریشان به صورت روحیه ، شور ، علاقه و تمایلات و ادراك توده ها از پدیده های مادی دیده میشوند . مارکسیسم همواره میآورد که بین ایندو حوزه تفاوت قائل شده و تمایزات و روابط متقابل آنها را از یکدیگر تمیز دهیم تا بتوانیم وظایف و تاکتیکهای خود را بنحوی خلاق و زنده تنظیم و تدوین کنیم . در جمله ایکه فوقاً از لنین متذکر شدیم وی به وضوح به اختلافات این دو حوزه اشاره میکند و نقش هر کدام از آنها را در ربختن تاکتیکها و سیاستهای کمونیستی روشن میسازد . زیرا بدیهی است که نمیشود بدون اینکه روحیه مبارزه جویی در توده ها دیده شود ، دست به اعمال تاکتیک های تعرضی بیازد . اما بلافاصله باید افزود که چنین روحیه ای بیش از هر چیز یسک عامل سوئز کتیف است و همچون هر فاکتور سوئز کتیو دیگری از قانونمندیهای شرایط عینی ناسی میکند . بهمین دلیل است که ملاحظه میکنیم در برخی از دورانهای انقلابی ، علیرغم وجود شرایط عینی انقلاب و فاکتورهای عینی ای که بنحو قابل تردیدی بروز خیزش و قیامهای توده ای را گواهی میدهند ، آشکارا روحیه انقلابیگری و شوریدگی در توده ها مشاهده نشده و آنها تمایلات مبارزاتی شان را در درون خود منکوب میکنند . بطور مثال در دهه ۴۰ خصوصاً ما مشاهده میکنیم که با وجود شرایط فزاینده بحران اقتصادی ، مناسبات رو به افزایش استثمارکنندگی و غارت بی بند و بارانه دستگاه دولتی و دربار شاه خائن ، خمودگی و یاس وسیعی در مبارزات توده ها بچشم میخورد . چه عامل خارجی و موثری در آن شرایط مانع بروز آشکار نارضایتی توده ها در اشکال وسیع و بزرگ بود ؟ روشن است کسه دیکتاتوری لجام گسیخته شاه و دولت وی چنان بند و قفلی را بر دست و پای توده ها زده بود که آنان امکان به نمایش گذاردن نارضایتی وسیع خود را از دست داده بودند و قادر نبودند تحت چنان شرایط خفقان آمیز سیاسی ای به ابراز آزادانه تمایلات ، احساسات و تصورات انقلابی خود بپردازند . از اینجا چه نتیجه ای عاید میگردد ؟ اینکه کمونیستها نباید برای تعیین وظایف و تاکتیکهای انقلابی خود صرفاً به مشاهده سطحی روحیه تمایلات انقلابی در توده ها اکتفا نمایند و حتی وجود خیزشها و قیامها و تك جوشهای توده ای را تنها عامل و یگانه فاکتور تعیین وظایف اساسی خود قرار دهند ، بلکه بایستی مجموعه شرایط عینی و قاطعی که نقشی تعیین کننده و محتوم در بروز مبارزات توده ها دارند را در نظر بگیرند . زیرا از یکطرف هم وجود احساسات و روحیات انقلابی در توده ها و هم فقدان رکسود و خستگی سیاسی در جامعه خود در درجه نخست تابع شرایط عینی است و از طرف دیگر سر زیر شدن آشکار و جاری شدن بی پروای مبارزات توده ها نیز خود بستگی به يك رشته عوامل عینی و نیز تکامل شرایط سیاسی معین در جامعه دارد . موکول کردن صرف وظایف کمونیستی به چگونگی خلقیات و تمایلات ظاهری و انقلابی در توده ها و مشاهده بروز آشکار غلیبانها و مبارزات توده ها چیزی نیست جز ساده اندیشی و تنزل مارکسیسم به فرمالیسم . "اقلیت" حالات و غرایز توده ها را در مبارزه و بروز مبارزات و اعتراضات خود بخودی آنها را مبنای عدم شکست انقلاب قرار میدهد و بر این اساس به تعیین وظایف خود می پردازد . این گونه برخورد کردن و بدین ترتیب مبارزات و وظایف کمونیستی را مشخص نمودن ، مان مقدم شمردن عامل ذهنی بر عامل عینی است و این تابع قرار دادن عنصر آگاه از عنصر خود بخودی است . ما به سادگی میتوانیم ایده های زیادی حاکی از این امر در ادبیات "اقلیت" پیدا

کنیم که بطرز یکجانبه و خشکی حالات اعتراضی و مقاومتی و روحیات مبارزه جویانه توده ها را زیر بنای اتخساز و ظایف خود قرار میدهد بدون اینکه رو بنایی بودن، تابع بودن و سوبژ کتیوی بودن این حالات را از شرایط عینی مد نظر قرار دهد و بدون اینکه مشروط بودن این حالات روحی و روانی توده ها را در نظر گیرد. به این نقل قولها توجه کنید: "روحیه انقلابی توده ها فروکش نکرده و انقلاب با شکست روبرو نشده است ۰۰۰۰ (باید) در انتظار نبردهای بیشتر و مبارزات آشکار گسترده تری بود ۰۰۰ هنوز روحیه مبارزاتی و انقلابی توده ها درهم شکسته نشده است، بلکه بالعکس هر بار پس از شکست با روحیه ای سرشار از مبارزه دوباره بمیدان آمده اند ۰۰۰۰ افت موقتی در مبارزه آشکار توده ها پس از قیام بهیچوجه آغاز یک دوران رکود طولانی در جنبش و شکست انقلاب نیست ۰۰۰۰" (تمام نقل قولها از نبرد خلق شماره ۳)

لیکن تحلیل "اقلیت" از وضعیت احساسات و روحیات توده ها بدین منظور نیست که با شناخت بسیط تر و همه جانبه تری از فاکتورهای گوناگون وظایف خود را معلوم کند، بلکه باین جهت است که تنها با اثبات وجود روحیه انقلابی توده ها در جامعه باین حکم بیزد که "شکل انقلابی جنبش فروکش نکرده است" و لذا "یک لحظه ایستادگی از تدارک قیام غافل ماند" بدین تریب "اقلیت" خود بر موضع انفعالی خود در قبال افت روحی و غریزی توده ها در مبارزه، صحنه میگذارد و مشابه تمام اکونومیستهای متعارف تعیین وظایف خودش را به دنباله روی از حرکات خودبخودی توده ها قرار میدهد. تمام کوشش "اقلیت" در تعیین وظایف و تاکتیکهایش حول این محور مرکزی چرخ میزند که ثابت نماید جنبش توده ها به رکود و خمودگی دچار نشده، حالت غلیبان و جوشش انقلابی در توده ها وجود دارد، توده ها در حال مبارزه هستند، انقلاب شکست نخورده و لذا بایستی در تدارک قیام بود. در ادامه و بسط همین منطق اگر "اقلیت" چنین وضعیتی را پیش بینی نمیکرد، بالطبع وظایفی دیگر که کاملاً با تاکتیک محسوری "تدارک قیام" وی تفاوت دارد، برمیگزید. وی چنین میگوید: "اما اگر زمانی بدین نتیجه رسیدیم که انقلاب بسا شکست روبرو شده، شکل انقلابی جنبش فروکش کرده و رکود سیاسی بر جنبش حاکم شده است آنگاه باید همانگونه که مارکس و لنین می آموزند علناً و با صراحت تمام تغییری بنیانی در تاکتیکها و توقف کامل در تدارک برای قیام را اعلام کنیم!!" (همانجا - ص ۱۲)

در شیوه منطق و استدلال "اقلیت" آشکارا بینش دنباله روانه و لنگان لنگان راه رفتن از پس مبارزات توده ها موج میزند. "اقلیت" باین جهت به تاکتیک "تدارک قیام" می پردازد که در ظاهر امر مشاهده کند توده ها در گردونه بدون توقف مبارزه وارد شده اند و عملاً شور و شوق مبارزه جویی در آنها دیده شود و بدتر اینکه تازه این وضعیست را، یعنی شرایطی که جریان مبارزه توده های در جامعه جاری باشد را مترادف عدم شکست انقلاب و به عبارتی معادل "انقلاب نیمه کاره" دانسته و علامتی تلقی میکند که انقلاب دچار شکست نشده است.

ولی اینکه "اقلیت" با کار بست کدامیک از استعدادهای خود به چنین نتایج عجیب و غریبی میرسد، بحثی است که بعداً باید بطور مفصل مطرح کنیم. مقدمتاً فقط یک نکته را در اینجا یادآور میشویم که شیوه برداشت بیجان و غیر علمی و بسیار کودکانه "اقلیت" را از نقطه نظرات لنین نشان میدهد. وی در پاسخ باین سؤال که چنانچه "شکل انقلابی جنبش فروکش کرده و رکود سیاسی بر جنبش حاکم شده" باشد چه وظیفه ای را برعهده میگیرید؟ از لنین یک نقل قول طولانی میآورد که اینطور خاتمه پیدا میکند: "خلاصه کنیم، یا ما بیاید بپذیریم که انقلاب دموکراتیک در پایان خود قرار دارد، مسئله قیام را بکنار بگذاریم و راه "قانون اساسی" را بر می گزینیم. ۰۰۰" (انقلاب روسیه و وظایف پرولتاریا، لنین - نقل از نبرد خلق ۳) جواب را "اقلیت" چه خجولانه از قول لنین به ما میدهد. بلی، "اقلیت" این "تنها سازمان - ل سراسری ایران" (بنا به قول خودش) چیزی بیش از یک ناصر منفعل و بیطرف که دست به سینه در کنار جریان مبارزات توده ها ایستاده است، نیست. "اقلیت" از زمانی است که اصلاً کاری به اینکه علل مادی و خارجی رکود و خمود در جنبش توده ها را واریسی نموده و آنها را با "تدارک قیام" خود از میان بردارد نیست، زیرا اینکار "چپ روی" است. "اقلیت" در نقش آن بادنمای روی شیروانی ای عمل میکند که با وزش هر

تند باد مبارزات توده ها بر روی محور ثابت خود به هر طرف که باشد به چرخش در می آید. اگر ورزش این باد به "اقلیت" اصابت کند، وی ب فکر جهت گیری میافتد اما بواقع وی همان بادنمای بیجان قادر نیست اینسوزا درک کند که اگر وزیدن بادی را احساس نمیکنند، بطور حتم بر اثر موضع بدی که وی اختیار کرده و در پشت دیوار بلند فرمالیسم خویشتن را پنهان ساخته است، می باشد. تمام اشکال دیدگاه "اقلیت" در اینجا در همین الگو سازی وی از آثار لنین می باشد. رفیق لنین در جایی در رابطه با انقلاب ۱۹۰۵ - ۱۹۰۷ گفته است که سرانجام انقلاب دموکراتیک در روسیه، یعنی پیروزی یا شکست آن - (سرانجام انقلاب در نزد لنین فقط دو حالت دارد، شکست یا پیروزی) - سایر نتایج غیر قابل پیش بینی و احتمالی یک انقلاب بالاخره در تحلیل نهایی و از نظر عملی به یکی از این دو حالت ختم میشوند) - معلوم میکنند که چه تاکتیکهایی را باید کمونیستهای روسیه در تداوم بخشیدن به مبارزات خود برگزینند. و سپس تاکتیک قهر آمیز یا تاکتیک مسالمت آمیز را در نظر گرفته و میافزاید که اینک در شرایط مسالمت روسیه اتخاذ تاکتیک قیام مسلحانه در برابر حزب قرار گرفته است.

شیوه برداشت های سطحی "اقلیت" از نقطه نظرات لنین به قدری مکانیکی است که همین ایده ها را نعل به نعل در شرایط ایران کنونی منطبق دانسته و بدون هیچ نوع خلاقیت و ابتکار فکری این نظرات را در شرایط جامعه ما پیاده میسازد. از همین روست که "اقلیت" چون تمامی اکونومیستهای ظاهر بین در قبال وضعیت روانی و روحیه اعتراضی توده ها موضعی غیر فعال و دنباله روانه دارد. وی از آنجا که روحیه و تمایلات انقلابی توده ها و حالت جنبش عمومی را در زنجیر بی پایان علت و معلول، صرفاً تنها علت انسانی میانگارد قادر نیست این حالات جنبش را هم چون پدیده ای که زائیده یکسری فاکتورهای عینی اساسی دیگریست در نظر گرفته و این فاکتورها را پایه تعیین وظایف خود قرار دهد. در رابطه با همین نکته است که فرق دیدگاه لنینی با دیدگاه اکونومیستی "اقلیت" عیان میگردد. از نقطه نظر م - ل پیشاهنگ در مقابل وضعیت غریزی و شور و هیجان مبارزاتی توده ها و بطور کلی حالت جنبش انقلابی، باید اکتیو و کاردان باشد. دیدگاه پوپا و رشد یابنده لنین در مبارزه طبقاتی صرفاً محدود بسسه دورانهای انقلابی نمیشود (چیزی که "اقلیت" در تمام مدت به آن مشغول است و همه شم سیاسی اش را مصروف همین جنبه میکند) دورانهای طغیانی و قیام آفرین تنها بخشی از کل دیدگاه لنین را زاجع به وظایف کمونیستها اشغال میکند، لیکن علاوه بر این ما در درک لنین از انقلاب و وظایف کمونیستها به برجستگی مشاهده میکنیم که وی در رابطه با دورانهای آرامش، فروکش و رکود مبارزه نیز بهمان شدت و غلظت دوران انقلابی بر رسالت کمونیستها در بدست گرفتن رهبری انقلاب پای میفشارد. اما لنین بر خلاف "اقلیت" تسلیم حالت جنبش و مبارزات توده ها نمیشود. در همه جا و در تمام شرایط و دورانها روح تعرضی در دیدگاه لنین وجود دارد. اگر در دورانهای انقلابی و در شرایط بروز طغیانهای توده ای لنین قیام مسلحانه توده ای را برپا میکند، در شرایط افت و نزول مبارزات توده ها و خمودگی جنبش، روح تعرضی حاکم بر دیدگاه لنین، یک وظیفه بمراتب خطیرتر با محتوی مایهتا تعرضی تر بر دوش کمونیستها میگذارد: وظیفه انگیزشگری و بیدار سازی، وظیفه برانگیختن و تحریک کردن شور و شوق خفته و یا سرکوب شده ها به مبارزه ای پر دامنه تر. وظیفه خارج کردن مبارزات توده ها از بن بست خمودگی و افسردگی، وظیفه دمیدن روح انقلابیگری به کوره به سردی گرائیده مبارزات توده ها و افروختن شعله ها و زبانه های آتش اعتراض و مقاومت و هیجان انقلابی. اینست یگانه شیوه برخورد لنینی به مسئله روحیه و حالت خمودگی و خستگی در مبارزات توده ها. در این نوع برخورد به جنبش و مبارزات توده ها دیگر عنصر آگاه و انقلابی، بادنمایی در وراء دیواری بلند نیست - یعنی "اقلیت" نیست - تابعی منفعل، دست بسته و بسدون ابتکار و خلاقیت در قبال مبارزات توده ها نیست، بلکه آن عامل زنده، متحرک و دینامیکی است که با پیشاهنگی خود و با پیشتازی خود بحکم شرایط عینی انقلاب و رسالت تاریخی اش میکوشد تا با پراتیک انقلابی و محرک خود، جنبش سرکوفته و خفه شده توده ها را به غلیان در آورد و نیروی اصلی تاریخ ساز را از درون تار و پودهای متروکه ای که حاکمیت بر دست و پایش زده است خارج کرده و وارد صحنه اصلی و قطعی نبرد بنماید.

لنین دیالتیک جنبش توده ها را می بیند و به نحوی دیالتیکی هم محتوی پراتیک کمونیستها را منظور میسازد. در نزد لنین چه در دورانهای انقلابی و بروز هیجانها و احساسات اقیانوسی توده ها در مبارزه و چسبندگی شرایط سایه افکندن خستگی و فرسودگی بر جنبش به اصل تعرضی بودن تاکتیک و وظایف کمونیستها هیچ خدشه ای وارد نمیشود. اگر در شرایط انقلابی اقدام فوری و عاجل برای قیام (منظور در اینجا قیام بطور عام است) مسلحانه ضرورت پیدا میکند، در شرایط افت جنبش و حضور شرایط عینی انقلاب باز هم اقدام فوری و عاجل قیام مسلحانه ضرورت خود را حفظ مینماید در حالیکه اینک اقدام مذکور بایستی در آغاز با عمل انقلابی پیشاهنگ در راه خارج کردن جنبش از رکود تکمیل شود. بنابراین در دیدگاه لنین وظایفی که کمونیستها در شرایط نزول جنبش برعهده میگیرند تا به هیجان و تمایلات انقلابی توده ها دامن بزنند، در حقیقت جزیی از وظیفه اصلی شان، یعنی همان آماده کردن توده ها برای اقدام و تسخیر قدرت دولتی محسوب میگردد. در دیدگاه لنین بین وظایف پیشاهنگ در دوران رکود و خستگی جنبش با وظایف وی در دوران انقلابی دره ای عمیق وجود ندارد بلکه اساسا آن وظایف و تاکتیکهایی که عنصر کمونیست در مرحله ایکه روختیه مبارزاتی توده ها فروکش کرده است برعهده میگیرد، اساسا و شأواً مقدمه تدارک قیام مسلحانه در دوران انقلابی هستند. باین جهت است که در نظر لنین هدف از افشاگریهای سیاسی چسبندگی در دوران آرامش و چه در دوران انفجارات و طغیانها، کشاندن توده های بیشتر به سمت مبارزه انقلابی است و افشاگریهای سیاسی در هیچ شرایطی تعطیل نمیشود. دیدگاه لنین برخلاف "اقلیت" بین روح و مضمون وظایف دوران انقلابی و دوران افت جنبش تضاد و تباینی ملاحظه نمیکند بلکه اساسا تاکتیکهای پیشاهنگ را در مرحله فروکش جنبش هم تعرضی دانسته و آنرا در خدمت تقویت روحیه جنبش میداند. بنابراین از نقطه نظر لنین هیچگاه پراتیک پیشاهنگ به تبعیت از چگونگی مبارزات توده ها در نمیآید بلکه این مبارزات را به تسخیر خود درآورده و آنرا بمعنای واقعی کلمه رهبری میکند. به این قطعه توجه میکنیم: "ما باید کار روزمره خود را همواره انجام دهیم و همیشه برای همه چیز آماده باشیم زیرا که پیش بینی تغییر دوره های آرامش و تبدیل آن به دوره های انفجار در خیلی از مواقع تقریباً غیر ممکن است... بدینجهت مضمون اصلی فعالیت سازمان حزبی ما و کانون این فعالیت باید کاری باشد که خواه در دوره قویترین انفجار انقلابی و خواه در دوره آرامش کامل هم ممکن و هم لازم است، یعنی: کار تبلیغات سیاسی که در تمام روسیه متحداً صورت گرفته و تمام جهات زندگی را روشن سازد." (چه باید کرد؟، لنین، تاکیدها از ما)

این شیوه نگرش لنین در مورد کار سازمانی و در شرایط مختلف میباشد و خود همین ایده ها بوضوح شیوه برخورد مکانیکی "اقلیت" را با نظرات لنین روشن میسازد. خلاصه اینکه بین اسلوب و محتوی برخورد لنین به حالات جنبش توده ها با اسلوب فکری "اقلیت" فرسنگها فاصله وجود دارد. لنین باین دلیل دورانهای انفجاری را از دورانهای آرامش منفک میسازد که به اتخاذ تاکتیکهای مناسب و صحیحی جهت ارتقاء مبارزات توده ها در هر حالتی از جنبش توده ها دست بزند. در مقابل "اقلیت" این دو دوران را از یکدیگر متمایز میسازد تا بنحو ظاهر پسندتری وظایف خود را در قبال توده ها محدود نماید و بر دنباله رویش از مبارزات توده ها شکل تئوریزه تری بدهد. اکنون بر میگردیم به آغاز بحث و روشن کردن تخالف ایده های "اقلیت" با واقعیات جامعه مان.

تجربه تاریخ انقلاب در ایران ثابت میکنند که نمیتوان اساس ریختن وظایف و تاکتیکهای انقلابی را بر مبنای حالات ذهنی جنبش و یا روحیه و تمایلات انقلابی توده ها و حتی وسعت و تعدد مبارزات آنها استوار ساخت. زیرا در شرایطی چون ایران زیر سلطه امپریالیسم، غلیان و جوشش مبارزات توده ها مرتباً و بدون وقفه بوسیله دستگاه سرکوب دولتی مسدود و متوقف شده و هر بار توده ها در مبارزات خود به سرکوبی خونین تر و ستمکارانه تر کشیده میشوند. این عامل سد کننده باضافه رونق فرهنگ تخدیر کننده و فاسد امپریالیستی، جنبش توده ای را خواه ناخواه دچار افت و تنزل میکند و با وجودیکه تک جوشها و اعتراضات پراکنده کماکان در سراسر جامعه جریان دارد لیکن جنبش در کل به افت و رکود دچار میشود. این تصویری که ارائه کردیم کلیت اوضاع سیاسی جامعه را در دهه ۴۰ تا

میانه دهه ۵۰ نشان میدهد. روشن است که در چنان شرایطی اگر همچون "اقلیت" اساس تاکتیهای خود را صرفاً بر روی مشاهده سطحی حالات جنبش قرار دهیم بطور قطع به انحراف کشیده میشویم. زیرا که عامل دیکتاتوری، بمثابة فاکتوری روبنایی مانع اصلی سر ریز شدن مبارزات توده ها و به جریان درآمدن احساسات انقلابی آنها میگردد و هم چون سرپوشی بر روی ذهنیات و روحیات اعتراضی و تمایلات انقلابی توده ها عمل میکند. در چنین شرایطی دیگر نمیتوان بصرف عدم مشاهده غلیانات و جوشهای مبارزات توده ها بلافاصله به حکم افت جنبش رسید و نتیجه گرفت که "شکل انقلابی جنبش فروکش کرده و رکود سیاسی بر جنبش حاکم شده است" - زیرا بررسی شرایط عینی انقلاب در جامعه خلاف این امر را بازگو میکند. اگر منطق "اقلیت" را بر شرایط قبل از قیام ۲۲ بهمن تعمیم بدهیم بدون شك به يك نتیجه گیری عملی كاملاً انفعالی و دنباله روانه میرسیم. زیرا هنگامیکه "اقلیت" پایسه تاکتیک "تدارك قیام" خود را صرفاً بر چگونگی حالت جنبش توده ها بنا میسازد و وجود "شکل انقلابی جنبش" را مبنای اتخاذ تاکتیک های خود قرار میدهد، بدیهی است که در آن اوضاع بخاطر فروکش جنبش، تاکتیک "تدارك قیام" را کنار بنهد و طبق نقل قولی که از لنین میآورد "راه قانون اساسی" را پیش بگیرد. در حالیکه واقعیت جامعه و سیر تکاملی جنبش توده ها در پیش از سال ۵۷، عملاً و علیرغم افت ظاهری جنبش، و عدم وجود "شکل انقلابی جنبش"، بر ایده های "اقلیت" خط بطلان میکشد و با تحولی بطئی خود و تبدیل شدنش به يك قیام با عظمت توده ای ثابت مینماید که نمیتوان تاکتیهای انقلابی را صرفاً بر پایه وضعیت روحیه توده ها و شکل یابی جنبش استوار ساخت. قیام ۲۲ بهمن بهیچوجه يك غلیان يك شبه نبود بلکه در بطن جامعه و بر روی رشد شرایط عینی انقلاب بوقوع پیوست. منطقی که "اقلیت" اکنون برای "تدارك قیام" خود ارائه میکند بالطبع در آن شرایط هرگونه تدارکی و تاکتیکی را برای وقوع قیام نفی میکند و این منطق درست برخلاف واقعیت جامعه ما میباشد. در اینجا يك توضیح مختصر ضروری بنظر میآید باید بین دو حالت از جنبش توده ای که هر کدام مبین دو وضعیت گوناگون و زائیده شرایط متفاوت هستند، تفاوت قائل شد. بدین معنا که اصولاً بین حالتی که مبارزات توده ها دچار خمودگی و نزول شده است با حالتی که شاهد فقدان جنبش توده ای و یا محور آن هستیم فرق زیادی هست. در حالت اول، یعنی در اوضاعی که دامنه اعتراضات و ناراضیاتی توده ها از تحرك و فشار افتاده و باصطلاح جنبش فروکش کرده است، شرایط عینی انقلاب کماکان در جامعه موجود است لیکن به دلیل عملکرد یکسری عوامل روبنایی مثل دیکتاتوری و سرکوب مهار گسیخته، تشدد و آشوب در بین صفوف سازمانهای انقلابی، شکست های سیاسی پی در پی توده ها، رواج فرهنگ و اندیشه تسلیم طلبانه و مخدر و غیره ۰۰۰۰ روحیه جنبش بالکل دچار عدم تعادل شده و مبارزات توده ها دچار افت و فروکش میشود. این حالت جنبش توده ها بسته به پراتیک انقلابیون یا طویل و یا کوتاه مدت میباشد. ولی قدر مسلم اینکه مادام که شرایط عینی جامعه، یعنی کساد و ورشکستگی روز افزون توده ها، بحران عمیق شونده در داخل مدار تولید، نابرابری در تقسیم ثروتهای ملی، غارت و استثمار مضاعف توده ها جریان دارد، نمیتوان از فقدان جنبش توده ای سخن گفت. زیرا حتی در صورت عدم رؤیت مبارزات توده ها، در بطن جامعه و در عمق روابط اجتماعی، ناراضیاتی و اعتراض و خشم و خروش انقلابی موج میزند و هر آن باید انتظار يك جهش و غلیان را در گوشه ای از جامعه داشت.

بدین علت است که نمیتوان منطق و اسلوب تبیین "اقلیت" را اصولی دانست. زیرا وقتی وی اساس تاکتیک "تدارك قیام" خود را بر روی این مبنا میگذارد که "شکل انقلابی جنبش فروکش نکرده است" و "روحیه یاس و سرخوردگی و رکود سیاسی بر جنبش حاکم نگشته است"، عبارتی بر این نکته که وی تاکتیک های خود را با "اقلیت" بر روی روبنایی و متغیر اتخاذ میکند، صحه میگذارد. و این مساوی سطحی اندیشیدن و از نظر پراتیک دنباله رایی از مبارزات توده ها است. در جامعه ای چون ایران که هیچگاه سرکوب توده ها دچار وقفه نمیشود و سیلاب فرسنگ مبتذل به اشکال گوناگون بر روی ذهنیت توده ها خالی میشود نمیتوان علیرغم وجود شرایط عینی همواره شاهد اوج و جوش مبارزات توده ها بود. منحنی جنبش توده ها مرتباً روی محور زمان و متناسب با کارکردهای عوامل

روبنایی فوق‌الذکر دچار افست و خیز میشود. بهمین جهت قرار دادن تاکتیکها و وظایف، آنهم تاکتیک "تسدارک قیام" به تبعیت از یک چنین منحنی متغیر و بی‌ثباتی، چیزی جز دنباله روی از مبارزات توده‌ها نیست. "اقلیت" وظیفه اصلی خود را یعنی "تاکتیک تسدارک قیام" را تابع این منحنی قرار داده و به تشویر بزه کردن آن پرداخته است. بدتر از این اینکه وی دلیل عدم شکست انقلاب را (یا "نیمه‌کاره بودن انقلاب") با مطالعه همین منحنی جنبش توده‌ها بدست می‌آورد. از نظر وی عدم شکست انقلاب با مشاهده مبارزات توده‌ها و عدم فروکش جنبش فهمیده و سنجیده میشود. در اینجا باز هم باید نا همانندیهای درونی دو مقوله را درک نمود و از هم تفکیک کرد. شکستی که بیک انقلاب وارد میشود با شکستهایی که توده‌ها در جریان مبارزات جداگانه و از نظر زمانی مجزای خود دچار میشوند با یکدیگر فرق دارد. بدین لحاظ وقتی ما شکست‌های پی‌در پی سیاسی توده‌ها را یکی از عوامل روبنایی افست و رکود جنبش تلقی میکنیم، آنرا با شکست انقلاب در یک مقطع زمانی یکسان نمیگیریم. اینگونه شکست‌هایی که به مبارزات توده‌ها تحمیل میشود، عمدتاً و عموماً بر اثر سرکوبهای قهری غافلگیرانه و ناگهانی اعمال میشوند. تاثیر جمعی این شکستها در یک روند است که روحیه مبارزاتی توده‌ها را دچار اختلال و کسالت میکند. اما شکست یک انقلاب حتماً و در همه جا ناشی از سرکوب‌آنی و بیرحمانه مبارزات توده‌ها نیست. یک انقلاب مقدم بر هر چیز از این لحاظ شکست خورده تلقی میگردد که نتوانسته است به اهداف اصلی و واقعی خود برسد. حال بوسیله سرکوب یا توطئه یا کودتا یا سازش در بالا و یا ۰۰۰ هیچ فرقی در اصل قضیه که همانا پیروز نشدن انقلاب است نمیکند، انقلاب به‌رحال به شکست انجامیده. اما در عین حال که انقلاب دچار شکست شده، معضداً توده‌ها در یک شرایط انقلابی بسر می‌برند، آنها دورانی انقلابی را مالمال از مبارزه و قیام گذرانده‌اند و هنوز به خواستهای عادلانه خود دست نیافته‌اند. بدین لحاظ است که انقلاب و مبارزه برای آنها تمام نشده است و بدین لحاظ است که "شکل انقلابی جنبش فروکش نکرده است". - اینچنین است که نمیتوان در شرایط کنونی جامعه خودمان از قابل رویت بودن مبارزات توده‌ها و جریان داشتن جنبش در سطح جامعه، به نتیجه عدم شکست انقلاب یا "نیمه‌کاره بودن انقلاب" رسید. همانطور که در بالا نشان دادیم اینها پدیده‌ها و مسائلی هستند که هر کدام با معیارها و موازین خاص خودشان ارزیابی میشوند و از قانونمندیهای ویژه خود برخوردارند. وجود جنبش‌های توده‌ای پدیده‌ایست که در درجه اول تابع وضعیت عینی جامعه میباشد. و در کنار آن شکوفایی روحیه و تمایلات انقلابی توده‌ها علاوه بر تاثیر پذیری از عوامل عینی و ذاتی جامعه، از فاکتورهای روبنایی هم متأثر است. در حالیکه عدم شکست انقلاب را دیگر نمیتوان با معیار وجود روحیه انقلابی توده‌ها سنجید. در شرایطی که انقلاب به شکست انجامیده و ضد انقلاب قادر شده است بر مسند حکومت تکیه زند و ساخت دولتی را مصون و محفوظ نگاه دارد، در این شرایط وجود مبارزات توده‌ای و بروز غلیانها و روحیات اعتراضی توده‌ها تنها بیان‌کننده این حقیقت است که ضد انقلاب علی‌رغم پیروزی، نتوانسته دامنه شرایط انقلابی جامعه را مهار نماید، موتور توده‌ها را از حرکت باز دارد و اتمسفر و فضای انقلابی ناشی از وقوع انقلاب را کاهش دهد. یعنی فاکتورهای روبنایی ضد انقلابی را جانشین فاکتورهای روبنایی انقلابی در جامعه بگرداند. اینها هستند واقعیاتی که ما پس از قیام ۲۲ بهمن توده‌ها شاهدش بودیم. (در بحث‌های بعدی با مطالعه آثار لنین معیارهای علمی درک شکست انقلاب را مشروح‌تر مطرح میکنیم)

در ابتداء گفتیم که دو حالت از جنبش توده‌ها را باید از هم تفکیک نمود. اگر در جامعه ما حالت رکود و افسردگی حاکم بر جنبش توده‌ها ریشه‌های عینی ندارد، در عوض وقتی اثری از مبارزات توده‌ای مشاهده نمیکنیم در آنصورت از فقدان جنبش سخن میگوئیم. مستقر شدن این حالت بر یک جامعه ریشه عینی دارد و حکایت از ... شد.

وضعیت اقتصادی توده‌ها در جامعه مذکور مینماید. اما در شرایط جامعه ایران به علت سلطه قهرآمیز ... شماره -

گرانه امپریالیسم ما هیچگاه شاهد فقدان جنبش توده‌ها در سطح جامعه نیستیم. حتی در بدترین شرایط ... سان و سرکوب پلیسی شاه، جرقه‌ها و ناآرامیها و غلیانها دیده میشدند اما در مجموع جنبش افسردگی و رکود بر جنبش حاکم گردیده بود.

نتیجه اینکه دیدگاه "اقلیت" در مورد تعیین وظایف و تاکتیک هایش چه در رابطه با آموزشهای م - ل و چه در مقابله با پیشرفت سیر انقلاب ایران، دیدگاهی دنباله روانه و اکونومیستی است. ما نشان دادیم که تاکید و پافشاری بسط جانبیه "اقلیت" بر روی جنبه "روحیه اعتراضی، روحیه انقلابی" مبارزات توده ها، چیزی جز سرفرود آوردن در برابر مبارزات خودبخودی توده ها نیست و بدین صورت "اقلیت" معیارهای عینی تعیین نمودن وظایف خود را از سطح شرایط عینی به درجه فرایز و احساسات خودبخودی توده ها تقلیل میدهد. ما نشان دادیم که اینگونه تحلیل کردن از وظایف، یعنی برجسته کردن یکطرفه روحیه حاکم بر جنبش توده ها و آنرا محور مرکزی تعیین تاکتیکها قرار دادن مترادف است با تنزل دادن نقش عنصر دینامیک و فعال و آگاه کمونیست به سطح مفعولی پاسیو و ناظری منفعل که وظایف خود را در حد پدیده ها و جریانهای سطحی گاهش میدهد. ما نشان دادیم که این دیدگاه "اقلیت" ناگزیر منجر به انکار فعالیت همه جانبه پیشاهنگ در شرایطی مثل دوران قبل از قیام ۲۲ بهمن شده و بالنتیجه حتی با نحوه پیشرفت سیر انقلاب در ایران نیز در تضاد قرار میگیرد.

در عین حال این مطلب که چرا "اقلیت" علیرغم نقل قولهای فراوانی که بطور خط در میان در نوشته جاتش از لنین و مارکس میآورد، به اینچنین نتیجه گیریهای عملی اکونومیستی میرسد، باید به دقت روشن شود تا یک جنبه دیگر از انحراف دیدگاهی وی نشان داده شود. برای اینکه علل بینشی چنین انحرافی را نزد "اقلیت" روشن کنیم و نشان دهیم که درک وی از اصول عام م - ل و تجارب انقلاب های جهانی، درکی الگو سازانه و غیر خلاق است مجددا باید به مقوله ای برگردیم که "اقلیت" بحث خود را در باره تاکتیک "تدارک قیام" از آن بحث آغاز نمود، یعنی مقوله سرنوشت انقلاب در مقطع قیام ۲۲ بهمن و در ادامه این بحث نحوه برداشت "اقلیت" را از احکام و اصول م - ل در باره شرایط عینی انقلاب مورد ارزیابی قرار داده و عدم انطباق برداشت وی را با این اصول آشکار سازیم.

این بحث ادامه دارد

رفیق کبیر مسعود احمدزاده

"۰۰۰ و اگر بنحوی جدی این مسئله را در نظر بگیریم که با اتخاذ چه شیوه هایی از مبارزه میتوان علیرغم دشواری شرایط کار، علیرغم سرکوب و خفقان، علیرغم جدائی عظیمی که میان پیشرو و توده وجود دارد پیشرو واقعی انقلاب را، سازمانی از انقلابیون را بوجود آورد که بتواند واقعا و عملا راه مبارزه را بتوده ها نشان دهد و جریان مبارزه را از بن بست خارج کند، و اگر شرایط ایجاد چنین سازمانی را رشد کافی تضادها بدانیم آنگاه ما با آن اپورتونیستهایی که در روسیه آن زمان دنباله رو سیر مادی وقایع بودند فرقی نداریم."

"مبارزه مسلحانه هم استراتژی، هم تاکتیک"

★ صدمین سالگشت اول ماه مه ، ★

★ روز جهانی کارگر خجسته باد ★

صدمین سالگشت اول ماه مه ، روز جهانی کارگر خجسته باد

کارگران و زحمتکشان مبارز ایران! * * *

اول ماه مه روز تاریخی و یادآور همبستگی و اتحاد جهانی سراسری طبقه کارگر میباشد. در این روز میلیونها کارگر تحت استعمار دنیای سرمایه داری با گامهای استوار و قدرتمند خود به مارش انقلابی پرداخته و با تظاهرات استوار با شکوهشان همسنگری و هم سرنوشتی یکدیگر را در راه مبارزه با امپریالیسم جهانی نشان میدهند. اگر چه مبداء تاریخی اینروز به یکصدسال قبل یعنی اول ماه مه سال ۱۸۸۶ باز میگردد ولی در طول يك سده طولانی، همواره کارگران سراسر جهان با گرامیداشت خاطره مبارزات پیشاهنگان خود در شهر شیکاگو امریکا، اهمیت تاریخی اینروز و درسهای آموزنده آنرا در سراسر جهان زنده نگه داشته اند.

گفتنی است عواملیکه روز اول ماه مه را بر تارک تاریخ جنبش کارگری نشانده اند خود در بطن مبارزات توفیق شده و تپنده طبقه کارگر پرورده شده و بشمر رسیدند. ارزشهای نهفته در اینروز و اهمیت تاریخی آن در مبارزه ای جوانه زد که کارگران شهر شیکاگو با حرکت سازمانیافته و مستقل خودشان علیه غارتگران و استثمارگران جامعه سرمایه داری امریکا پیشاهنگ آن مبارزه گردیدند. از آن زمان که کارگران شهر شیکاگو با مبارزات خود نشان دادند کسسه پایداری و همبستگی طبقاتی کلیه کارگران چه نقش اساسی و تعیین کننده ای در مبارزه ضد استثماری و ضد سرمایه داری طبقه کارگر دارد، این روز بمثابة سمبل و سرمشق آشتی ناپذیری و هم سرنوشتی و همبستگی بین المللی طبقه کارگر جهانی شناخته شد و بدین لحاظ هر ساله از سوی میلیونها انقلابی جهان و کارگران سراسر دنیا ارج گذاشته میشود.

در شرایطیکه طبقه سرمایه دار امریکا با لمیدن بر حاصل کار شبانه روزی و طاقت فرسای کارگران هر روزه فربه تر و ثروتمندتر میشود و از دسترنج بازوان نیرومند کارگران در کارخانجات و کارگاهها بر انبوه بی شمار دارایی خسود در بانکها و خزانه های خصوصی میافزود، این طبقه کارگر امریکا بود که در محنت و فلاکت زاید الوصفی زندگی میکرد. تمامی آفریده های مادی کارگران که با مشقت و رنج بسیار فراهم میشد یکسره به جیب سرمایه داران مفت خور رفته و آنانرا پولدارتر میکرد و میکند. در عوض توده عظیم کارگران از کمترین امکانات زندگی معمولی محروم بوده و هر روز در بند تامین معاش فردایشان بودند و هستند. اینوضع که آشکارا نابرابری غیر قابل توصیف بین دو طبقه کاملاً متضاد را عیان میساخت و شکاف پرناسدنی بین نیروی ارتجاعی سرمایه داران و نیروی انقلابی و پوینده کارگران را بیش از پیش مینمود منجر به بروز اعتراضات و مخالفتهای زیادی در میان کارگران شد. دیری نپایید که مبارزات کارگران به اوج خود رسید و آنان با قدرت تمام خواستار بهبود وضعیت معیشتی خودشان و افزایش دستمزد و کاهش ساعات کار شدند. اعلام علنی چنین درخواستی برای سرمایه داران زور گو و قلدر گران تمام شد. طبقه استثمار گس

که همیشه خود عادت به زورگویی دارد وقتی در برابر فرهنگ‌نمایی طبقه کارگر قرار گرفت، چاره کار خویش را در تفرقه اندازی در بین کارگران متحد دید.

اعتصاب بزرگ چهل هزار نفری کارگران پایه های نظام سرمایه داری امریکا را به لرزه در آورد. طبقه کارگر با ایستادن اعتماد استواری و نیرومندی خود را به انگلهای سرمایه دار نشان داد. با از کار افتادن چرخ کارخانجات دولت حامی طبقه کارگر به تکاپو افتاد تا نظم و امنیت مطلوب را برای استثمارگران دوباره احیا نماید و کارگران را همچنان در زنجیر اسارت بردگی متمدنانه سرمایه داران نگهدارد. بدین خاطر بود که بار دیگر توطئه چینی سرمایه داران علیه صفوف متحد کارگران آشکار شد و آنها با گسیل کردن رذیله عوامل مزدور خود به داخل کارگران، سعی در ایجاد اغتشاش و آشوب نموده و از این رهگذر به بهانه آرام کردن اوضاع، با هجومی وحشیانه عده ای از کارگران زحمتکش را کشته و زخمی کردند. در پی این واقعه خونین تظاهرات کارگران علیه این کشتار وحشیانه نیز با قساوت تمام سرکوب شد. اتحادیه های کارگری یکی پس از دیگری منحل و رهبران کارگران دستگیر و محاکمه شدند. لیکن این مبارزه علیرغم اینکه از سوی دستگاه سرکوب دولتی منقطع شد ولی پیام اساسی آن به تمام نقاط دنیا رسید و کارگران اقصی نقاط جهان بیاس فداکاری و پیشاهنگی رفقای کارگر خود در امریکا یکی پس از دیگری به این مارش تاریخی پیوسته و با برپا کردن تظاهرات همبستگی و پشتیبانی خود را با آنان به نمایش گذاردند. بدین سان مضمون مبارزه کارگران در اول ماه مه برای همیشه پایدار ماند و بدینصورت بود که روز اول ماه مه با اتکاء به تجربه مبارزاتی اصیل و در جریان پرتلاطم و خونین نبرد طبقاتی در سینه تاریخ چون نمونه ای آموزنده برای تمام کارگران جهان باقی ماند و سمبل آزادی، همبستگی و هم سرنوشتی کلیه کارگران در سراسر جهان گردید.

سه سال بعد، انگلس پیشوای بزرگ پرولتاریای جهان برای حفظ و گسترش مضمون مبارزه کارگران امریکا و تاکید بر نقش تعیین کننده همبستگی و یکپارچگی کارگران در مبارزه ضد استثماریشان روز اول ماه مه را بعنوان روز همبستگی جهانی کارگران سراسر جهان در نشست بین المللی کلیه نمایندگان کارگران دنیا اعلام کرد. بعد از این پیمان انقلابی، کارگران سراسر جهان بخاطر اعلام اهمیت عملی همبستگی و یکپارچگی خودشان با یکدیگر در مبارزه علیه استثمارگران هر ساله به برگزاری تظاهرات و راهپیمایی در این روز پرداخته و مانیفست خود را به دنیا اعلام مینمایند.

در جامعه ما نیز علیرغم حاکم بودن چندین ده ساله دیکتاتوری لجام گسیخته دربار شاه و درگاه اسلامی خمینی، کارگران ایران بطرق گوناگون و متناسب با اوضاع و احوال روز کوشیده اند بر وحدت و همبستگی خود با کارگران دیگر جهان تاکید ورزیده و با حفظ سنت روز اول ماه مه حرکت خودشان را با نبض تپنده جنبش جهانی کارگری همسو و هماهنگ نمایند.

ولی در ایران زیر سلطه امپریالیسم همیشه ارج گذاردن بر روز تاریخی اول ماه مه برای کارگران کاری ساده نبوده است. امپریالیسم و ارتجاع وابسته به آن همواره سعی داشته اند تا کارگران را چه با زور و ارباب و چه با تحمیق و فریب از گرد آمدن در زیر درفش روز اول ماه مه دور کرده و این فرصت بزرگ را در درک منافع تاریخی و جهانی شان از آنان برابیند. با اینهمه کارگران انقلابی جامعه ایران حتی در سیاه ترین روزهای حاکمیت شاه خائن به اشکسال مخفی و منطبق بر شرایط روز، به برگزاری جشن در این روز پرداخته و به عناوین مختلف سپاس و همبستگی خود را به سایر رفقای کارگر خود در سراسر جهان اعلام نموده اند.

اینک حکومت وحشی صفت و ضد خلقی جمهوری اسلامی به سرکردگی خمینی سعی دارد با اسلامی کردن روز اول ماه مه و در آمیختن مضمون انقلابی این روز با مفاهیم و تعاریف ارتجاعی مربوط به ما قبل قرون وسطائیش، طبقه کارگر ایران را از درک صحیح محتوی این روز و علل اهمیت تاریخی و انقلابی آن محروم نماید. رژیم وابسته جمهوری اسلامی همانگونه که به تمام مفاهیم انقلابی، محتوی ضد انقلابی میدهد تلاش میکند تا جوهر انقلابی و دگرگون کننده روز اول ماه مه را با سموم ایدئولوژی ارتجاعی اش بیالاید. این توطئه رژیم جمهوری اسلامی که توطئه ای علیه همبستگی

کارگران ایران با کلیه کارگران جهان است تنها با افشاگری و آگاه سازی توده کارگران خنثی میشود. از طرف دیگر امروزه جامعه ما در اعماق دره بحران سیاسی و اقتصادی و اجتماعی فرو رفته است. جنگد ضد خلقی ایران و عراق بیش از همه استثمار شوندهگان، طبقه کارگر ایران را بتباهی کشانده است. استثمار و غارت کارگران روز افزون است. کارگران ایران بجای بهبود وضعیت زندگی، قربانیان خط مقدم جبهه استثمار شوندهگان هستند. هرگونه اعتراض کارگران در قبال وضع موجود با پیگرد و دستگیری و اخراجهای بی رویه همراه است. اعزام اجباری کارگران به جبهه، اختلاس و کلاهبرداری آشکار از آنها، اضافه کار مجانی و غیره از موارد معمول زندگی کارگران ما در جمهوری اسلامی شده است. ستم و استثمار کارگران ایران در شرایط کنونی خارج از توصیف است.

پیام تاریخی و ابدی روز اول ماه مه پیام همبستگی و اتحاد است. پیامی است که در این سخن آموزگار بزرگ پرولتاریا جهان، مارکس که میگوید: "کارگران سراسر جهان متحد شوید!" منعکس شده است. کارگران جامعه ما تنها با گسترش مبارزات خود و پیوند زدن آن با مبارزات سایر اقشار خلق قادرند بر همبستگی و وحدت خود با زحمتکشان ایران و جهان جامعه عمل بپوشانند.

گرامی باد خاطره سالگشت صد ساله اول ماه مه
 زنده باد پیوند طبقه کارگر ایران با کارگران سراسر جهان
 مرگدبر امپریالیسم و سگهای زنجیری
 سرنگون باد رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی
 برق زباد جمهوری دموکراتیک خلق برهبری طبقه کارگر



گرامی باد خاطره شهادت چریکهای فدایی خلق در اردیبهشت ماه

- | | |
|-----------------------------|---------------------------|
| ★ رفیق فرزانہ دادگر | ★ رفیق کاظم سعادت |
| ★ رفیق فرهاد صدیقی پاشاکی | ★ رفیق خلیل سلمانی نژاد |
| ★ رفیق محمد رضا قنبرپور | ★ رفیق مرضیه احمدی اسکویی |
| ★ رفیق هوشنگ اعظمی لریستانی | ★ رفیق هادی فرجاد |
| ★ رفیق میترا بلبل صفت | ★ رفیق شیرین فضیلت کلام |
| ★ رفیق مصطفی حسن پور | ★ رفیق فریدون جعفری |
| ★ رفیق فریده غروی | ★ رفیق علی اکبر جعفری |
| ★ رفیق تورج قلمستانی | ★ رفیق محمود نمازی |
| ★ رفیق حسین کاظمی | ★ رفیق لاهن آل آقا |
| ★ رفیق بهروز ارمغانی | ★ رفیق قربانعلی زرکاری |
| ★ رفیق اسماعیل عابدی | ★ رفیق ارزنگ شام اسبی |
| ★ رفیق زهره مدیر شانه چی | ★ رفیق ناصر شام اسبی |
| ★ رفیق عبدالله پنجه شاهی | ★ رفیق محمود خرم آبادی |
| ★ رفیق نسرین پنجه شاهی | ★ رفیق جهانگیر باقر پور |
| ★ رفیق اسماعیل هادیان | ★ رفیق عزت عزوی |
| | ★ رفیق مهوش حاتمی |

یادشان را گرامی بداریم و راهشان را ادامه دهیم

قطعه شعری از : ناظم حکمت



پنجمین روز يك اعتصاب غذا



و مخصوصا

زیباتر از همه
زنده خواهم بود در خنده پیروز رفیقم
میان کارگران ماریسی ،
اگر راستش را بخواهید ، برادران من
شادم ، شادم ، شادم ،

این قطعه را شاعر به فرانسه نوشته است



بقیه جنگل سرخ انسان

کسه برگ برگ درختانست
دفتیری است
از خیزش عاصیان زمین
نام تو اینک
با نام دلاور هجده دلاور سرخ
در آمیخته است .

آفتاب سرخ فردا
از فراز جنگل ایران
قد راست میکند



برادرانم
اگر نتوانم بشما بگویم صحیحا
آنچه باید بگویم
مرا خواهید بخشید
مستم ، سرم گیج می رود
نه از شراب
از گرسنگی ، يك کم

برادرانم .

برادران اروپا ، آسیا ، امریکا
من نه در زندانم و نه در اعتصاب غذا
درین ماه مه ، خفته ام بر چمن
چشمان شما ، کنار سرم میدرخشد
چون ستارگان

و دستهایتان ، فقط يك دست ، در مشت
چون دست مادرم

چون دست محبوبه ای
چون دست زندگی

برادران من

شما هیچگاه ترکم نگفتید
نه مرا ، نه کشورم ، نه ملت را
همانقدر که من مردم شما را دوست دارم
شما هم دوست دارید مردم مرا ، میدانم
ممنونم ، برادران ، ممنونم

برادرانم .

من قصد نداژم بمیرم
و اگر بقتل رسیدم

ادامه خواهم داد بزندگیم میان شما ، میدانم :
زنده خواهم بود در شعر آراگون
در شعر او کسه وصف میکند زیبایی روزهای
آینده را

زنده خواهم بود در کبوتر ، پید پیکاسو
زنده خواهم بود در سرودهای روبسون

* سلطه امپریالیسم و تاثیر آن بر شکل گیری *

جنبش کارگری ایران (۷)

* (مبانی درك اریستوکراسی کارگری ۵) *



سلطه امپریالیسم و تاثیر آن بر شکل گیری جنبش کارگری ایران (۷)

(مبانی درك اریستوکراسی کارگری ۵)

مضامین این مرحله از بحث ما شامل این مقولات میباشد: ۱- تشریح و تبیین پیدایش قشر اشراف منش کارگری در نهضت کارگری ایران ۲- رابطه عینی ظهور این قشر با نحوه گسترش سلطه امپریالیسم و تجارب ضد انقلاب جهانی ۳- نقش و عملکرد سیاسی آن در جنبش پرولتری ایران ۴- وظایف مشخص کمونیستهای انقلابی و کارگران پیشرو در برابر حرکات این جریان ضد کارگری.

در آغاز این بحث یادآوری کردیم که تاثیر سلطه امپریالیسم بر روندهای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی ایران را بمثابه عاملی خارجی و غیر ارگانیک در نظر گرفتن بهیچ وجه يك تحلیل عینی و علمی از مسائل و جریانات جامعه را نتیجه نخواهد داد. سلطه امپریالیسم بر جامعه ایران، سلطه ایست با کار کرد و تاثیرات کامل ارگانیک، زنده و درونی در بطن مناسبات اقتصادی و جریانات سیاسی ایران. روند تحکیم و استقرار حاکمیت امپریالیسم بر ایران شاهد عینی این قانونمندی است.

بورژوازی جهانی از طریق توسل به زور و قهر نظامی و با چنگ انداختن بر مهم ترین مناصب قدرت سیاسی ایران قادر گردید اداره و کنترل اصلی نظام جامعه را به دست گرفته و مطابق نیازهای اساسی خویش، نظم اقتصادی مناسب منافع طبقاتیش را در جامعه استوار نماید. آغاز سلطه بورژوازی جهانی بر جوامع توسعه نیافته نظیر ایران توأم بود با تجاوز آشکار و اعمال قدرت خشونت آمیز و ادامه آن هم تنها با وابسته کردن شیوه تولیدی جامعه و تزریق یسک رشد مصنوعی ممکن گشت. بدین لحاظ بود که اگر در مرحله ای از توسعه حاکمیت امپریالیسم بر ایران، رضاخان به سرسپردگی و نمایندگی آن، ارتش منظم امپریالیستی را در ایران بنیاد نهاد و تاسیسات و پایگاههای نظامی را در نقاط استراتژیک و حساس بنا نهاد، در مرحله بعدی امپریالیسم سلطه خود را با انقلاب سفید کامل نموده و مستحکم کرد. شکل نو استعماری تجاوز به ملل عقب افتاده و به بردگی درآوردن آنها بر پایه این اصل بنا شد که شیوه تولیدی جامعه و از آنرو تمام نظام اقتصادی به نوعی ارگانیک و بطئی در دل مناسبات اقتصادی جامعه متروپل فرو رفت و از هر نظر بدان وابسته گردید. این شکل نوین استعمار، به طبقه بورژوازی جهانی اهرام تا از مجرای سیطره بر کار کردهای اقتصادی، دستگاه سیاسی جامعه را همواره بطور غیر مستقیم و پنهانی اداره نمود و از مجرای آن جریانات سیاسی درون جامعه را بزیور کنترل و نظارت خود درآورد. این حکم بدین معنا است که اگر در استبداد نفوذ امپریالیسم در جامعه ایران، ثصب قدرت سیاسی و اعمال خشونت آشکار نظامی، تامین کننده و هموار کننده سلطه وی بود، در ادامه این سلطه، اینک تنها نفوذ ارگانیک در مناسبات اقتصادی و تحمیل يك رشد انگلی تولیدی

مرگ بر امپریالیسم و سنگهای زنجیریتن

بر جامعه بود که تضمین کننده تداوم غصب قدرت سیاسی اش بود. چه در سطح تحولات و تغییرات درون دستگساره دولتی ایران و در طی چند دهه اخیر و چه در سطح جنبشهای توده ای ما بوضوح ناظر تا اثبات سلطه امپریالیسم بر رویدادهای مهم سیاسی هستیم.

هدف ما از طرح مختصر موضوع فوق اینست که ثابت کنیم چرا يك تحليل مارکسیستی از مسائل و جریانات سیاسی - اجتماعی ایران، تحلیلی است که سلطه امپریالیسم را بر ایران باید زمینه اصلی کار خود قرار بدهد. هر گونه تجزیه و تحلیلی از وقایع سیاسی کوچک و بزرگ، جنبشها و تحولات اجتماعی، بدون نظر داشت کافی به شکل نو استعماری سلطه بورژوازی جهانی بر ایران، نهایتاً يك تحليل ذهنی و بی محتوی باقی خواهد ماند. از همین روست که بررسی و تبیین مشخص از جنبش کارگری ایران، بایستی همواره بمشابه حوزه ای از جریانات سیاسی نگریسته شود که مرتباً در زیر اعمال نفوذ دسایس و نقشه های امپریالیستی قرار داشته و از این نظر همواره در مخاطره است. هر تحلیلی که در عین اعتراف به سلطه امپریالیسم بر ایران نتواند این واقعیت را زمینه کار خویش قرار دهد که جنبش کارگری ایران همانند دهها و صدها حوزه دیگر اجتماعی، مستقیماً و غیر مستقیم در زیر آماج سیاستها و تاکتیکهای ضد انقلابی امپریالیسم قرار داشته و لذا جریانات درونی آن باید در رابطه ای مشخص و دقیق با تاثیر این تاکتیکها بررسی شوند، چنین تحلیلی ناگزیر به نتایج نادرستی میانجامد.

در تمام چرخشهای بزرگ و تاریخی سیاسی ایران، امپریالیسم با انواع لطایف الحیل و بکار بردن ترفندهای تازه تر تلاش کرده است حرکت جنبشهای بنیان افکن و توفنده توده های مردم را از سیر طبیعی شان خارج نموده و مطابق منافع طبقاتی خود به این جنبشها جهت بدهد. ولی ساده اندیشی و فرمالیسم محض است چنانچه تصور کنیم بورژوازی امپریالیستی برای حفظ منافع و موقعیت طبقاتیش تنها در فرازهای تاریخی و بزرگ، جویای اعمال چنین تاکتیکی میشود. این نتیجه گیری همانا بر اثر درک مکانیکی سلطه امپریالیسم بر ایران و آنرا عاملی غیر ارگانیک پنداشتن، حاصل میشود. در همین شیوه تفکر غیر دیالکتیکی است که با وجود اذعان به حاکمیت امپریالیستی در ایران، از - تشخیص نفوذ ترفندهای امپریالیستی در درون جنبشهای کارگری و عملکردهای سیاسی بسیار متنوع امپریالیسم در جهت کنترل و مهار کردن جنبشهای مذکور در می ماند.

سراسر تاریخ جنبش کارگری ایران چه در شکل اقتصادی و چه در شکل سیاسی اش، چه به شیوه مسالمت آمیز و چه بشیوه قهر آمیزش، گواه بر اینست که امپریالیسم حتی يك لحظه را برای به انقیاد کشیدن و کنترل کردن این جنبشها و مطابق منافع خاص جهانی اش تنظیم کردن، از دست نداده است.

جنبش کارگری ایران در ردیف یکی از آشتی ناپذیرترین جنبشهای توده ای جامعه، عرصه مهمی بوده است که قدرتهای حاکم وقت خواهان نفوذ در آن برای منقاد کردن و کنترل کردنش و به بیراهه کشاندنش بوده است. این خواست و هدف امپریالیسم و بورژوازی دست نشانده اش جدا از برنامه کلی و دائمی سرکوب جنبش کارگری نیست و هر دو هدفی جز مطیع کردن طبقه کارگر را ندارند. بنابراین نهضت پرولتری ایران، مشابه سایر نهضت‌های ضد استثمارگری، همواره از دو سو، از بیرون و از درون هدف هجوم سیاست سرکوب کننده امپریالیسم قرار دارد. قبول ضربه پذیری جنبش کارگری از بیرون و سپس انکار و نفی هرگونه ضربه پذیری این جنبش از درون آن، از طریق اعمال تاکتیک های محیاله امپریالیستی مساوی است با سپردن جنبش کارگری به عوامل و کارگزاران بورژوازی وابسته و غلبه ایدئولوژی های غیر پرولتری در جنبش کارگری. نتایج عملی قبول این نظریه، شکست کامل در جنبش کارگری برای کمونیست ها خواهد بود.

نگاهی به روند تاریخی تاکتیک های ضد کارگری امپریالیسم در ایران

در این بخش سعی میکنیم با تجدید یادآوری چند رویداد مهم در تاریخ جنبش کارگری ایران، نشان دهیم که امپریالیسم

در تمام برآمدهای تعیین کننده و در سراسر پروسه مبارزه طبقاتی غیر خشونت آمیز کارگران، از پیاده کردن تاکتیک متلاشی ساختن جنبش کارگری از درون اجتناب نورزیده است.

در مقطع کودتای ننگین رضا خان، در شرایطیکه کمپانیهای نفتی انگلیسی عملاً در تمام امور سیاسی و اجتماعی ایران مداخله میکردند، یکی از روشهای مقابله استعمار انگلیس با اعتصابات و مبارزات رو به رشد کارگری استفاده از تاکتیک ضربه وارد کردن از درون بود. این کمپانیها با استفاده از عواملی که در داخل کارگران داشتند، سعی در ایجاد پراکندگی و افشای ندن تخم نفاق در صفوف متحد کارگران داشتند. آنها با مطرح کردن شعارهای بظواهر کارگری ولی ماهیثا بورژوازی، سعی میورزیدند جنبش کارگری را از داخل متلاشی و پراکنده سازند. بهمین علت بود که در پایان سال ۱۳۰۶، حزب کمونیست ایران که در آنموقع تشکیلات مخفی در بین کارگران صنعت نفت دایسر کرده بود، جهت مقابله با این دسایس امپریالیستی اجلاسیه ای تشکیل داد و در آن اجلاسیه تصمیم گرفته شد تا بر ضد سیاست امپریالیستی متلاشی کردن جنبش کارگری مبارزه شده و تشکیل اتحادیه های کارگری جنوب را تصویب نمود.

جنبش کارگری ایران، برای بار نخست شاهد پیاده شدن اتحادیه های فرمایشی "زرد" در مقابل اتحادیه های کارگری سرخ گردید. این تاکتیک در سال ۱۳۲۳، در شرایطیکه جنبش کارگری خصوصاً در زمینه مبارزه صنفی در حال پیشرفت و تکامل بود، از سوی کابینه دولت وقت بکار گرفته شد. مسلم بود که اتخاذ تاکتیک مزبور از سیاستهای بورژوازی جهانی و تجارب ضد انقلابی اش در کشورهای سرمایه داری نشأت میگرفت و هدف آنهم در درجه نخست شکست انداختن درازاده واحد کارگران برای تشکیل اتحادیه های مستقل خودشان بود.

امپریالیسم اجراء سیاست نفاق افکنی در بین کارگران را آنهم بوسیله برخی از رهبران اسم و رسم دار توده ای کسه خود را به بورژوازی فروخته بودند، هیچگاه تعطیل نکرد. ایجاد اتحادیه های فرمایشی "زرد" بعداً هم در سراسر کشور و خصوصاً در نقاط و مراکز صنعتی و تولیدی حساس بمنابته سیاست اصلی امپریالیسم منظم گسترش یافت. این اتحادیه ها با دامنه پیدا کردن و گسترششان در بین کارگران، در شرایطیکه جنبش ملی و نهضت کارگری دوشادوش یکدیگر اوج میگرفتند، توانستند با استفاده از اشتباهات دولت مصدق و سیاستهای به غایت انحرافی رهبری حزب توده، آخرین ضربه را بنفع دولت کودتاگر و امپریالیستی شاه بر جنبش کارگری وارد آورند و بدین صورت نقشی را که امپریالیسم از ایجاد آنها در نظر داشت در مقطعی تاریخی به انجام رسانند.

پس از آن، یعنی در دوره پس از کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲، دولت شاه خائن، تنها به سرکوب و قلع و قمع خونبار جنبش کارگری اکتفا نکرد. تاکتیک سرکوب کردن خشونت بار جنبش کارگری با تاکتیک متفرق کردن و متلاشسی ساختن تدریجی جنبش کارگری از درون، تکمیل شد. این سیاست که هدفش کسب تمکین جنبش کارگری به وضع موجود و تسلیم به تقدیر ازلی بود، منظم و مداوم در تمام مراکز صنعتی کشور پیاده میشد و دولت شاه از شیوه هسا و وسایل گوناگون و متنوعی برای متفرق کردن و متشدد ساختن نهضت پرولترای سود میجست: تشکیل سندیکاهای فرمایشی، تنظیم و تصویب قانون کار جدید، همکاری با کارشناسان و کارپردازان "سازمان بین المللی کار"، اجراء مصوبات تبعیض آمیز قانون استخدام کشوری، پیاده کردن آئین نامه تشکیل سندیکا، اتحادیه و کنفدراسیون، و بالاخره تشکیل باصطلاح "سازمان کارگران ایران" از جمله تعرضات غیر خشونت آمیزی بود که رژیم شاه رسمی و قانوناً به جنبش کارگری ایران وارد میکرد. این سرکوب سفید، در کنار سرکوب خونین جنبش کارگری، سیاست کامل و یکپارچه ای بود که رژیم امپریالیستی شاه علیه جنبش کارگری پیش میبرد.

در مقطع قیام و پس از آن، یک دوره بسیار کوتاه جنبش کارگری توانست آزادانه گسترش پیدا کند. ولی با تحکیم فوری دولت امپریالیستی جمهوری اسلامی، گسترش آزاد جنبش کارگری قطع شد و مجدداً به زیر تازیانه بیرحم و خشونت بار دولت ضد انقلابی فعلی در آمد. در این دوره مشاهده میکنیم که سیاست متشدد و متفرق کردن کارگران، بمراتب پیچیده تر و فریبکارانه تر از گذشته از طرف حاکمیت وابسته بکار گرفته میشود. اکنون ما می بینیم کسه

حکومت جمهوری اسلامی بر خلاف دولتهای سابق که با قاطعیت ضد انقلابی مانع هرگونه بروز تمایلات و خواستههای طبقاتی کارگران میشدند، این اجازه را میدهد که تا حدود معینی و آنهم در زیر کنترل عوامل آشکار و پنهانی اش، کارگران مطالبات اقتصادی و صنفی شان را ابراز نمایند و شکوه و شکایتشان از مشکلات و مسائل زندگی مطرح شود. رژیم با عوامفریبی تظاهرات روز اول ماه مه را با نظارت مستقیم خودش برگزار میکند. شوراها، تعاونیها و انجمن های اسلامی را در هر کارگاه و کارخانه تشکیل میدهد و کارگران را تشویق مینماید که به این مجامع ملحق شوند. گر چه اکنون مجال این نیست که مفصلا از تاکتیک های محیلا نه رژیم جمهوری اسلامی در جنبش کارگری سخن بگوئیم ولی یک بررسی مختصر از این تاکتیکها و مقایسه شان با تاکتیک هایی که دولت های وقت در گذشته بکار میگرفتند یک نکته اساسی را بازگو مینماید و آن اینکه جنبش کارگری ایران در سراسر طول عمر مبارزاتی اش، هیچ گاه مصون از ترفندهای امپریالیستی برای از درون متلاشی کردنش نبوده است و این ترفندها در هر مرحله از رشد انقلاب ضد امپریالیستی ایران، پیچیده تر و متکامل تر و فریبنده تر از گذشته ظاهر گشته اند. همین مختصراً نگاهی که به تاریخ جنبش کارگری انداختیم ثابت میکند که نه تنها از نظر جنبه تشویریک صرف، بلکه حتی طبق تاریخ واقعی نهضت پرولتری ایران، این امر که امپریالیسم توسط قدرتهای محلی وابسته بخود، سعی دارد علاوه بر سرکوب بیرحمانه و منظم جنبشهای کارگری، با رسوخ دادن ایدئولوژی کارگزاران فاسد خود، این جنبشها را مطیع و منقاد خود سازد، واقعیتی است چشم ناپوشیدنی.

قدرتهای سیاسی وابسته در ایران، برای پیاده کردن تاکتیکهای مزورانه امپریالیستی خود در درون مبارزات تسوده ای کارگران، هیچوقت بدون مطالعه شرایط مشخص جنبش کارگری و بررسی روحیات و خلیقیات کارگران و نیز کسل موقعیت سیاسی کشور عمل نکرده اند. نحوه متفرق کردن کارگران و به انحراف کشیدن مبارزات شان در هر مرحله از رشد جنبش کارگری یکسان و یک شکل نبوده است و در واقع تاکتیکها و سیاستهای فریبنده و زدیلا نه امپریالیسم در درون مبارزات کارگران متناسب با تکامل سلطه امپریالیسم بر ایران، روندی ماریپیچی و متکامل تر را پیسوده است. از همین روست که می بینیم سیاست منحرف کردن جنبش کارگری ایران، در ابتداء نضج گیری سلطه امپریالیسم و جنبه تشابه زیادی از نظر انتظام و انسجام، با سیاست بورژوازی جوامع کلاسیک ندارد. منتهی این روند شامل یک دوره بسیار کوتاهی است که همدوش با رشد و غلبه رویزیونیسم در جنبش کمونیستی و منطبق شدن آن با اهداف و حرکت امپریالیسم مبدل به یک نقشه عملی منظم و سیستماتیک میشود.

دو تاکتیک برخورد بورژوازی امپریالیستی به جنبش کارگری

همانطور که در مطالب فوق مطرح کردیم، امحاء قهر آمیز و وحشیانه مبارزات کارگری تنها یک جنبه از سیاست امپریالیسم در برخورد به جنبشهای تسوده ای است. جنبه دیگر این سیاست همانا رام کردن و تحت فرمان درآوردن این جنبشها از طریق نفوذ سیاستها و ایدئولوژی ماهیتا بورژوازی بدرون آنها میباشد. این جنبه از سیاست امپریالیسم بر خلاف تاکتیک سرکوب مبارزات کارگران کاملاً آشکار و قانونی، به اجراء در میآید و به صورتهای و اشکال مختلف و در حوزه ها و روابط گوناگون پیاده میشود. پخش منظم افکار و آداب مبتذل بورژوایی، پشتیبانی و حمایت از مجامع و محافل ضد انقلابی و فاسد، اشاعه فرهنگ و هنر مدیحه سرا و منحط و سایر تاکتیکهای ضد انقلابی دیگر، جزو عام ترین شیوه هایی است که دولت های وقت در جهت رسوخ دادن ایدئولوژی بورژوایی در بین کارگران بکار میگیرند. ولی در کنار اعمال این شیوه ها که شکلی عام دارد، برخورد بورژوازی امپریالیستی به جنبش های کارگری بطور مشخص، تاکتیک خاص و ویژه جنبش کارگری را مطالبه میکند. بدین علت است که حکومت های وقت همواره ضمن سرکوب مطلق و بدون وقفه کارگران، هیچوقت از کار کردن در بین خود جنبش های کارگری برای مهاز کردن و بی خطر نمودنشان غافل نبوده اند. هر قدر که تاکتیک اعمال خشونت و نیست کردن مبارزات کارگری دارای بازدهی

نسبتاً سریع و کوتاه مدتی است، در مقابل تاکتیک فاسد کردن و متلاشی کردن جنبش کارگری از درون و از کانال کارگزاران خود فروخته رژیم، در پروسه ای طولانی تر، تدریجی تر و آرام تر ولی با نتیجه بخشی و راندمان کارآمدترین پیاده میشود.

کارپردازان سیاسی امپریالیسم به تفاوت این دو تاکتیک تسلط کافی دارند و از هر دو نیز با علم به چنین تفاوت‌هایی بهره برداری میکنند. تاکتیک خاموش کردن خشن جنبش کارگری، تاکتیکی است که در ضمن نتیجه بخشی سریع و موثرش از نظر استراتژیک برای بورژوازی وابسته کار آیی و زاندمان ندارد. هر بار که یک اعتصاب در بین کارگزاران دامنه پیدا میکند، بلافاصله با یک تعرض پلیسی برق آسا خاموش میشود. اما کارگران باز با نیرویی فزون تر برمیخیزند و اعتصابی دیگر بوجود می‌آورند. سلسله اعتصابها سلسله سرکوبها را به بار می‌آورد و سلسله سرکوبها دوباره سلسله اعتصابات را می‌آفریند. در این پروسه است که خود آگاهی کارگران نیز بتدریج بیشتر شده و بطور غریزی شناخت روشن تری از مسائل روزمره مبارزات خود بدست می‌آورند. روشن است که بورژوازی امپریالیستی با توجه به ثمر بخشی کوتاه مدت و کاملاً موقتی این شیوه عمل، تنها به کاربرد تاکتیک قهر قانع نمیشود. مسئله در اینجا اینست که درکنار این شیوه عمل، تاکتیکی اخذ شود که در پروسه ای تدریجی، چنان تاثیرات اساسی ای بر ارکانیسم تکامل جنبشهای کارگری وارد نماید که آنها را از باز یافتن خصلت های انقلابی شونده، رشد یابنده و آشتی ناپذیرش باز دارد و در فرجام کار جنبش کارگری را در عین حفظ موجودیت و حضورش در یک چارچوب قابل تحمل، قابل کنترل و بی خطر برای نظام بورژوازی مهار نماید.

تاکتیک سرکوب طبقه کارگر، تاکتیکی است که به عینه تمام کارگران آنرا در زندگی مبارزاتی روزمره شان مشاهده و لمس میکنند. این تاکتیک بنا بر ماهیتش هر چه بیشتر بکار رود، آشکارتر پرده از چهره کریه المنظر بورژوازی وابسته بر میدارد و ماهیت ضد کارگری آنرا برای کارگران فاش میسازد. بنابراین سیاست سرکوب کردن کارگران، بطور کلی در بطن خود و همراه با ظاهر شدنش موجبات افشای طبقه حاکم را در مقابل کارگران فراهم میکند و جنبش کارگری را از جهت کسب آگاهی سیاسی و سوق یافتن بسوی انقلاب در دراز مدت، بجلو میراند. بدین جهت تاکتیک مذکور اساساً تاکتیکی نیست که قادر باشد ثبات و نظم حاکم را از نظر استراتژیک و در بعدی وسیع برای امپریالیسم و حکومت وابسته اش تضمین و تامین نماید.

در مقابل تاکتیک دوم بورژوازی امپریالیستی در برخورد به جنبش کارگری، در دراز مدت و از نظر استراتژیک چنانچه بورژوازی موفق به تحقق کامل آن بشود قادر است جنبش کارگری را از تعرض قاطعانه به نظام موجود باز داشته و جهت حرکت آنرا به داخل مسیری انحرافی و فرمیستی هدایت نماید.

سیاست مطیع کردن و به منقاد در آوردن جنبش کارگری، از آنجا که مکانیسم آن در ظاهر امر با نیازهای تردیونیونی کارگران مطابقت داده شده است و بخاطر اینکه بنام احقاق منافع کارگران و بنام دفاع از حقوق حرفه ای کارگزاران متظاهر میشود و جنبش کارگری را وادار به گام برداشتن در محدوده یک مبارزه فرمیستی و اکونومیستی مینماید. لذا تاکتیکی است که در اصل خطرناک تر از تاکتیک سرکوب کارگران است. تاکتیک نفوذ ایدئولوژی بورژوایی در بین کارگران بنا بر نمود فریبنده اش، تاکتیکی است که هضم آن برای عامه کارگران دشوار بوده و بخاطر پیچیدگی اسلوب پیاده شدنش و محیلانه بودن ظاهرش، کارگران به سادگی و بدون کمک عناصر پیشرو کارگری و کمونیستهای انقلابی قادر به درک ماهیت ضد کارگری آن نیستند. بدین جهت است که تاکتیک مذکور، کار کردی بمراتب خطرناک تر و مضر تر برای جنبش کارگری دارد و موثر تر و کاری تر میتواند جنبش کارگری را از وصول به اهداف انقلابی و رادیکالیسم باز دارد و به ورطه پاسیفیسم و فرمیسم بکشانند.

بنابراین متد برخورد بورژوازی و امپریالیسم به جنبش کارگری ایران علاوه بر اینکه شامل دو جنبه از یک تاکتیک کلی هست، متضاد نیز میباشد. یک جنبه از تاکتیک مذکور، رخسار فاشیستی حاکمیت سیاسی را در برابر انظار کارگران به نمایش میگذارد، جنبه دیگر بر چهره ضد کارگری آن پرده خوش منظری میکشاند. یک تاکتیک اجباراً

کارگران را بسمت مبارزه قهرآمیز تنسرو انقلابی تر سوق میدهد ، تاکتیک دیگر حرکت آنها را در داخل دایره مبارزه ای مسالمت آمیز و آشتی جویانه مهار میکند . یک تاکتیک در پروسه ای طولی ، اثرات مثبت و رشد یابنده بر ذهنیت و شعور کارگران وارد میکند ، تاکتیک دیگر در دراز مدت ذهنیت کارگران را دچار انجماد و ابتذال مینماید . یک تاکتیک راه نفوذ هر گونه عنصر پیشرو و آگاهی را به داخل جنبش کارگری سد مینماید و تاکتیک دیگر زمینه های ابتدایی رسوخ به جنبشهای کارگری را برای کمونیستهای انقلابی بوجود میآورد . اینست دو گانگی و تضادیکسسه بورژوازی در عین چاره ناپذیری ناچار است برای دفع تعرض جنبش کارگری و حفظ ثبات و نظم موجود در برخورد بکسسه مبارزات کارگری در ایران همواره در تاکتیک ضد کارگری خود داشته باشد .

نحوه گسترش سلطه امپریالیسم و رابطه آن با پیدایش قشر اشراف منشی کارگری در ایران

بدون شك پیدایش هر پدیده سیاسی در عصر امپریالیسم و در شرایط زیر سلطگی جامعه ایران ، جدا از تاثیرات ارگانیک نظام وابسته سرمایه داری نیست . تحلیل دیالکتیکی حکم میکند که برای درک درست پدیده های سیاسی جامعه ایران ، سلطه امپریالیسم بر روابط اقتصادی و سیاسی ایران را بعنوان زمینه اصلی کار تشویریک و شناخت پدیده ها در نظر گرفته و این عامل تعیین کننده را در سراسر تحلیل مد نظر قرار دهیم .

پیدایش قشر اشرافیت کارگری در ایران و قانونمندی های رشد آن نیز تابع و متأثر از چگونگی گسترش نظام سرمایه داری وابسته بوده ، و خارج از متن این نظام مشخص ، غیر قابل تحلیل و بررسی مارکسیستی است . این پدیده سیاسی نیز همچون هر جریان زنده اجتماعی ، تحت تاثیر ویژگیها و قوانین جامعه زیر سلطه ما قرار دارد و مطابق اوضاع و احوال سیاسی جامعه ، وضعیت مشخص جنبش کارگری و مقتضیات زمانی امپریالیسم ، بوجود آمده است . (۱) منافع اساسی بورژوازی جهانی در آغاز گسترش سلطه امپریالیسم ایجاب میکرد که جهت توسعه مناسبات سرمایه داری در ایران و موضوع شیوه تولیدی ایران ، نه در مجرای طبیعی رشد نیروهای تولیدی و تفوق یافتن بخشهای بار آور صنعتی و کشاورزی ، بلکه بطور کلی در امتداد محور این حوزه های تولیدی جامعه و برتری بخشیدن بسسبه بخشهای انگلی و غیر تولیدی نظام سرمایه داری گسترش پیدا کند . امپریالیسم همراه با نفوذ خود به دور دست ترین اجتماعات ایران ، شیوه تولیدی سرمایه داری ای را بسط دارد که عمدتاً متقارماً متکی به سرمایه داری بوروکراتیک و مالی بود و سلطه خود را بر این اساس در سطح مناسبات اقتصادی پیشین توسعه دارد و روابط اقتصادی پیشین را در درون خود به تحلیل برد .

بدین سان برجسته ترین شاخص نظام تولیدی جامعه ایران پس از پایان یافتن آخرین تعرض امپریالیسم و تحکیم سلطه اش ، بوروکراتیسم انگلی شد که کلیه بخشهای تولیدی جامعه بر مبنای بقاء و دوام این بوروکراتیسم سازماندهی

۱ - مقوله اریستو کراسی کارگری ایران یک مقوله تازه در ادبیات جنبش کمونیستی جامعه نیست . اولین بار بنیانگذاران جنبش نوین کمونیستی ایران با تحلیل طبقاتی از شرایط نوین و صف بندیهای تازه طبقاتی پس از اصلاحات ارضی به پیدایش و ظهور قشر اریستو کراسی کارگری در بین جنبش کارگری ایران اشاره کردند . رفقای بنیانگذار مشی مسلحانه با تبیین چگونگی رشد و گسترش سلطه امپریالیسم و نحوه توسعه صنایع امپریالیستی در ایران ، زمینه های عینی پیدایش این قشر و نیز قشر خرد بورژوازی وابسته را در جامعه نشان دادند . طبق این تحلیل اساساً ایجاد قشر اریستو کراسی کارگری و خرد بورژوازی مرفه و وابسته در جامعه یکی از هدفهای سیاسی امپریالیستها در ایران است . این مسئله را بنیانگذاران مشی مسلحانه بدینصورت تدوین کرده اند :

" اساساً ایجاد یک خرد بورژوازی وابسته در جامعه ، یکی از هدفهای سیاسی امپریالیسم است که البته در رابطه با هدفهای اساسی خود به آن نیز توجه خاص دارد . بطور کلی استراتژیستهای امپریالیسم روی به وجود آوردن یک قشر خرد بورژوازی

بقیه یا ورقی در صفحه بعد

گردیدند. از این پس ما ملاحظه میکنیم که بوروکراتیسم در داخل روابط اقتصادی جامعه و در تمام حوزه های تولیدی، نقشی تعیین کننده و کلیدی برعهده گرفت و قشر بورژوازی بوروکرات بر دستگاه سیاسی جامعه تفوق قاطع پیدا کرد.

تمامی تنظیمات و برنامه ریزیهای اقتصادی در بخشهای گوناگون صنعتی و کشاورزی، بایستی طبق مصالح پیشرفت و برتری بخش بوروکراسی و مالی انجام پذیرد. در کلیه مراکز بزرگ تولیدی کشور، در صنایع و کارخانجات امسور تولیدی از قبیل برنامه ریزی تولید، امور استخدامی و کارپردازی، طراحی، ساخت و فروش و توزیع کالا، و خلاصه کلیه دقایق مدار بسته تولید، از کانال این بخش سامان گرفته و تحقق می یابد.

این نحوه گسترش شیوه تولیدی سرمایه داری وابسته در ایران، یعنی گسترش بوروکراتیزه و طفیلی گرانه صنایع و تولید باعث گردید تا افرادی که در بخش مالی و بوروکراتیک هستند و مشاغل را برعهده دارند، پیوند بین بخش تولیدی را با بخش غالب و مسلط جامعه، یعنی بخش بوروکراسی برقرار کنند و رسماً بسمت رابطین بورژوازی حاکم با نیروی کار درآیند. بوروکراتیزه شدن و زائده ای شدن شیوه تولیدی جامعه باعث رشد ناگهانی و مصنوعی صنایع تکنیک و کارخانجات در ایران شد. امپریالیسم همراه با بسط و تعمیم سلطه خود بر ایران، تکنیک و ماشین آلات پیشرفته و پیچیده ای را نیز بر سراسر صنایع و کارخانجات ایران بنحوی ناقص و خارج از پروسه طبیعی رشد جامعه مسان گستراند و بدین وسیله کل گردش و چرخش صنایع تولیدی را مطابق نیازهای روز و خاص جهانی اش به حرکت در آورد.

این نحوه گسترش سلطه امپریالیسم که بر پایه بوروکراتیسم و طفیلی گری در بخش تولیدی به انجام رسیده است، باعث گردید که در کارخانجات کوچک و بزرگ، کارگاهها و صنایع زنجیره ای وارداتی و در کنار توده عظیم کارگران ساده، قشری باریک از کارگران و تکنسین هایی دوره و تخصص دیده که کارآزمودگی و مهارت کافی برای کار با تکنیک و ماشین آلات وارداتی را کسب کرده اند، پدیدار گردند. یک بخش از کارگران متخصص و ماهر، بخاطر رابطه نزدیک تر و فعال تر شان با بوروکراتیسم رایج، ارتباط پیوسته شان با محیط و ابزار کاری که اداره شان نیاز به پیوند دائمی با دستگاه بوروکراسی حاکم بر کارخانجات دارد از نظر ذهنی آمادگی بیشتری برای جذب ایدئولوژی بورژوایی پیدا میکنند. (۲)

از طرف دیگر سازمانها و گروههای رویزیونیستی نوک تبلیغات سیاسی شان را به سمت همین بخش از کارگران جهت گیری مینمایند. وضعیت معیشتی غیر کارگری این بخش از کارگران و تماس بیشترشان با نهادهای بوروکراتیک درون کارخانجات و نیز سرازیر شدن امواج ایدئولوژی ماهیتا بورژوایی سازمانهای رویزیونیستی بسوی اینان، عواملی

ب نیاله پاورقی از صفحه قبل

مرفه که حامی رژیم باشد، تاکید بسیاری می کنند. در شهر نیز خرده بورژوازی نوینی پا به عرصه وجود گذاشته است که آنرا خرده بورژوازی وابسته می نامیم: این خرده بورژوازی که از عده های از کارمندان و متخصصان تشکیل میشود و نیز قشر کوچک کارگران اریستوکرات صنایع نو پای امپریالیستی، منافعشان با منافع امپریالیزم گره خورده است و زندگیشان از برکت سلطه امپریالیزم رنگ و رونق یافته. اینها مصرف کنندگان کالاهای امپریالیستی نیز هستند. (نقل از: سری تحقیقات روستایی چریکهای فدایی خلق، بخش نتایج مستقیم اصلاحات ارضی - تاکید از ماست)

۲ - لنین تحلیلی مقایسه ای از اریستوکراسی جوامع کلاسیک با اریستوکراسی کشورهای زیر سلطه بدست میدهد. وی اینطور میگوید:

"از نقطه نظر اقتصادی اختلاف در آنجاست که در کشورهای ستمگر بخشی از طبقه کارگر با استفاده از سود ما فوقی که بورژوازی امپریالیستی این کشورها بدست می آورد، موقعیت خاصی یافته و از شیوه زندگی بهتری برخوردارند، که این خود باعث میشود که این قشر از طبقه کارگر کشورهای امپریالیستی همراه با بورژوازی خود متحداً علیه ملت های تحت ستم عمل نماید.

بقیه پاورقی در صفحه بعد

هستند که در پروسه ای تاریخی ، باعث پیدایش یک جریان فرمیستی و اکونومیستی ضد کارگری مونتوم به قشربند
 اشرافیت کارگری گردیده اند سازمانهای رویزیونیست حزب توده و "اکثریت" خائن ، اصلی ترین نیروهای سازمان
 دهنده قشر اشرافیت کارگری در جنبش پرولتری ایران هستند .

بدین سان ، پیدایی قشر اشرافیت کارگری در ایران از یکسو محصول گسترش بوروکراتیزه سلطه امپریالیسم بر ایران
 بطور اعم و توسعه طفیلی گزانه صنایع و کارخانجات بطور اخص است و از سوی دیگر نتیجه نفوذ نیروهای رویزیونیست
 ضد کارگری به درون نهضت پرولتری میباشد . حضور قشر مزبور در نهضت کارگری ، توسط دو سازمان حزب توده و
 "اکثریت" در شرایط کنونی هدایت میشود . این دو جریان خود فروخته سعی دارند با قرار دادن این بخش از کارگران
 بطور عمده ، در زیر شعاع ایدئولوژی و مشی ضد کارگری خود و با بردن شعارها و سیاستهای اپورتونیستی و
 اکونومیستی شان ، در این یا آن کارخانه ، در این یا آن مجموعه صنعتی ، برکل جنبش کارگری ایران تاثیر گذارده و
 حرکت بنیادین کن اش را در محدوده فرمیسم قابل تحمل برای قدرت حاکم حفظ نمایند . سازمانهای نامبرده با متاثر
 کردن این بخش از کارگران ، و بوسیله آنان به اهداف و سیاستهای ضد انقلابی خود در درون جنبش کارگری جامه عمل
 میپوشانند .

بدین ترتیب است که اشرافیت کارگری ایران همان وظایف و اهدافی را بر عهده میگیرد و همان عملکردهایی را در درون
 جنبش پرولتری پیش میبرد ، که قشر اریستو کراسی کارگری بطور عام در جوامع کلاسیک در سالهای متمادی به تحقق
 رسانده است . مشغول کردن جنبش کارگری به مبارزه اکونومیستی ، ممانعت از پیشرفت و ارتقاء مبارزات کارگران
 و حفظ این مبارزات در سطح خواستها و مطالبات تردیونیونی و سوق دادن آن بسوی مبارزه ای آشتی جویانه و
 مسالمت آمیز در راس دستورالعمل قشر اشرافیت کارگری ایران قرار گرفته است .

ادامه دارد



* گرامی باد خاطره شهادت چریکهای فدایی خلق در فروردین ماه *

- | | | |
|-----------------------|---|--------------------------------|
| ★ رفیق جواد سلاحی | * | ★ رفیق احمد جلیل افشار |
| ★ رفیق بیژن جزئی | * | ★ رفیق خشایار سنجری |
| ★ رفیق سعید کلانتری | * | ★ رفیق جواد رجبی |
| ★ رفیق محمد چوپانزاده | * | ★ رفیق عبدالرسول عابدی |
| ★ رفیق حسن ضیاء ظریفی | * | ★ رفیق حسن عطاریان |
| ★ رفیق عزیز سرمدی | * | ★ رفیق اسد رفیعیان |
| ★ رفیق عباس سورکی | * | ★ و رفیق کبیر ، محمد حرمتی پور |
| | * | |

دنباله پاورقی از صفحه قبل

فاکتهای اقتصادی نشان میدهد که از طبقه کارگر کشورهای ستمگر بخش بزرگتری ببالا کشیده میشوند ، که منافع شان با
 منافع امپریالیسم گره خورده است تا از طبقه کارگر ملتهای تحت ستم ، به عبارت دیگر درصد بیشتری از کارگران کشورهای
 امپریالیستی به اشرافیت کارگری ارتقاء پیدا میکنند تا از کارگران کشورهای تحت ستم . و این از آنجا ناشی میشود که کارگران
 ملتهای ستمگر تا حد معینی از استثمار بورژوازی خودی از کارگران و توده مردم کشورهای تحت ستم سهم بردند و مستقیماً از
 این منافع سود میبرند و بعنوان قشر رابط ما بین بورژوازی امپریالیستی و کارگران کشورهای خود تبدیل میگرددند .
 (رفیق لنین - نقل از کاریکاتوری از مارکسیسم و در باره اکونومیسم امپریالیستی " - تاکید از ماست)

قطعه شعری از : الف - امید

برداشت از : طلایه دار قافله کار

جنگل سرخ انسان



پرچم سرخ نبرد قهر آمیز را
از دهلیز تنگ زمان
بیرون کشیده اند ،
و کوب کوب گامهای محکم انسان
راه رها شده خونین را
به لزره در آورده است

* *

جنگل ! به خود بیال
زیرا ترنم سلاح رزم آوران ارتش کسار
بیدار باش سپیده خونین است ،
که با غرش تفنگ نسل نوین چپ
اسطوره جنبش جنگل ،
قیام سیاهکسل ،
نهضت سربداران ،
و خیزش مازیار را
تکرار میکند

* *

هر درخت تو ، ای جنگل !
اینک انسانی است سرخ
و هر شاخسار تو ،
تفنگی است
در دست انسانی سرخ ،
و بر هر وجب از خاک نمور تو
هر قطره خونی که فرو افتاده است
لاله سرخی است

که در کور سوی مه غلیظ
از لابلای برف به خون آغشته
قد راست کرده است .

* *



تسو اینک ،
در تداوم تاریخ نوشته با خون
جنگل سرخی هستی
جنگل سرخ انسان

بقیه در صفحه ۲۳

* *

این لاله های سرخ ،
که در نیمروز نیمه آبان
از لابلای برف
قد راست کرده اند ،
رزم آوران حزب من اند

* *

این جامه های به خون آغشته
که بر فراز جنگل خونین
در کور سوی مه غلیظ
با دست بباد می رقصد ،
درفش های سرخ راه تواند

* *

این همه که در آفاق است ،
قیل و قال پرندگان جنگل نیست .
این ، هایپوی باد نیست .
آسیمه بانگ ددان نیست .
این رعد خشم ساخسوران رنجبر است
این برق که خوش می درخشد ،
رگبار عزم محرومان است .

* *

جنگل ! به خود بیال
زیرا که عرصه تنگ تو
میزبان رفیقان رزمجوی من است ،
که در مقابله با سپاه تباہی ،
پرچم سرخ رنجبران را
به اهتزاز در آورده اند ،
و عزم آن دارند
که زنگ ننگ گذشته را
با خون خود بشویند .

* *

جنگل ! به خود بیال
زیرا که پیشروان کاروان زحمت و کار ،

* جنگ حزب دموکرات و کومله *

جنگ بورژوازی و پرولتاریا؟! ... *

جنگ حزب دموکرات و کومله ، جنگ بورژوازی و پرولتاریا؟! ...

(بخش ۱)

"برای اینکه بتوان به ماهیت مبارزه حزبی پی برد
نیاید بگفتار باور داشت بلکه باید تاریخ واقعی
احزاب را بررسی نمود . این بررسی نباید آنقدرها
در پیرامون آن چیزی باشد که خود احزاب در باره
خود میگویند ، بلکه باید در اطراف آنچه چیزی باشد
که این احزاب بدان عمل می‌نمایند و نیز در اطراف
این باشد که مسائل مختلف سیاسی را چگونه حل
میکنند ."

(لنین - احزاب سیاسی در روسیه)

فتار بالا روش علمی برخورد به مناسبات متقابل گروهها و جریانات سیاسی و ادراک مضمون واقعی این مناسبات را در
ک تصویر کلی و عام تحلیل میکند . این باین معنی است که هر نوع رابطه و پیوست یا گسستی که بین جریانهای سیاسی
نخ میگیرد ، جدا از خط مشی سیاسی آنها نیست و محتوی آن باید در ارتباطی تنگاتنگ با مواضع عملی این جریانات
ر جنبش انقلابی ارزیابی گردد . درک نزع مسلحانه حزب دموکرات و کومله نیز از این قاعده مستثنی نیست .
رشته درگیریهای نظامی کومله و حزب دموکرات در منطقه کردستان ، با اعلام رسمی خط مشی جنگی از هر دو طرف
بینک میروود که وارد پنجمین سال خود بشود . چهار سال از آغاز برخوردهای مسلحانه بین این دو جریان میگذرد و
مروزه بوضوح معلوم شده است که هیچکدام از طرفین نه توان حل مناقشات فی مابین خود را دارند و نه خواهان حل
ر فصل انقلابی و مسالمت جویانه تضادهای خویش اند . تاریخچه رشد تضادهای طرفین جنگ در کردستان ، توأم با
نکامل شبیخونهای پراکنده نظامی به یک جنگ منظم تشویر شده میباشد . اولین نزع جنگی حزب دموکرات و کومله

در مکرران و در بهار سال ۶۰ به وقوع پیوست. از پی این نزاع در تابستان همان سال در کامیاران و در بهار ۶۲ در سوهشت و زمستان همان سال در جنوب کردستان رشته درگیریهای دیگری رخ داد. در ششم بهمن سال ۶۲، کومله با وارد کردن یک شبهخون نظامی، رسماً به حزب دموکرات اعلام جنگ نمود. این شبهخون بتلاهی حمله نظامی ای بود که حبیبزب دموکرات در ۲۵ آبانماه همانسال به نیروهای کومله وارد آورده بود. تنها یک تعقیب ساده تاریخی این درگیریهایی آشکارا روح انتقامجویی منحصر بفرد حاکم بر این منظره خونین را آشکار میکنند و نشان میدهد که آنچه از سر لوحه خط مشی سیاسی حزب دموکرات و کومله در رابطه با مناسبات یکدیگر حذف شده است همانا منافع جنبش خلق کشور بالاخص، و مصالح جنبش انقلابی خلقهای ایران بطور عام میباشد. - جنگی که اکنون بر دوش رهبران حزب دموکرات و کومله حمل میشود، علیرغم صدمات زیادی که خواه ناخواه بر موقعیت فعلی جنبش انقلابی خلق کرد وارد میکنند و با وجودیکه پیوند آنرا با جنبش سراسری خلقهای ایران در کوتاه مدت بتاخیرمیاندازد و این جنبش را از پیشروی و ترقی لازمه و درخور آن باز میدارد، باز این حاصل را با لزور ببار میآورد که ورشکستگی خط مشی سازمانهایی نظیر حزب دموکرات و کومله را در کردستان با لختی و عربانی کامل به نمایش بگذارد. و این تنها نقطه مثبت و مترقی این جنگ است.

گفتیم سیر تاریخی رشد تضادهای متقابل حزب دموکرات و کومله در عین حال بازتاب یک تحول و جهش از مرحله تصادمات مسلحانه "تصادفی" به مرحله یک جنگ هدفمند است که اکنون هم در عرصه عمل و هم تئوری از سوی هر دو طرف منظم دامن زده میشود. همین تاریخچه نشان میدهد که در سیستم توجیه سازی هر دو طرف جنگ تغییرات آشکار زیادی روی داده است. در آغاز نضج گیری تضادهای طرفین جنگ و در بدو رخ دادن برخوردهای پراکنده قهرآمیز نمیشد نقشه تئوریک را بیافت که اکنون دو طرف جنگ ارائه میکنند. ولی اینک که ۴ سال از آغاز کشمکش های مسلحانه ایندو سازمان سپری شده است، هر دو سازمان در صدد پوشاندن ماهیت جنگ طلبی های خود با لفافه های نظری عامیانه بنحو سیستماتیک برآمده اند.

برای فهم درست ماهیت سیاستهای قهری حزب دموکرات و کومله در روابط یکدیگر و علل بروز قهرآمیز سیاست طرفین علاوه بر تحلیل از خط مشی ایندو سازمان باید به شرایط واقعی پیدایش و رشد ایندو نیز نظر افکند.

وضعیت کنونی جنبش خلق کرد

جنبش انقلابی خلق کرد بعد از ۶ سال مبارزه مسلحانه توده ای و پایداری و استقامت در برابر یورشهای ناجوانمردانه ارتش سرکوبگر جمهوری اسلامی، بعنوان سنگر تسخیر ناپذیر انقلاب ایران در آمده است. پس از هجوم لجام گسیخته حاکمیت ضد انقلابی به انقلاب در ۳۰ خرداد ۶۰، باز هم این جنبش خلق کرد بود که با پایمردی هایش مکان خود را در رده سنگر انقلاب ایران محفوظ داشت. خلق کرد با از جان گذشتگی های مردانه شان به دفعات پوزه کثیف ماشین نظامی رژیم را بخاک مالیده و درسهای فراموش نشدنی ای به حاکمیت دادند. ثمره این جانفشانی ها آزاد کردن منطقه نسبتاً وسیعی از زیر سلطه اهریمنی رژیم بود که این امکان را به تمامی نیروهای سیاسی داد تا بتوانند در محیط دموکراتیک بوجود آمده فعالیتهای خویش را سامان دهند.

اما جنبش خلق کرد با همه این نقاط قوتش، اکنون در یکی از گرهی ترین معضلات رشد خود گیر کرده است. بدون انجام یک تحول کیفی و حل تضاد کنونی این جنبش، هیچگونه تضمینی برای تکوین و گسترش بعدی مبارزات خلق کرد وجود نخواهد داشت. نبود رهبری پرولتری بر مبارزات خلق کرد عامل اصلی پیدایش یک سلسله ضعفهای پی در پی دیگر در این جنبش است که همچون یک رشته زنجیر یکدیگر متصل و جدایی ناپذیرند. واقعیت اینستکه تمامی نیروهای سیاسی فعال در کردستان چه بومی و چه غیر بومی علیرغم اینکه هر یک بر فقدان رهبری پرولتری در جنبش خلق کرد انگشت میگذارند ولی از اعمال یک خط مشی انقلابی که در روند تکامل خود بتواند جایگاه خالی رهبریت

پرولتاری را پر نماید به عیان عاجزند.

تضاد بین خط مشی سیاسی کومله با حزب دموکرات در چارچوب مسائل جنبش خلق کرد در چنین شرایطی، حول محور کسب هژمونی در این جنبش نه از طریق اعمال یک سیاست انقلابی بلکه از کانال معدوم کردن امکانات و نیروهای یکدیگر شکل گرفته است. اما اگر خط مشی حاکم بر حزب دموکرات و کومله یک خط مشی کارگری بود، آنگاه این تضاد میتوانست بنفع جنبش خلق کرد و تحکیم مواضع نیروهای انقلابی حل بشود. بنابراین جنگ خونین ایندو سازمان بیش از هر چیز نتیجه اجتناب ناپذیر و عینی مشی انحرافی حاکم بر حرکت حزب دموکرات و کومله میباشد. از طرف دیگر، سایر نیروها و گروههای سیاسی موسوم به غیر بومی در کردستان هم در عمل از اعمال هرگونه تاثیر گذاری فعال و قاطعی بر روند حوادث جاری در کردستان ناتوان هستند. جریانات مذکور از پی تهاجم ناگهانی رژیم در سال ۶۰ عمده قوای خود را به این منطقه عقب نشاندهند و از آهنگام تمامی دایره پراتیک شان محدود به عملیات نظامی گاه و بیگاه در کردستان میشود. گروههای غیر بومی در کردستان از آنجا که بر اثر فشار نظامی رژیم حاکم بر این منطقه عقب نشستند و در ضمن از تاثیر گذاری ملموس و تعیین کننده بر رویدادها و جریانات سیاسی در سطح سراسری ناتوان هستند، طبیعی است که نتوانند تاثیر قابل توجه و مهمی بر جنگ حزب دموکرات و کومله بگذارند.

ضعفهای جنبش خلق کرد و انحرافات کومله و حزب دموکرات

انزوای جنبش مسلحانه خلق کرد بعنوان یکی از محصولات غیر قابل اجتناب فقدان رهبری پرولتاری بر آن است که طرف دیگر مدال پیش افتادن آن در مبارزه ضد رژیمی اش میباشد. نبود پیوند عینی و عملی بین جنبش مسلحانه خلق کرد با مبارزات خلقهای دیگر، این جنبش را دچار یکی از شکننده ترین ضعفهایش نموده است. در شرایطیکه زحمتکشان کردستان در زیر کاتیوشا بارانهای نابود کننده به دفاع از حریم آزادیها و دستاوردهای بدست آمده شان مشغولند، بدلیل فقدان یک رابطه مادی زنده با مبارزات سایر زحمتکشان ایران، این جنبش کماکان مجبور است در تنهایی و انفراد ناراحت کننده اش به مقاومت و مبارزه ادامه دهد. در همینجاست که نقش گروهها و سازمانهایی که ادعای رهبری مبارزه خلق را دارند پدیدار میشود. وظایف نیروهای سیاسی در این رابطه چیست؟

بدیهی است که زدن یک کانال واقعی بین مبارزات خلق کرد با سایر خلقهای ایران و تقویت توان و بنیه تعرضی جنبش سراسری نه از مجرای تبلیغ خشک و خالی بلکه تنها بوسیله گشودن و برپایی مناطق نوین مقاومت و مبارزه مسلحانه میسر میگردد. برای اینکه بتوان یک پیوند مادی مشخص بین جنبش خلق کرد و مبارزات خلقهای دیگر برقرار نمود و آنرا از این حالت جدایی خارج کرد، برای اینکه توهومات ناسیونالیستی غیر انقلابی مسلط بر جنبش خلق کسود را زدود و در عوض آرمانهای ضد امپریالیستی و ضد استثمار را جایگزین اش ساخت، برای اینکه تفکیک ناپذیری مبارزه ملی را از مبارزه ضد امپریالیستی در شرایط نو استعماری برای توده های کرد ملموس ساخت، برای اینکه تنها و تنها سوسیالیسم را برای ایران بعنوان شرط و الزام حق تعیین سرنوشت به توده های قهرمان کرد مفهوم کرد، باید عملاً مبارزه مسلحانه خلق کرد را مطابق قانونمندیهای جنگ توده ای طولانی - جنگی که استراتژی و تاکتیک آن بر اندازی نظم استثمارگرانه امپریالیستی است - به مناطق دیگر گسترش داد. اینست راه برون رفت جنبش خلق کرد از تنگنای کنونی. روشن است که انجام این امر ضرور، یک مسئله مربوط به جهان بینی و ایدئولوژی نیروهای سیاسی میباشد. مادام که گروههای سیاسی در بن بست خط مشی های فرمیستی و اکونومیستی شان در حرکتند، و تا آهنگامی که رشد تکوین وقایع سیاسی جامعه این جریانات اصلاح طلب را وادار به پذیرش قانونمندی عینی انقلاب ایران نکسوده است، نمیتوان انتظار یک دگرگونی اساسی را در رابطه این نیروها با جنبش خلق کرد داشت. حزب دموکرات و کومله نیز بمثابة دو جریان ظاهراً متفاوت، مشمول همین جریانات فرمیست و اکونومیست میشوند.

حزب دموکرات در تمام بیانییه ها و آئین نامه های تشکیلاتی اش، خود را چون "سازمانی کردستانی" معرفی میکند.

این خصوصیت برای تشکیلات حزب دموکرات يك نقطه قوت بشمار می‌رود که فراتر از يك سنت تاریخی برای حزب مذکور ارزش و اهمیت دارد. تمام تاریخچه مبارزاتی این حزب هم که تنها به دو دوره قبل از ایجاد جمهوری کردستان و پس از قیام ۲۲ بهمن محدود می‌گردد، بوضوح نشان می‌دهد که عملکرد و مبارزات آنهم از مناطق کردنشین آنطرفتر نرفته است. مهم تر اینکه حزب دموکرات ظرفیت ایدئولوژیک پذیرش رشد رادیکالیسم ضد استثمار را در جنبش خلق کرد ندارد. باین لحاظ این حزب اصولاً پیوند جنبش خلق کرد را با مبارزات سایر خلقهای ایران و پیدا شدن عناصر سوسیالیستی در آنرا پسندیده ای مغایر با هویت سازمانیش دانسته و آنرا عملاً از دستور کار خود حذف می‌کند. مهم ترین خصیصه ناسیونالیسم غیر انقلابی حزب دموکرات هم در این نکته نهفته است. نتیجه اینکه برای حزب دموکرات اساساً جدایی جنبش خلق کرد از جنبش سراسری ایران نه تنها ضعیفی برای آن محسوب نمی‌شود، بلکه واقعیتی است که پایه سازمانی این حزب بر روی آن بنا شده است. با پیوند و آمیزش عملی مبارزات خلق کرد با مبارزات سراسری و انقلابی سایر خلقهای ایران، اساساً موجودیت سیاسی حزب دموکرات نفی می‌گردد. لذا بدیهی است که رهبری این حزب نسبت به خط مشی کنونی اش در قبال جنبش خلق کرد همچنان وفادار بماند. از طرف دیگر کومله نیز بعنوان یکی از نیروهای سیاسی در منطقه کردستان، در ماهیت امر آغشته به گرایشات ناسیونالیستی چپ می‌باشد که عملاً محتوی نقش آنرا در جنبش خلق کرد در مقایسه با حزب دموکرات چندان متمایز نمی‌سازد. کومله با اینکه در تبلیغات روزانه اش بطور مدام دم از کمونیسم و انترناسیونالیسم پرولتری می‌زند، ولی هنگامیکه در بحران مناسبات اش با حزب دموکرات گرفتار می‌شود، ناسیونالیسم غیر انقلابی چپ رو را پیاده می‌کند. امتناع کومله از میانجیگری سازمانهای سیاسی غیر محلی در جریان نزاع اش با حزب دموکرات، پیاده کردن تئوری غیر مارکسیستی و شونیستی "پورژوازی کرد"، "پورژوازی فارس" در رابطه با تحلیل از ماهیت طبقاتی حزب دموکرات و بطور کلی متد برخورد این جریان با نیروهای سیاسی و مشکلات جاری جنبش خلق کرد به روشنی ناسیونالیسم مکتوم و بزرگ کرده کومله را بر ملا می‌سازد. بین کومله و حزب دموکرات از نقطه نظر عملکردی در جنبش خلق کرد تفاوت قابل توجهی نیست و اگر هست در اینست که کومله خط مشی خود را در کردستان با پیچیدگی و پوشیدگی بیشتری پیش می‌برد.

خط مشی کومله نیز با مرتبط ساختن جنبش خلق کرد با مبارزات سراسری توده ها از کانال گسترش مبارزه مسلحانه تعرض آمیز، متعارض است. موقعیت ویژه کومله در کردستان این سازمان را در مقام تشکیلات کردستان نیست. رسمیت و فعلیت بخشیده است و جدا از این رسمیت آئین نامه ای هم کومله بخاطر خط مشی ناسیونالیستی حاکم بر آن در عمل همچنان بمنابۀ يك سازمان سیاسی منطقه ای در ایران باقی مانده است. تا قبل از استحاله کومله در گروه روشنفکری سهند، کردستانی بودن کومله بطرز برجسته ای قابل رویت بود. شکست خط پیکار و شرکاء، انسزوای سیاسی کومله را که تا آن هنگام متأثر از این خط بود در سطح جنبش سراسری بیش از پیش آشکار ساخت. لیکن وی برای خروج از منزوی شدن در جنبش سراسری، به تاکتیک پیوند با يك جریان روشنفکری مثل اتحاد مبارزان کمونیست متشبث شد. اما این راه حل هم که بر اساس یکسری تصمیمات بوروکراتیک صورت پذیرفت، عملاً برد پراتیک کومله را از کردستان فراتر نبرد. بدین ترتیب حتی تشکیل "حزب کمونیست ۰۰۰" هم بهیچ وجه مقام سیاسی این سازمان را از يك تشکیلات بومی پیش تر سوق نداد. حتی اگر موقعیت کومله را طبق اساسنامه "حزب کمونیست ۰۰۰" چون یسک شاخه حزبی بحساب بیاوریم، باز هم واقعیت حرکت و عمل کومله ثابت می‌کند که این نیروی سیاسی دارای شعاع عمل و پراتیکی با مضمون بسیار محدودتر از تشکیلات شاخه ای يك حزب است. این مسئله در درجه اول نه يك عارضه یا نقیصه ناشی از مرحله ای از رشد يك تشکیلات است بلکه بطور قطع حاصل احتراز ناپذیر خط مشی غیر مارکسیستی حاکم بر این جریان می‌باشد. هم کومله و هم حزب دموکرات، برای گریز از انزوای سیاسی شان در سطح جنبش سراسری بجای گزیدن راه حلهای انقلابی و در عمل بین جنبش خلق کرد و مبارزات سراسری سایر خلقها پیوند برقرار کردن، به راه حلهای بوروکراتیک متوسل می‌شوند. واقعیت عملکردهای ایندو سازمان نشان می‌دهد که علیرغم وجود اختلافات

نظری بر دیدگاههای حزب دموکرات و کومله، این دو جریان دارای هسته فکری ناسیونالیستی مشابهی هستند. هر دو زادگاه و قرارگاه ابدی شان را قلمرو کردستان قلمداد میکنند. هر دو هویت سازمانی شان را بر اساس کردستان می‌سازند و بر دو کردستان بودن به رخ یکدیگر میکشند و هر دو برای کسب هژمونی در جنبش خلق کرد، از تاثیر گذاری بر جنبش عمومی و سراسری ایران طفره رفته و به ضایع کردن غیر اصولی قوای یکدیگر می‌پردازند و بالنتیجه هر دو از نظر حل عملی مسائل جنبش خلق کرده در یک سطح و یک سکو، آنهم در پائین ترین سطح ایستاده اند. اینکه علت اصلی جنگ حزب دموکرات و کومله، بر سر کسب هژمونی در جنبش خلق کرد میباشد واقعیتی است که هر یک از طرفین جنگ با هم بدان اذعان دارند ولی اینهم یک واقعیت بزرگ و برجسته است که خط مشی حاکم بر این جریانات، آنها را از اتخاذ روشهای انقلابی و گزینش تاکتیکها و سیاستهای منطبق بر منافع اساسی جنبش خلق کرد برای حصول این هژمونی باز داشته و آنها را بدام عملکردهای مخرب و منافی منافع خلقهای ایران و در راس آن خلق کرد میکشاند.

برای نخستین بار در جنبش کمونیستی ایران رفیق کبیر مسعود احمدزاد ضرورت یاری رساندن به جنبش خلق کرد و تامین هژمونی پرولتری بر آنها مطرح ساخت و شیوه انقلابی اعمال هژمونی پرولتری و کمک به مبارزات خلق کرد را توسعه مبارزه مسلحانه و بر پایی کانونهای چریکی تعیین کرد. این تاکتیک بمثابه عینی ترین و منطبق ترین شیوه عمل بر منافع جنبش خلق کرد میباشد که صورا و ماهیتا هیچ وجه اشتراکی با خط مشی و دیدگاه نظامی کومله ندارد.

محتوی مناسبات سیاسی حزب دموکرات و کومله بمنوان دو جریان بومی در جنبش خلق کرد بطرز قاطعی توسط رابطه هر یک از آنها با جنبش خلق کرد و راه حلهای سیاسی - عملی ای که برای ارتقاء این جنبش و خروج از تنگناهای پیش میکشند، تعیین مییابد. از یکسو حزب دموکرات از متمایل شدن جنبش خلق کرد بسوی سوسیالیسم و مبارزه ضد استثماری هراسان است و تنها راه جلوگیری از رشد نطفه های سوسیالیستی در این جنبش را، اشاعه و تحکیم ناسیو - نالیسم غیر انقلابی خود میداند و آنها در چهارچوب همین ایدئولوژی محبوس نگه میدارد. و از سوی دیگر کومله هم با عرضه داشتن خط مشی دگماتیسی اش در جنبش خلق کرد، عملا آنها را از وصول به سطح و مضمونی از مبارزه کسه در بستر منطبق بر قانونمندی تکامل انقلاب ایران ضرورتا منجر به دامنه پیدا کردن جنبش مذکور شده و آنها در بستر جنگ توده ای طولانی قرار دهد، باز میدارد. این دو خط مشی علیرغم تعارضات ظاهریشان، در رابطه با جنبش خلق کرد به نتایج یکسانی میرسند و ناگزیر محتوی مناسباتشان با یکدیگر بر اساس همین ناسیونالیسم و دگماتیسم استوار میگردد.

از آنجا که هر نیروی سیاسی از مجرای ارزیابی تاثیرات حرکت خویش بر مبارزات جاری توده ها و بازتاب عینسی آن بر نیروهای سیاسی دیگر، مناسبات خود را با سازمانهای سیاسی برقرار میکند، طبیعی است که ایجاد چنین مناسبات بین حزب دموکرات و کومله نتواند بخاطر زمینه تنگی که این سازمانها خود را ملزم به تحریک در آن نموده اند، از غنای کافی برخوردار باشد. زیرا مضمون و محتوی روابط متقابل نیروهای سیاسی بستگی مستقیم و نامی به درجه و سطح تاثیر گذاری پراتیک آنان بر کل مبارزات توده ها دارد. هر چه دامنه عمل و حرکت یک نیروی سیاسی توده های وسیعتری را دربرگیرد و هر چه خلقهای وسیعتری مورد خطاب آن واقع شوند، بهمان درجه نیز وی قادر خواهد بسود مناسبات غنی تر و انقلابی تری را که در ارتباط تنگاتنگ با مبارزات توده ها رشد میکنند، با سایر نیروهای سیاسی برقرار سازد. بنابراین در اینجا عامل توسعه حوزه عمل و انتخاب توده های استنمار شونده انبوه تر، نقش تضمین کننده کندی محتوی انقلابی رابطه یک سازمان سیاسی را با جریانات دیگر بازی میکند. مناسبات دو طرفه دو نیروی سیاسی در عین تقابل با یکدیگر در صورتی با محتوی انقلابی و رشد یابنده بسط پیدا میکند که ایندو نیروی سیاسی رابطه خود را با یکدیگر از مجرای ارتقاء دادن بیشتر جنبش خلق برقرار نمایند.

ایدئولوژی ناسیونالیستی غیر انقلابی که سایه خود را بر خط مشی سیاسی حزب دموکرات و کومله افکنده است مانع اصلی اتخاذ تاکتیکهای انقلابی بوسیله این دو جریان عمده سیاسی در کردستان در جهت خلاصی جنبش خلق کسرد از وضعیت کنونیست میباشد. همین ایدئولوژی نقش باز دارنده قاطعی را در ایجاد روابط دموکراتیک و اصولی مابین حزب

دموکرات و کومله ایفا نموده و آنرا وادار به اتخاذ متنها و شیوه های تخریبی و گروه گرایانه در رابطه با یکدیگر مینمایند. تا هنگامیکه حزب دموکرات بر این ایدئولوژی ناسیونالیستی متکی بوده و حرکت خود را بر اساس آن تنظیم مینماید و تا وقتی کومله مواضع دگماتیستی اش را نسبت به مسائل و مشکلات جنبش ضد امپریالیستی ایران ترک نگفته است، نه تنها امیدى به بهبود روابط این دو و حل تضاد شان نیست بلکه آینده تاریک تر و بمراتب خونین تری را گواهی میدهد. جنگ حزب دموکرات و کومله تنها بیان ورشکستگی خط مشی دو سازمان متکی به ناسیونالیسم کرد نیست بلکه همچنین زنگ خطری است برای تمامی نیروهای سیاسی ای که در تنگنای خرد کاری و دنباله روی از حوادث گیر کرده اند و نمیخواهند یک خط مشی انقلابی را پیشرو حرکت خود بسازند.

در شرایطیکه جنگ حزب دموکرات و کومله میروند تا با موضع گیریهای نهایی که طرفین درگیری اتخاذ کرده اند بسه ماهیت واقعی جنگ خود سر و صورت ظاهر پسندی بدهند و برای جنگ غیر انقلابی خود توجیهات تئوریک انقلابی بتراشند و این جنگ شان را جنگی ضروری و موافق با سیر انقلاب توده ها وانمود سازند، در چنین حالتی وظیفه تمامی نیروهای انقلابی اینستکه پابپای موتور تبلیغاتی حزب دموکرات و کومله، به افشاء و آگاه سازی توده ها در خصوص ماهیت واقعی جنگ گروهی کردستان بپردازند و غیر ضروری بودن و تقابلیش را با منافع جنبش خلق کرد و رشد نیروهای انقلابی در بین مردم اثبات نمایند.

ماهیت و خصلت جنگ حزب دموکرات و کومله

هر جنگی جدال سیاست ها است توأم با قهر و خونریزی. در اینکه هر جنگی بازتاب قهر آلود مبارزه طبقاتی است علی الظاهر تمام کمونیستها راجع به آن اتفاق نظر دارند. ولی تاریخ انقلاب نشان میدهد که هر بار در جهان واقعی جنگی روی داده است، عده ای اینسوی جنگ را تقویت کرده اند و عده ای آنسوی جنگ را، برخی جنگ را بالکل یک جنگ ارتجاعی تحلیل کرده اند و بعضی دیگر همان جنگ را انقلابی. پس یک جنگ ضمن اینکه بازتاب حاد مبارزه طبقاتی است خود باعث تشدید و تدقیق صف بندیهای طبقاتی در جامعه نیز میشود. استنباط درست از یک جنگ در گرو اینستکه در درجه نخست آنرا همچون مبارزه طبقاتی نیروها و گروههای معین اجتماعی در نظر گرفته و با این ترتیب به ارزیابی سیاست و خط مشی ای بپردازیم که جنگ مزبور بوسیله آن اداره و هدایت میشود و تداوم آنست.

اما اینکه هر جنگی مبارزه طبقاتی به شکل قهر آلود آنست بدین مفهوم نیست که هر جنگی انحصارا مبارزه طبقاتی دو طبقه بورژوازی و پرولتاریاست. حتی به این شکل هم نمیشود آنرا تفسیر کرد که هر جنگی فقط بازتاب سیاست قهر آمیز طبقات متخاصم است. شواهد مسلمی وجود دارند که ثابت میکنند در تاریخ جنگهای وسیع و کشتارهای بیرحمانه ای رخ داده اند که گردانندگان اصلی آنها بهیچ صورتی متعلق به دو طبقه اساسا متضاد نبوده اند. این قبیل جنگها، یعنی جنگهای درون طبقاتی که بوقور پیدا میشوند چیزی بیش از اشکال متکامل تصادمات سیاستهای طرفین جنگ نیستند که در دوره ای از تکاملشان، بر اثر عدم حصول به توافق یا سازش طبقاتی، متوسل به خشونت میشوند تا موانع موجود در سر راه خود را برویند.

تحلیل سفسطگرانه ای که کومله از جنگ خود با حزب دموکرات ارائه میدهد و تفسیر عامیانه ای که حزب دموکرات از ضرورت جنگش با کومله ابراز میکند، با این قواعد و اصول عینی که استخراج قانونمندیهای عینی حرکت تکاملی جوامع هستند، مغایرت اساسی دارند.

اگر به نوشته جات تبلیغاتی طرفین جنگ نگاه بیندازیم، بدون اندک زحمتی متوجه میشویم که هر کدام از این دو نیرو میکوشند در پرده سفسطهای رنگارنگ، جنگ خود را با دیگری، جنگی حق طلبانه، آزادیخواهانه و انقلابی وانمود سازند. برای مثال کومله اندر فوآئد و محاسن جنگ خود با حزب دموکرات اینطور میگوید:*

* - بررسی و نقد مفصل نظرات حزب دموکرات و کومله را در باره جنگ گروهیشان، موقوف به بخش دوم همین مقاله میکنیم.

"۰۰۰ جنگ سازمان کردستان حزب ما در مقابل این نیروی بورژوازی لجام گسیخته ، جنگی است بمنظور حفظ و بسط جنبش انقلابی کردستان ، حفظ و بسط دموکراسی انقلابی و آزادیهای سیاسی و حقوق زحمتکشان و بالاخره دفاع از موجودیست ، فعالیت و رشد کمونیستها [از نظر کومله "کمونیستها" فقط به پیسروان خودش اطلاق میشوند و بس!] در کردستان و باین لحاظ جنگی است عادلانه و انقلابی" (نقل از "کمونیست" شماره های ۱۹ و ۲۰)

متقابلا حزب دموکرات در کرامت جنگ خود با کومله اینطور میگوید:

"حزب دموکرات ، ضامن حفظ دموکراسی است ، از آن پاسداری خواهد کرد ، چرا که این دموکراسی خونبهای بهترین فرزندان کردستان عزیز است . نه ماجراجوئیها نه دیکتاتوری طلبی و نه از پشت خنجر زدن به نیروی رهبری کننده جنبش قادر به از میان برداشتن دموکراسی بسیار گران بدست آمده نخواهد بود . تردیدی نیست که برآ حفظ این دستاورد تاریخی یعنی دموکراسی ، توده های وسیع مردم زحمتکش شهرها و روستاهای کردستان همانند گذشته پشتیبان پیگیر حزب دموکرات کردستان ایسران خواهند بود ." (نقل از "کردستان" شماره ۱۰۳)

بدیهی است که نمیتوان این اظهارات را معیار حقیقت قرار داد . مارکس برای تمامی پیروان خود این آموزش دیالک - تیکسی را در باب اسلوب برخورد صحیح با دگرگونیهای اجتماعی از خود باقی نهاد و این نتیجه گیری را مطرح کرد که "همانطور که یک فرد به استناد نظری نسبت به خودش قضاوت نمیشود همانطور هم یک چنین دوران دگرگونی را نمیتوان به استناد شعور آن نسبت به خودش قضاوت نمود ." (نقد اقتصاد سیاسی)

این تفکر فلسفی عمیق ما را از این قضاوت سطحی باز میدارد که صرفا با ملاحظه دعاوی یکجانبه هر دو طرف جنگ ، ضرورتا یکی را متجاوز و دیگری را محق بدانیم و جنگ یکطرف را عادلانه و جنگ طرف دیگر را غیر انقلابی بشمار آوریم .

صرف نظر از هر موعظه نیکوکارانه ای ، واقعیت اینستکه جنگ حزب دموکرات و کومله در شرایط ضعف عمومی جنبش ضد امپریالیستی در ایران با مقایسه با یکی از بیرحم ترین رژیمهای سرکوبگر تاریخ معاصر ، دستاوردی جز ضایع کردن پتانسیل جنبش خلق کرد ندارد که میتواند سهم بزرگی را با گسترش خود در کل جنبش انقلابی ایران برعهده بگیرد . هیچکدام از طرفین این درگیریها تا بحال لازم ندیده اند که با شیوه ای معقول و اصولی ثابت نمایند که چرا جنگشان در راستای تکامل و توسعه قدرت انقلابی جنگ عادلانه خلق کرد است؟ ایندو سازمان هر کدام بمثابه یکی از طرفین ذی نفع این نزاع خونین از روشن کردن این مسئله عاجزند که چرا جنگ خود را با دیگری ، جنگی آزادیخواهانه میدانند . هر دو طرف جز عوام فریبی و سفسطه گویی و جنجال آفرینی در اطراف جنگ خود چیزی به جنبش تحویل نداده اند .

خصلت جنگ حزب دموکرات و کومله را باید از این زاویه تعیین نمود که این جنگ در تداوم و رشد و گسترش خود چه نقشی را میتواند در جنبش انقلابی خلق کرد و پروسه انقلاب سراسری ایران بر دوش بگیرد؟ آیا این جنگ نیرو و امکانات گوناگون جنبش خلق کرد را در مقایسه با حکومت امپریالیستی جمهوری اسلامی افزایش میدهد یا بر خلاف آن توان و انرژی را زایل کرده و خلق کرد را در مبارزه کنونی دچار سستی مینماید؟ اینها هستند معیارهای عینی - ای که باید مستقل از لفاظی های رادیکال ما بانه کومله و فرقه گرائیهای حزب دموکرات در درک خصلت جنگ طرفین مورد نظر واقع شوند .

فقط یک نگاه سریع به وضعیت فعلی جنبش خلق کرد کافیهست که نشان دهد که اثرات جنگ این دو سازمان بر این جنبش نقشی باز دارنده و متلاشی کننده دارد . سیر تکامل مبارزات انقلابی مردم ایران ثابت میکند که نتایج این جنگ درمقطع تاریخی فعلی با حرکت رشد یابنده انقلاب ایران در تضاد است . ولی این امر باین مفهوم نباید تلقی شود که

بقا سیاست و خط مشی نیروهای مذکور در خدمت تکامل و رشد انقلاب ایران است بلکه تنها بدین معنا است که اسلوب و متدی که حزب دموکرات و کومله برای حل تضادهای فی مابین خود برگزیده است، اسلوبی معارض و متضاد با مصالح انقلاب ضد امپریالیستی ایران میباشد. تعالیم انگلس در باره قهر، میتواند جهت کلی جنگ کومله و حزب دموکرات و کومله را آشکار نماید. به این قطعه توجه کنید:

"... ثانیاً پس از آنکه قهر سیاسی خود را در برابر جامعه مستقل ساخت و از خدمتگذار به ارباب تبدیل شد میتواند در دو جهت عمل کند، یا اینکه در خدمت و در جهت تکامل قانونمند اقتصادی عمل میکند که در این حالت تعارضی میان آندو وجود نخواهد داشت و تکامل اقتصادی تسریع خواهد گشت و یا در جهت عکس آن عمل میکند که در این صورت صرفنظر از موارد استثنایی قاعدتاً مغلوب تکامل اقتصادی خواهد بود... ولی در جایی که - صرفنظر از مواردی که مربوط به کشور گشایی میشود - قهر درونی یک کشور با تکامل اقتصادی آن در تضاد میافتد، امری که تا کنون در مرحله معینی تقریباً برای هر قهر سیاسی ای رخ داده است، آنگاه مبارزه هر بار با سقوط قهر سیاسی حاکم خاتمه می یابد." (انگلس - تئوری قهر)

در این قطعه کوتاه انگلس مقوله قهر را در معنای وسیعی تحلیل میکند که تمام اشکال بروز قهر را در بر میگیرد. سرنوشت هر مبارزه قهر آمیزی و هر سیاست خشونت آمیزی بالاخره در تحلیل نهایی با قانونمندی جبری تکامل جامعه تعیین میگردد. باین ترتیب جنگها و تصادمات طبقاتی بر حسب اینکه در جهت یا در خلاف جهت تکامل جامعه باشند، به رشد و تقویت مبارزه طبقاتی نیروهای پویا و متکامل کمک نمایند یا در خلاف این جهت کار کسرداشته باشند ارزیابی و متعین میگردد. موضع گیری کلی مارکسیستها نیز در قبال جنگها بر همین مبنا اتخاذ میگردد. در اینجا بهیچ وجه فاکتورها همانند اینکه کدام طرف مهاجم و آغازگر حمله بوده است و یا کدام یک از طرفین وحشیانه تر به جنگ پرداخته است و غیره در تعیین موضع مارکسیستها در قبال جنگ و تشخیص ماهیت آن - نقشی ایفا نمیکنند. لنین میگوید: "این مسئله که کدام گروه ضریب اول جنگی را وارد ساخته و یا در اعلام جنگ پیشدستی کرده است، در تعیین تاکتیک سوسیالیستها هیچ اهمیتی ندارد..." (در باره انترناسیونالیسم پرولتری) در مورد جنگ حزب دموکرات و کومله نیز قبل از هر چیز باید به سیاست عمومی این دو سازمان و مضمون خط مشی کلی آنها در قبال جنبش خلق کرد و انقلاب ضد امپریالیستی ایران نظر افکند و عملکردها و حرکات مقطعی ایندو نیرو را در یک پروسه پیوسته مورد بررسی قرار داد. و نیز باید روشن ساخت که نتایج و اثرات فعلی و آتسی جنگ ایندو چه نقشی در مسیر انقلاب رهایی بخش ایران ایفاء مینماید. باید روشن نمود که این جنگ آیا تبلور برخورد حاد سیاسی دو طبقه اساساً متخاصم بورژوازی و پرولتاریا است؟ چگونه ایکه کومله تلاش دارد ثابت کند. یا اینکه جنگ مذکور بازتاب اعمال اراده اکثریت مردم کردستان بر "گروهی اشرافزاده" است؟ چگونه ایکه حزب دموکرات تعبیر میکند.

منافع طبقاتی حزب دموکرات در این جنگ کدامند؟

ما در بحثهای پیشین تا حدودی این نکته را بازگو کردیم که چگونه ناسیونالیسم غیر انقلابی حاکم بر خط مشی حزب دموکرات بناچار سیاستهای وی را به فرقه گرایی کشانده و در شرایطیکه مبارزه سیاسی بین گروههای فعال شدت و حدت پیدا میکند، همین سکتاریسم چاره کار را در اعمال خشونت و قهر نظامی می بیند. از زاویه منافع گروهی حزب دموکرات، جنگی که این نیرو علیه کومله پیش میبرد آشکارا جنگی است برای محو و نفی فیزیکی کومله از عرصه کردستان. این راه حلی که حزب دموکرات در مبارزه اش با نیرویی مثل کومله اتخاذ نموده است، در حقیقت بازتاب

عینی ناسیونالیسم غیر انقلابی این جریان میباشد. سیاست امحاء نیروهای سیاسی، یا به انقیاد کشاندن و مطیع کردنشان، سیاستی است که حزب دموکرات بعنوان "صاحب" کردستان جزو حقوق رسمی خود میپندارد.

حزب دموکرات خواهان پیش برد خط مشی و سیاستهای خود از کانال راه حلها و تاکتیکها عمیقاً فرمیستی است. وی نمیتواند با انقلاب پی در پی و رادیکال شونده هم جهت بشود. زیرا که افزایش پتانسیل انقلابی جنبش خلق کسرد، تمایل آنرا بسوی سوسیالیسم و زیر پا گذاشتن فرمیسم و ناسیونالیسم غیر انقلابی به دنبال خواهد آورد. روش کلی حزب دموکرات در صحنه سیاسی اینستکه در هر بزآمد مشخص و مهمی که در سطح جنبش سراسری توده ها روی میدهد تلاش نماید تا با تکیه به موقعیت ممتاز خود از نظر نظامی در جنبش خلق کرد، و از طریق مذاکرات پنهانی موضع خویش را مستحکم نموده و با مشغول کردن خلق کرد به یک خود مختاری اعطایی از بالا، جنبش خلق کرد را از رهسپار شدن به جبهه انقلابی ضد استثمار باز دارد. بنابراین حفظ موقعیت برتر نظامی و گسترش قلمرو حرکت نظامی حزب دموکرات در این چارچوب باید تعبیر شود. فرمیسم حزب دموکرات در صورتی در جنبش خلق کرد از کار کرد موثر برخوردار میگردد که این حزب بتواند بنیه و مقام نظامی خود را در جنبش مذکور در سطح فعلی اش حفظ نموده و آنرا پی در پی گسترش دهد. بدین علت است که تحکیم موقعیت نظامی برتر برای این حزب وسیطره نظامی فوق العاد بر تنها قلمرو حرکتش، نقشی کلیدی در تحقق خط مشی فرمیستی آن ایفا مینماید.

حزب دموکرات روابط سیاسی خود را با سایر گروههای فعال در کردستان بنا بر منافع همین خط مشی فرمیستی و مطابق نیاز مندیهای اصلی گسترش قلمرو حرکت نظامی اش تنظیم مینماید. متقابلاً مبارزه مسلحانه ای کسسه گروههای غیر بومی در کردستان پیاده میکنند، بخاطر خصلت دفاع از خود این مبارزه و فقدان جوهر تعرضی در آن، تاثیر قابل توجهی بر روند کلی جنبش خلق کرد نداشته و در بهترین حالت بر بقاء پاسیویستی این گروهها سرپوش میگذارد. تدافعی بودن مبارزه مسلحانه جریانهای غیر بومی از یکطرف و سیطره ناسیونالیسم غیر انقلابی بر جنبش خلق کرد از طرف دیگر راه رشد و گسترش نیروهای سیاسی غیر محلی در کردستان را مسدود کرده است.



اما در این چارچوب که بیان شد، حزب دموکرات نمیتواند مناسبات خود را با یک جریان سیاسی بومی در کردستان برقرار نماید، اگر چه این جریان هم متکی به شیوه دفاع از خود مسلحانه باشد. زیرا اگر حضور ناسیونالیسم غیر انقلابی بر جنبش خلق کرد مانعی بر سر راه رشد عناصر سوسیالیستی و در نتیجه تحکیم موقعیت حزب دموکرات است، متقابلاً این آنتی تزی را در درون خود نیز می پروراند که به هر جریان سیاسی بومی دیگری، در کنار حزب دموکرات پر و بال داده و نفوذ سیاسی و نظامی آنرا در ظرف کوتاه مدت به سطحی توده ای و وسیع برساند. بعبارت دیگر حزب دموکرات با دامن زدن به ایدئولوژی ناسیونالیستی تنها موقعیت سیاسی خویش را در کردستان تحکیم نمی بخشد بلکه همزمان با آن زمینه پرورش و توسعه هر نیروی سیاسی محلی دیگری را که مثل وی "سازمانی کردستانی" باشد نیز فراهم مینماید. بدین علت است که ما می بینیم کومله در عرض مدتی نسبتاً کوتاه تبدیل بسه نیروی دوم در کردستان میشود. کومله در گاهواره ای بزرگ شد که حزب دموکرات با دست خود آنرا بحرکت درآ ورده بود. در چنین شرایطی، مناسبات نیروهای سیاسی محلی طبیعی است که بر بستر همین ناسیونالیسم تنظیم بشود و کسب هژمونی در جنبش خلق کرد با شیوه و وسایل غیر انقلابی ما بین حزب دموکرات و کومله به منصفه عمل درآید.

ماهیت جنگ حزب دموکرات با کومله بر این مبنا که بیان شد قابل تشخیص است.

حزب دموکرات دارای جهان بینی بورژوایی بوده و مدافع مالکیت خصوصی و بقاء روابط بورژوایی در جامعه میباشد. قبول استقرار سوسیالیسم و حکومت کارگری بعنوان یک ضرورت تاریخی اجتناب ناپذیر در ایران، خارج از جهان بینی حاکم بر این حزب است. حزب دموکرات نمیتواند با استقرار دموکراسی انقلابی در کردستان موافق باشد. عملکردهای

این حزب در رابطه با گروه‌های سیاسی در کردستان بکرات ضدیت وی را با استقرار دموکراسی انقلابی در کردستان ثابت کرده اند. حزب دموکرات بخاطر سابقه دیرینه اش و تکیه اش بر ناسیونالیسم کرد از پایگاه اجتماعی نسبتاً وسیعی در کردستان برخوردار است.

از خرده بورژوازی مرفه شهری و تجار محلی تا خرده مالکان و دهقانان طیفی را تشکیل می‌دهند که هر کدام بشکلی از این حزب طرفداری میکنند.

لیکن حزب دموکرات با وجود انحرافات اساسی، مادام که علیه استقرار ظالمانه قدرت نظامی دولت امپریالیستی می‌جنگد و بخشی از مبارزه مسلحانه خلق کرد را علیه ارتش و سپاه پاسداران ضد خلقی رهبری میکند جزو نیروهای درون خلق است. روش برخورد با این حزب باید بر اساس مبارزه ایدئولوژیک و سیاسی اصولی و انقلابی بوده و روشها متین و اقلیایی چون انتقاد و تبلیغ و کنترل متقابل بکار گرفته شوند از طرف دیگر حزب دموکرات بایستی بر موازین حاکم بر مناسبات سیاسی گروهها احترام گذارده و هیچگونه تفضیعی برای آزادی فعالیت سیاسی و نظامی گروهائیکه در کنار جنبش خلق کرد می‌جنگند، اعمال نکند.

ماهیت جنگ کومله با حزب دموکرات چیست؟

ادبیات سیاسی کومله در گذشته و تا قبل از ۲۵ آبانماه ۶۲، یعنی تا تاریخ شبیخون نظامی حزب دموکرات به کومله نشان می‌دهند که وی سیاست مشخص و مدونی (حداقل در سطح بیرونی) در برخورد به حزب دموکرات در دست نداشت تبلیغاتی که امروزه کومله علیه حزب دموکرات سازمان میدهد، تا پیش از اوجگیری و شدت یافتن تضاد ایندو جریان قابل رویت نبود. کومله اگر چه حزب دموکرات را یک نیروی بورژوایی تحلیل میکرد ولی مبارزه با این نیروی بورژوایی را در موقعی ضروری بشمار آورد که از سوی آن مورد تجاوز نظامی واقع شد. بدین ترتیب تمام محتسوی و علت جنگ کومله با حزب دموکرات در این نکته خلاصه میشود که وی ضرورت جنگ با حزب دموکرات را نه همچون یک مبارزه طبقاتی با یک نیروی بورژوایی، بلکه بمنظور دفاع از حریم تشکیلات خود اتخاذ کرد. بدین لحاظ است که برخلاف لفافه های تئوریک که کومله اکنون تلاش دارد بر روی جنگ خود با حزب دموکرات بپوشاند، جنگ کومله با حزب دموکرات، جنگی نبود که وی آنرا از درون تحلیل و تبیین وظایف مبارزاتی اش علیه یک نیروی بورژوایی اخذ نماید، بلکه دقیقاً جنگی است که در ادامه سیاستهای سکتاریستی و پینش خود محور بینانه این جریان در کردستان بروز کرده است. تئوری های مستعمل کومله راجع به انقلاب و جامعه ایران مینا و سرچشمه انحرافات سیاسی - عملی این جریان در جنبش خلق کرد است. کومله قادر نیست علم مارکسیسم - لنینیسم را در شرایط ایران به شیوه ای خلاق و دیالکتیکی بکار بندد. دکماتیسم در پراتیک این جریان و نقطه نظراتش، آشکارا بصورت الگو سازی از انقلابات جوامع دیگر و پیاده کردن خشک و کتابی احکام جداگانه مارکسیسم جلوه گر میشود. کومله در آنجا که میخواهد به تفسیر محیط و پیرامون خویش بپردازد و بر این اساس ساختار خط مشی و وظایف خود را معلوم نماید، بجای کاربرد اسلیم مارکسیستی تحلیل مشخص از واقعیت مشخص، صرفاً به معلومات عمومی خود از مارکسیسم تکیه میکند و تجارب انقلابی کشورهای چون روسیه را بنحوی مکانیکی بر شرایط ایران پیاده میسازد. در فرهنگ سیاسی کومله شناخت از واقعیت موجود و آزمون آن در پراتیک اساساً هیچ بها و اهمیتی ندارد. باین جهت است که وی به سادگی و بی تفاوتی تاکتیکهایی میبرد که بهیچ عنوان در مسیر تکامل انقلاب ایران نبوده و نادرستی های بارها توسط سایر نیروهای اپورتونیستی تجربه شده است. و آنجا که کومله به قصد تغییر محیط مبادرت به پیاده کردن روشهای سکتاریستی تاکتیک هایش نمینماید، عملاً در دایره بی سرانجام خرده کاری و دنباله روی از مبارزات توده ها محو میگردد. باین جهت جنگ کومله با حزب دموکرات صرفاً نتیجه غیر قابل احتراز تداوم همین سیاست و انحرافات سکتاریستی دکماتیستیست که به مسائل جنبش خلق کرد میبازد و در زمینه روابط و مبارزه گروهی ای که کومله با سایر نیروهای

سیاسی و در رأس همه با حزب دموکرات بعنوان يك سازمان محلی برقرار میکند ، به اعماق سکتاریسمی کشیده میشود که زائیده اجتناب ناپذیر شیوه نگرش دکماتیستی اش به مسائل جنبش است . تحلیل‌های استقرایی کومله از اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران و عدم درک صحیح و واقعی وی از صف بندی‌های طبقاتی جامعه و غلط‌بینی به بحث‌های انتزاعی و بیگانه با جوهر مشخص مارکسیسم در باره نیروهای سیاسی و برداشت صوری از محتوی و جهت مبارزه طبقاتی در ایران باعث میگردد که وی نتواند به روابط خود با سازمانها و جریانات سیاسی در ایران محتوی زنده و متناسب با تکامل عینی جنبش خلق کرد و انقلاب ببخشد . تحلیل طبقاتی کومله از نیروهای سیاسی نه بر مبنای واقعیت عینی جایگاه طبقاتی این نیروها در مبارزه و نقشی که میتوانند در راستای تکامل انقلاب بر عهده بگیرند ، بلکه مطابق نیازها و اهداف خاص تشکیلاتی این جریان تنظیم شده و الگوی مستعملی است از آرایش طبقاتی جوامع کلاسیک سرمایه داری . این نگرش غیر دیالکتیکی کومله به طبقات ، نیروهای سیاسی و مبارزه طبقاتی ما بین آنها بناگزیسر وی را از درک محتوی رادیکال شونده مبارزه طبقاتی و سیر تجزیه شونده طبقات در طی پروسه ای مشخص ناتوان ساخته و وی را به برخورد‌های نامتناسب با جریانات و گروه‌های سیاسی میکشاند . بر اساس دیدگاه عاریتی کومله ، هر نیروی سیاسی که بیشتر و بلندتر از انقلاب سوسیالیستی حرف بزند ، بهمان درجه پرولتری تر است ! این معیار شناخت وی از جریانات سیاسی جامعه ایران است و نتیجه ایست از دکماتیسم وی . کومله قادر به درک مراحل گوناگون پروسه انقلاب ایران و تغییر و تحولات طبقاتی جامعه نیست و به ترتیبی به موضع گیری در قبال نیروهای سیاسی می پردازد که هیچگونه تناسب منطقی ای با وضعیت کنونی مبارزه طبقاتی در ایران ندارد . بهمین لحاظ است که در شرایط خاصی مثل کردستان و در رابطه با دو نیروی عمده این منطقه بطور مشخص ، خیلی زود اینگونه موضع گیری‌های سکتاریستی و چپ روانه کومله روابط سیاسی متقابل ما بین این دو گروه را منقبض کرده و به آن شدت وحدت‌بسی فرقه گرایانه میبخشد .

رفع نقاط ضعف اساسی جنبش خلق کرد نیاز به اتخاذ راه‌های انقلابی مطابق با گسترش و تکامل جنگ توده ای طولانی در ایران دارد . این نقاط ضعف با شیوه های عملی ماهیتا تدافعی و دامن زدن به ناسیونالیسم غیر انقلابی عمیق تر خواهد شد . تامین رهبری پرولتری بر جنبش خلق کرد و زدن پیوند عینی بین این جنبش و مبارزات سراسری توده ها با طریقت نظری و عملی ای که کومله به آن مجهز است هرگز دست یافتنی نیست . در واقع کومله این کمبودها را بر روی کاغذ و در دنیای فانتزیهای خود برطرف میسازد و به روش پیوسیده تبعیضی جریانات اپورتونیستی ، خارج از متن مبارزه طبقاتی فعال ، بخود لقب رهبری پرولتری مرحمت میفرماید . این خط مشی کومله نه تنها ضعف‌های جنبش خلق کرد را برطرف نمیسازد ، بلکه بصورتی دیگر این ضعفها را تشدید و تقویت هم مینماید .

اما در رابطه با علل ماهوی جنگ کومله با حزب دموکرات علاوه بر این عوامل اساسی بایستی بطور مشخص یکسری فاکتورهای دیگری را که مستقیما منتج از دیدگاه دکماتیستی کومله هستند نیز دخالت داد . همانطور که اشاره کردیم علت اساسی و زیربنایی جنگ کومله با حزب دموکرات در ناتوانی وی از تامین هژمونی پرولتری بر جنبش خلق کرد به شیوه ای انقلابی و در کانالی هم راستا با تکامل انقلاب ایران است . کومله بعنوان يك جریان منحرف از مارکسیسم - لنینیسم قادر به تامین هژمونی پرولتری بر جنبش خلق کرد نیست ، این ضعف بنیادی در کنار تمایلات عملی فرقه - گرایانه کومله ، وی را به کسب هژمونی بر جنبش خلق کرد بطرق غیر اصولی هدایت میکند . دفاع از خود مسلحانسه کومله در کردستان و نیز زمینه ناسیونالیسم غیر انقلابی ای که وی بر روی آن رشد نموده است ، موه لفه های عملی و نظری ای هستند که از برآیند شان ، کومله میخواهد به نیروی اول کردستان تبدیل شود . مبارزه صرفا تدافعی کومله و عدم انطباق آن با قانونمندیهای تکامل انقلاب ایران ، شعاع عمل این جریان را بسته و محدود میکند و به تخصصیاد سیاسی اش با يك جریان سیاسی محلی دیگر حدت و جهتی متباین با جهت ارتقاء جنبش خلق کرد میبخشد .

بعلاوه مبارزه سیاسی - ایدئولوژیک کومله با نیروهای سیاسی دیگر و خصوصا حزب دموکرات در این رابطه درخور اهمیت است . مضمون مبارزه سیاسی کومله با سایر گروهها که متاثر از خط مشی وی میباشد ، همه چیز را فرقدنرانه

تفسیر میکنند. بدین ترتیب محتوی پراتیک کومله در کردستان در خدمت کسب قدرت و هژمونی در کردستان و ایزوله کردن رقبای سیاسی به شیوه ای غیر انقلابی و متضاد با منافع جنبش خلق کرد تبیین میشود. دیدگاه دگماتیستی کومله در خدمت تحقق سکتاریسم وی است و سکتاریسم آن در خدمت اشاعه دگماتیسم اش میباشد. بطور خلاصه جنگ کومله با حزب دموکرات جنگی نیست که وی ضرورت عینی آنرا از درون یک تحلیل عمیقاً مارکسیستی در باره گروه‌های سیاسی و مبارزه طبقاتی آنان بدست آورده باشد. بلکه جنگی است که بر اثر تقابلهای سیاست ماهیتاً یکسان کومله با سیاست حزب دموکرات بر سر توسعه منطقه نفوذ در کردستان گسترش یافته است. در همین جاست که مناقشع گروهی دو طرف جنگ بر منافع جنبش خلق کرد و مصالح انقلاب ضد امپریالیستی ایران مقدم شمرده میشود و حتی بجای آنها به اذهان عمومی جنبش حقه میگردد.

کومله بعنوان یکی از دو نیروی عمده بومی در کردستان که در شرایط پس از قیام ۲۲ بهمن شروع به رشد نمود، سازمانی است عمدتاً روشنفکری - دهقانی که ظاهراً دعوی کمونیسم دارد. ایدئولوژی ادعایی آن مارکسیسم - لنینیسم است در حالیکه در عمل اکونومیسم چپ را نمایندگی میکند. ادعای رهبری پرولتری دارد اما از بسیج اجتماعی پرولتاریا عاجز است. دگماتیسم راهنمای ایدئولوژیک وی است و اکونومیسم چپ گرا دستور العمل پراتیک اش میباشد.

وفاداری به ناسیونالیسم غیر انقلابی بر تابلوی کومله بعنوان شهروند کرد ثبت شده است. ناسیونالیسمی که کومله عملاً در جنبش خلق کرد پیاده میکند آن روی سکه ناسیونالیسم حزب دموکرات است. توضیح کلیشه ای مسائل انقلاب، پیاده کردن دگماتیسم در مبارزه ایدئولوژیک، عکس برداری از قانونمندیهای نظامات جوامع سرمایه داری متروپسل و انطباق قالبی آنها بر شرایط ایران، برخورد تنگ نظرانه و فرقه گرایانه به نیروهای سیاسی و منفعت طلبی گروهی اینها هستند مشخصات برجسته ایدئولوژی و پراتیک کومله. جنگ طلبی کومله با حزب دموکرات نتیجه گریسز ناپذیر این ایدئولوژی ناسیونالیستی غیر انقلابی و تداوم احتراز ناپذیر خط مشی و سیاست اپورتونیستی کومله میباشد. کومله دعوی رهبری پرولتری جنبش خلق کرد را میکند در آثار این جریان میتوان خواند که کمونیست یعنی کومله و الباقی هم "چپ". ولی کومله هم بمانند تمام جر بیانات فسیل شده اپورتونیست قادر نیست با رهبری کردن طبقه کارگر ایران در ابعاد اجتماعی (و حتی بعد ناحیه ای) این دعوی خود را در عمل و به عینه به اثبات رساند. ماهیت جنگ کومله با حزب دموکرات عبارتست از تصادم سیاست هژمونی طلبانه یک نیروی خرده بورژوازی شبه رادیکال با سیاست برتری طلبانه یک نیروی خرده بورژوازی راست.

نتیجه گیری

جنگ حزب دموکرات و کومله از سوی هر دو طرف، جنگی است اساساً متناهی با منافع جنبش خلق کرد و متخالف با سیر تکامل انقلاب ایران. جنگ حزب دموکرات و کومله نه یک مبارزه طبقاتی حاد بین دو نیروی متخاصم بورژوازی و پرولتاریا، بلکه نزاع گروهی دو قشر از خرده بورژوازی ناسیونالیست کرد میباشد. این جنگ از سوی هر دو طرف جنگی است فرقه گرایانه و برتری طلبانه که برای کسب منافع قشری طرفین جنگ دامن زده میشود و از اینرو جنگی است محکوم، غیر عادلانه و غیر انقلابی.

جنگ حزب دموکرات و کومله باعث تعمیق گرایش ناسیونالیستی غیر انقلابی، جدا افتادن بیشتر و عمیق تر جنبش خلق کرد از مبارزات سایر خلقهای ایران، تضعیف موقعیت نیروهای انقلابی و رشد روحیه یاس و نا امیدی در بین روشنفکران انقلابی، کارگران و دهقانان و زحمتکشان ایران میگردد. این جنگ مانع برگی بر سر راه سبند مبارزات خلق کرد با مبارزه ضد امپریالیستی سراسری است و بدین مناسبت بایستی با قاطعیت از طرف نیروی انقلابی محکوم و طرد شود. مارکسیسم آموزش میدهد جنگی که با مصالح مبارزه طبقاتی پرولتاریا سازش داشته باشد، جنگی که به استثمار شدگان فرصت و امکان مسلح شدن را در برابر بورژوازی حاکمه بدهد، جنگی که زمینه جهش انقلابی پرولتاریا و خلقهای زحمتکش را از نظر مادی و معنوی فراهم کند، جنگی که باعث تداوم و اعتلاء روحیه و شور

مسائلی درباره نزدیره (*)

اثر : ویلیام . جی . پومروی

ترجمه از : مسعود احمدزاده

رئیس دیره، جایی در کتاب "انقلاب در انقلاب؟" نویسندگان مونثلی ریو بورا باین دلیل مورد انتقاد قرار می‌دهد که میکوشند مفاهیم استراتژیک جنگ انقلابی در امریکای لاتین را از روی میل، یعنی بدون متکی کردن آن مفاهیم بر مجموعه‌ای از اطلاعات تاکتیکی، فرمول بندی کنند. بنظر من، دیره با ساختن دکترینی مبتنی بر تجارب تاکتیکی بسیار اندک، - اگر از درك غلط تجاربی که کار خود را بر آن متکی میکند حرفی ننمیزد - خود خطائی در حد همین خطا مرتکب شده است.

در حقیقت دیره بتعریفی که خود از نیروی چریکی کوبا تحت رهبری کاسترو بدست می‌دهد، اعتماد کلی میکند. رهبری مبارزه کوبا، بدون تردید، نمونه برجسته‌ای از رهبری انقلابی است که از آن درسهای بسیاری میتوان گرفت. لیکن، ضرورتاً آنرا باید در متن شرائط کوبا که خصوصیت و تما میثان برای موفقیت مبارزه لازم بود، مورد توجه قرار داد.

یکی از مشخصات موقعیت کوبا که دیره و بسیاری دیگر مایلند آنرا نادیده بگیرند و یا از آن غفلت کنند، زمینه تجربی سازمانی و مبارزه توده‌ای خلقی کوبا می‌باشد. ارورومینه که فیدل در کوهستانهای آن مستقر شد، و مرکز آن شهر سانتا-گود و کوبا، که او از آن بصورت پایگاه ذخیره خود استفاده میکرد، از محلهائی بودند که کار سازمانی توده‌ای مدتها پیش در آنها وجود داشت و مردم با نهضت‌های انقلابی آشنائی داشتند. فی المثل: سازمان کمونیستی در آنجا نظیر سایر مناطق کوبا قبلاً صورت گرفته بود. نیروی چریکی‌ئی که در کوبا کار میکرد می‌توانست بر این موقعیت اتکاء کند.

در صفحه ۱۱۳ "انقلاب در انقلاب؟" دیره نامه‌ای از فیدل بتاريخ ۲۱ ژوئیه ۱۹۵۷ به، فرانک بیز را نقل میکند، که در آن تعجب خود را از نوع کمکی که دهقانان به نیروهای او کرده‌اند، ابراز میدارد: "چه کسی آنها را باین نحو شگفت‌آور سازمان داده؟ از کجا آنها این توانائی، زیرکی، شجاعت، از خود گذشتگی را کسب کرده‌اند؟ هیچکس نمی‌داند! این تقریباً يك راز است! آنها خود را شخصاً و بطور خود بخودی، سازمان میدهند!" آن راز این حقیقت را تبیین میکند که دهقانان و کارگران کوبا با فعالیت سازمانی بیگانه نبودند.

کل این مسئله تجربه و مبارزه سازمانی و توده‌ای حلقه مفقود زنجیر تئوری دیره است. همراه با آن، همچنین مسئله نقش حزب سیاسی در کمک به ادامه این تجربه بخلق، هم قبل و هم در حین مبارزه انقلابی، چه مسلحانه، چه غیر آن، مورد غفلت قرار میگیرد. نظیر دیره (که وقتی کتابش را می‌نوشت، تجربه‌اش غیر مستقیم بود) من نیز کار خود را بر تجربه

(*)

ویلیام پومروی، نقش فعال در نهضت هوک فیلیپین داشت. در سال ۱۹۵۲ در نبرد دستگیر شد و به حبس ابد محکوم گردید و پس از ده سال زندانی بودن در فیلیپین بخشوده شد. اکنون (۱۹۶۸ م) در لندن زندگی میکند.

مترجم

محدودی که در طی شرکت در یک مبارزه مسلحانه چریکی در فیلیپین کسب کردیم، متکی می‌کنیم. عقاید من نه بشکل دکتورین، بلکه بصورت یک تجربه ارائه میشود که باید هنگام فرمول بندی اصول مبارزه انقلابی با بسیاری دیگر در نظر گرفته شود.

نیروی انقلابی معروف به نهضت هوک، در فیلیپین نهضتی با رهبری حزبی بود. اگر دقیق سخن گوئیم Hukbong Mapagpalaya Ng Bayan ارتش آزاد بیخشم ملی (یک سازمان مسلح بود که موجودیتی جدا از حزب داشت).

اگر چه هر دو، با دستوراتی که از یک منبع حزبی میرسید، بطور متقابل بهم وابسته بودند. این ارتش که در دوران اشغال کشور بوسیله ژاپنی‌ها در جنگ دوم جهانی (در آن هنگام Hukbo Ng Bayan Laban Sa Hapon یا ارتش کشور بر علیه ژاپن خوانده می‌شد) بوجود آمد، برای استقرار در میان خلق، در دهات و شهرها، از شکل کلاسیک پیروی کرد. این ارتش بر اساس اتحادیه‌های دهقانی قبل از جنگ در استانهای لوزون مرکزی بنا شد. و اساساً تمام کادرهای نظامی آن، نظیر بسیاری از کادرهای حزب، از این سازمانها پدید آمدند. بدون چنین زمینه‌ای نمیتوانست یک نیروی چریکی بوجود آید، این حقیقتی است که توسط طبیعت بسیاری از دسته‌های چریکی دیگر نیز ثابت شد که در فیلیپین در حین جنگ پدید آمدند و تحت رهبری ارتش منظم آمریکا و یا فیلیپین قرار داشتند و خود را، اغلب بنحوی نیمه راهزنانه، و بدون آنکه سازمانی داشته باشند، بمرم تحمیل کرده بودند. در این نکته است که تجربه فیلیپین، میزان وسیعی، سزاوار است در پرتو تجربه در نظر آورده شود، زیرا جنبه‌های معینی از اصول او را بمنضمه ظهور می‌رساند. نیروی مسلح، یعنی هوک، بصورت وسیله‌ای برای انتشار نهضت بکار میرفت. نیروهای گسترش، شبیه ستونهایی که چاه گوارا و دبره از آن طرفداری میکنند، مرکب از سی تا شصت مرد و چند زن از راهبای کوهستانی بسه سایر استانها اعزام میشدند، که در آنجا پایگاه، یعنی مناطقی که توده‌ها را میشد برای حمایت نهضت در آن جمع کرد، ایجاد کنند. مفهوم "تبلیغات متعاقب عمل"، این اعتماد که حمله نظامی بر دشمن، بر پادگانها و پاسگاهها راه سهل و ساده جلب توده‌ها بجانب ما بود، نیز تکامل یافت. در واقع این اعتماد وجود داشت که صرف حضور نیروهای مسلح ما در یک محل، کسبه ارتشهای حکومت یا مالکان زمین را بمبارزه مسلحانه می‌خواند، در جلب حمایت توده بسه جانب ما موثر است.

این روش، نارسائیهای خود را هم نشان داد: این روش باعث شد که حکومت نیروهای مسلح خود را افزایش دهد و آنها را در همان مناطق مستقر سازد که در دراز مدت تاثیر سربازهای ما را از بین می‌برد. "تبلیغات متعاقب عمل" را بطور معکوس نیز می‌توان دید، مثلاً، هنگامیکه دسته‌های کوچک حکومت پیروزی‌های نابود کننده بزرگ واحد چریک بدست می‌آورند، که اغلب هم روی میداد.

تنها در جائیکه توده‌های اندکی تجربه سازمانی داشتند، نیروهای ما قادر بودند برای مدت طولانی مستقر شوند، از این جمله است در استان لاگونا، که قبل از جنگ در آنجا نهضت ساک دال (نهضت ناسیونالیستی مسیحی کسه در سال ۱۹۳۵ شورش ناگامی بپا کرد) نیرومند بودند و در آنجا اتحادیه‌های کارگری در صنایع نارگیل فعال بودند. در حالیکه یک نیروی مسلح در جزیره نگروس - که در آنجا هرگز فعالیت سازمانی وجود نداشته است -، بمجرد تشکیل برچیده میشد. در مناطق دیگر که توده‌ها برای کمک به چریکها آماده نبودند، عناصر لومین از نوع نیمه راهزن (معمولاً یاغیان اجتماعی بدوی) بزور وارد صفوف چریک می‌شدند. بعضی از اینها با انقلابیون واقعی تبدیل میشدند، لیکن دیگران از آن می‌بیریدند و خسارت بزرگی وارد می‌ساختند. این نوع اتفاقات بهنگام کوشش جهت گسترش مبارزه ای رخ می‌دهد که فقط تعداد بسیار اندکی از انقلابیون "خالص" دارای عالیترین آرمانها، بدان جلب میشوند، در سپاهی از این قبیل نهضت را متقاعد کرد که مطلقاً ضروری است که پایگاه توده‌ای متشکل و از جهت سیاسی آگاه در کنار نیروی مسلح ساخته شود. مناطق آزاد بوجود نیامدند (این ایده بمثابه ایده‌ای غیر واقعی رد شد). مفهوم "دعای خود" دهقانی ها بزرگ بکار نرفت و مورد توجه قرار نگرفت. آنچه با موفقیت در راه آن تلاش شد، یک پایگاه توده‌ای بر زمین بود که بتواند در مناطقی که بسختی تحت سیطره نظامی دشمن بود، عمل کند. بنابراین، در مورد فیلیپین چریکهای مسلح نه بعنوان نیروی سازمان دهنده سیاسی بلکه بعنوان واحد های جنگنده نهضت بطور کلی، در نظر بودند. تمام نیروهای

گسترش میبایست با خود يك واحد حزبی از کادرهای سیاسی داشته باشند که وظیفه سازمان دادن دهات و شهرها را بر عهده بگیرند - اینها سرباز نبودند، ولی دائما با خود حداقل يك اسلحه کمری داشتند و آماده بودند از خود دفاع کنند، وارد وگاهها یا ستادهای متحرکی که آنها در صدد بودند در مناطق گسترش ایجاد کنند، غیر از اردوگاههای نظامی بود - هرچند که آنها يك واحد تأمیناتی وابسته بخود داشتند - گاهی واحدهای مسلح، دهات را محاصره میکردند و وارد آنها میشدند و متینگهای تبلیغاتی برگزار می کردند، ولی این کادرهای سیاسی بودند که مسئولیت برقرار ساختن و گسترش تماسها، آموزش کانون، و وسعت بخشیدن آنها در هر جا که ممکن بود تا سطح کاملا متشکل ده، بعهدہ داشتند - (این امر بدیهی شد که بهترین حفاظ در مقابل جاسوسان، ده کاملا مشکلی بود که سکنه آن برای حفاظت خود و نیز برای حفاظت ما، در مقابل چنین عناصری هوشیار بودند و هرگاه شناخته می شدند آنها را نابود میکردند)

در حقیقت اهمیت کادرهای سیاسی، که بعنوان جزئی از نهضت چریکی کار میکنند، بهترین نحوی در شرایط گسترش نظیر آن شرایطی که در آن دیره نیروی مسلح را بعنوان "نطفه حزب" در نظر می آورد، مشاهده میشود - یکی از صفات ضروری ساختمان يك نهضت انقلابی، در يك منطقه نو یا منطقه گسترش، عبارتست از نشو و نماي کادرها و قوا از خود منطقه - مادام که این کار انجام نشده، نیروی گسترش، يك عنصر بیگانه است - در فیلیپین این يك امر بسیار ضروری بود، زیرا زبانها، اقتصادها و عادات از ناحیه ای بناحیه دیگر و حتی از استانی باستان دیگر بشدت تفاوت میکرد - (خصوصیات منطقه ای از این قبیل در اکثر کشورها دیده میشوند، و افرادی که بیک ناحیه معین تعلق ندارند در آن - بسیار بیگانه اند) - در فراهم کردن افراد برای نیروی مسلح البته اقدام میشد لیکن گام اول ایجاد مدارس سیاسی و یا دوره های مطالعه جهت تربیت رهبران محلی بود، و تجربه نشان داد که این کار توسط افرادی در سازمان حزبی که برای چنین کارهایی تربیت شده بود نسد، نمیتوانست بخوبی انجام گیرد - دیره بطور ضمنی، متذکر میشود که بعد از آنکه چریکها وارد يك ده میشوند و آنها ترك میکنند، سلولها باید ایجاد شوند، لکن چه کسی باید کار سازمان دادن، - هدایت، رهبری و رشد دادن صمورانه این مردم بی تجربه را انجام دهد؟ ما دریافتیم که این باید توسط کادرهای حزبی، که برای این منظور تربیت شده اند، انجام گیرد - (اتفاقا، کادرهایی که تجربه های بسیاری در اتحادیه های کارگری شهری داشتند، در اینجا عالی کار میکردند -) دیره هنگام گسترش دادن نظر اصلی خود که نیروی چریکی باید "نطفه حزب" باشد تا حد قرار دادن آن بر اساس بیولوژیک پیش میرود و میگوید که: "استعداد جسمی شرط اولیه هرگونه استعداد دیگری است" - در تجربه فیلیپین، بطور کلی، اعضاء نیروهای مسلح هوک، با آنکه جوان و قوی بودند، از جهت سیاسی، از کسانی که بعنوان کادرهای حزبی کار سیاسی میکردند، رشد کمتری داشتند - این آن چیزی نبود که ما میخواستیم - کوششهایی بعمل آمد که به نیروهای مسلح هوک تعلیم سیاسی داده شود، و بهترین کادرهای نظامی به مدارس سیاسی فرستاده شدند - لیکن، نهضت فیلیپین میبایست با این وضع که بسیاری از جوانانی که برانندگی جسمی داشتند و بان علحق شدند و مجذوب ماجراجویی درگیریها و خرسندیهای جسمی آن شده بودند، مبارزه کند - بسیاری از بهترین جنگجویان و آنها که بیشتر از همه در بکار بردن اسلحه، مهارت داشتند، هنگامیکه نوبت به کتاب و جلسات مطالعه میرسید، از همه بی انضباط تر بودند - بعلاوه، شرایط طاقت فرسای زندگی جنگی چریکی، با دورانیهای مکرر گرسنگی و خستگی، فرصت کمی برای تعلیم سیاسی باقی میگذاشت - تنها در مناطق پایگاهی کاملا مستقر شده بود که تا حدی این کار ممکن بود، ولی این آن چیزی نیست که دیره درباره اش صحبت میکند - تا جائیکه کادرهای سالخورده، که دیره آنها را کاملا از نهضت چریکی بیرون میریزد، باید گفت که بسیاری از آنها در سنین پنجاه و معدودی حتی در سنین ۶۰ سالگی بودند که بسائقه اعتقاد و اراده انقلابی، کار میکردند - اینها در مقابل سختیهای زندگی چریکی هوک خالصی بهتر از بسیاری از اعضاء جوان و از جهت سیاسی نابالغ، مقاومت میکردند -

نهضت هوک همچنین با مسئله خطری که در تماسهای چریکها با مردم بطور کلی (که ما آنها را "شخصی ها" مینامیدیم) وجود دارد، آشنا بود - البته رای مردم هم نظیر چریکها، خطراتی وجود داشت - ولی هیچ مبارزانی

بدون خطر نیست.

چنانچه ما مشاهده کردیم، در هنگام برخورد با این خطرها و تعقیبی که همراه آن میرسید، مردم برای سازمان و مبارزه تجربه کسب می‌کردند. در نظر ما، مبارزه تنها وقتی معنای واقعی می‌گرفت که بمبارزه تمام خلق تبدیل میشد. و در مورد خطر باید گفت، که در فیلیپین مبارزه چریکی مسلحانه برای کادرها در شهرهای بزرگ و کوچک اشکالات بیشتری ایجاد کرده تا در دهه‌ها، در ده‌آدم حس می‌کرد که حداقل محافظ مسلح و فرصت جنگیدن دارد. ایجاد مبارزه مسلحانه، چه در مناطق روستائی و چه در غیر آن، فعالیتها و دستگا‌ه‌های سرکوبی کل دولت را، تحریک میکند. امپریالیستها و همدستانش در فیلیپین از آشوب مسلحانه استفاده کردند و اتحادیه‌های کارگری و سایر سازمانهای قانونی را، با یا بدون آماده‌ای دال بر همکاری محرمانه با چریکها، درهم شکستند. بدین ترتیب، "گنجره سازمانهای کار" در اوایل ۱۹۵۱ غیر قانونی شناخته شد و رهبران آن بدون دلیل زندانی شدند. تا آنکه سرانجام "دادگاه عالی" در ۱۹۶۶ اعلام کرد که رهبران آن بیگناه هستند (و سرکوبک‌س - ک، غیر قانونی بوده است). بسیاری از کادرها که مأمور اقامت در شهرها بوده، تمایل داشتند که در آنجا کار کنند، مجبور شدند که از شهر خارج شوند و بی‌احد‌های سیاسی یا نظامی چریکها بی‌یونند. کارگر ماهری که در شهر بطور زیرزمینی کار میکرد در چشم ما ارزشی معادل بالاترین مردان تنگ‌دست داشت، و لطماتی که بیش از هر چیز احساس میکردیم، مواردی بود که این کادرها دستگیر و یا کشته میشدند.

در تجربه فیلیپین موارد دیگری هم وجود دارد که بحث در باره شان مفید میباشد. در یکی از مقالات قبلی مونثلی ریویو (سپتامبر ۱۹۶۲) من در مورد دلائل شکست مبارزه مسلحانه هوک مطلبی نوشتم. من احساس میکنم، هیچ يك از آنها، در مجموع بساخت و طرح سازمان نهضت بطوریکه در اینجا تشریح کرده‌ام، مربوط نمیشود. شکست بدوا در مناطق گسترشی روی داد که در آنجا پایگاه‌های توده‌ای فرصت نیافته بودند تا بمعنای انقلابی کلمه، بالغ شوند. در اینجا منفرد ساختن و نابود کردن واحدهای هوک از همه جا آسانتر بود، و وقتی اینها (معمولا قسمت اعظم نیروهای گسترش از نواحی دیگر بودند) نابود شدند، منطقه جدید در موقعیتی نبود که از توده خویش عناصر آگاهی ایجاد کند که نیروهای چریکی را از نو بسازد. آنچه واقع شد این بود که مبارزه تدریجا بی‌پایه توده‌ای اولیه در استانهای "لسوزون مرکزی" کشانیده شد. در آنجا واحدهای مسلح هوک هرگز نابود نشدند و مبارزه باین یا آن شکل تا زمان حاضر مداومت دارد، و مدام از طرف توده‌های که تجربه سازمانی و مبارزاتی کسب کرده‌اند، تجدید میشود. يك عامل جدی را که در طی مبارزه هوک پدید آمد باید متذکر شد. این عامل عبارت بود از این گرایش که نسبت بکادرهای نظامی برجسته معینی از طرف واحدهای ایشان وفاداری شخصی ابراز میشد. آنها خود چنین احترامی را ایجاد نکرده بودند، بلکه این احترام حاصل شهامت و خصوصیات رهبری نظامی آنها بود.

این احترام بیش از آنکه متوجه نهضتی باشد که خود جزئی از آن بودند، متوجه فرماندهان جداگانه بود، در نتیجه نفرات، با وفاداری به همراه این رهبران همچنانکه بعملیات درست کشانده میشدند بعملیات غلط نیز کشانیده شدند. هر جا که راهنمایی حزب سست بود، یا هر کجا که مدارس، کلاسها و تعلیم و تربیت سیاسی عموماً مورد غفلت قرار می‌گرفت، احتمال وقوع این وضع وجود داشت. بعضی از واحدها میبایست منحل میشد و بین سایر دسته‌ها پخش میگردد، چرا که از خود گدشتگی بیشتر باید متوجه اصول و نهضت بطور کلی باشد تا اشخاص.

در جریان مبارزه مسلحانه طولانی مواردی پیش آمد که در آن واحدهای مسلح پیوند خود را با راهنمایی سیاسی حزب از دست دادند، و یا از خود گدشته‌ترین کادرهای نظامی کشته شدند - عامل فرسانیده‌ای که بمنجر از گدشتگی مبارزه شروع بعمل میکند. در نتیجه، تعدادی از موارد جدی راهزنی و نیمه راهزنی روی داد. هر یک از اینها که حزب را به اعمال رهبری و کنترل نبود، نیروهای مسلح هوک بگسیختگی و مسخ شدن کشانده شد. و از شواهد آنست که در این مدت است، تعدادی از اصطلاح فعالیت‌های احیاء شده هوک در فیلیپین ظاهراً این خصالت را دارا هستند.

بقیه در صفحه ۵۶

امکانی برای درك برخی از مباحث مطروحه در جنبش کمونیستی جهانی به خواننده میدهد، بالضرور متضمن درك مواضع ضروری مولف - که مورد بحث است - نیز خواهد بود.

"از جامعه طبقاتی تا کمونیسم" مجموعاً ۱۵ بخش است. در هر بخش نویسندہ بیکی از مقوله های مهم ماتریالیسم تاریخی پرداخته و در آخرین بخش بحث خود را اختصاراً به ماتریالیسم دیالکتیکی داده است. رشد جامعه طبقاتی از دوره ابتدایی تا مرحله امپریالیسم، انقلاب روسیه و مبحث "استالینیسیم"، مبارزه توده ای و استقلال طبقاتی پرولتاریا، دموکراسی بورژوازی و دموکراسی پرولتاری، نمونه هایی از عنوانهای مباحث این اثر هستند.

مترجم در حین برگردان این کتاب، هر جا که توضیح یا تنقیدی را لازم دانسته، در قسمت "حواشی" نکات و اضافاتی را آورده است که این امر خود به جنبش دیالکتیکی مطالعه کتاب افزوده است. همانگونه که مارکسیسم - لنینیسم در فرم تئوریکیش با تکیه بسر درك انتقادی گسترش علوم گذشته در مقیاس تاریخی و جهانی بنا گردید، بهمان طریق نیز باید درك از این جهان - بینی انقلابی با ارجاع و استناد منقدانه به تمامی آثار و تالیفات ممکنه فکری میسر شود. مطالعه انتقادی این کتاب میتواند به تناسب خود، به درك گوشه هایی از مباحث مطروحه در جنبش کمونیستی جهانی روز مساعدت نماید.

"جنگل"

توضیحی بر ترجمه "از جامعه طبقاتی تا کمونیسم" *

از بد و انتشار نشریه "جنگل" امر حصول به مبانی و منابع سیاسی و ایدئولوژیک جنبش کمونیستی جهانی در تمام مدارج و حوزه های تجربیات انقلابی یک بخشش از وظایف ترویجی و آگاهگری ما را بر میگرداند. مسأله همواره ضمن اینکه بمنظور تحقق رساندن امر مذکور - با توجه به اولویت های مسئله - منابع و تالیفات جنبشهای انقلابی جهان و صاحب نظران را در معرض قضاوت خوانندگان خود قرار دادیم همزمان براین مسئله مهم تاکید ورزیده ایم که انجام اینکار تماماً تداخل، تخالف و یا توافقی با مواضع مشخص سیاسی - ایدئولوژیک ما نداشته و مرزبندیهای مشخص دیدگاهی ما بقوت و قطعیت خود باقی است. خط و مشی ما از آغاز "مبارزه مسلحانه هم استراتژی، هم تاکتیک" بوده و کم یا بیش پایبندی ما باین افق فکری نباید با نشر و ترجمه این یا آن منبع و اثر جنبش کمونیستی جهانی (در "جنگل") - داوری بشود.

بر همین مبنا اگر اینک به ترجمه و نشر یکی از آثار آموزشی ارست ماندل دست میآزیم، انتظار داریم که در داخل همین برنامه مورد ملاحظه قرار گیرد. چنانچه این اثر مورد مطالعه دقیقانه و انتقادی قرار بگیرد علاوه بر اینکه

* این اثر از روی نسخه آلمانی منتشره بنام

Von der sozialen Ungleichheit
zur klassenlosen Gesellschaft

ترجمه و تنظیم شده است.

تصحیح يك اشتباه چاپی

در شماره قبل "جنگل" (سال دوم شماره ۵) - صفحه ۴۶ - خط ۲۵ - این عبارت درست است: "۰۰۰ و امروز هم که" مارکسیسم انقلابی "خیال میکند از درون نقد تئوری مبارزه مسلحانه تکامل یافته، ۰۰۰"

* از جامعه طبقاتی تا کمونیسم *

(۱)

از جامعه طبقاتی تا کمونیسم

مقدمه

مورد عمل قرار دهند. بدین سبب بهتر است که از آنچه مستقیم تر قابل اثبات است، حرکت کرد. - نابرابریهای اجتماعی، مبارزه طبقاتی، استثمار سرمایه داری، وقتی تحولات جامعه و تضادهایی که آنرا ویران میکنند روشن شد، آنگاه میتوان بسوی مفاهیم انتزاعی و بنیادی تر دیالکتیک رهسپار شد، همانند منطق عام تضادها و جنبشها.

این نظریه بر تجربیات آموزشی شخصی نگارنده بنا شده است. بطور مسلم تجربیات دیگر میتوانند به نتایجی دیگر منتهی شود. ما آمادگی داریم که به ساخت سنتی-تری از معرفی مارکسیسم رجوع کنیم اگر با اکتفا به تجربیات نشان داده شود که این اندوخته های سنتی به مبارزین کمک میکند که آسانتر از گوهر مارکسیسم بهره ببرند. اما در این لحظه بخود اجازه تردید در این باره را میدهیم.

ارنست مائندل

این اثر مدخلی است بر مارکسیسم، و حاصل تجربیات مطالعاتی نگارنده در طی ۱۵ ساله اخیر میباشد که برای مبارزین جوان با موقعیتهای گوناگون در نظر گرفته شده است. این اثر کوشش میکند بآن نیاز آموزشی که ما بر آن نشان گذاشته ایم و میتواند از این کشور به آن کشور و از این محیط به محیط دیگر تغییر بیابد، پاسخ دهد. و هم چنین این اثر هیچ ادعایی ندارد که بمثابه "مدل" به خدمت گرفته شود.

بخشهای اساسی ماتریالیسم تاریخی، تئوری اقتصاد مارکسیسم، تاریخ جنبش کارگری و مسائل مربوط به استراتژی و تاکتیک جنبش کارگری زمان ما، شامل این اثر میشود. اما شامل نظریه به "اخبار تازه" بغرنج نیز میباشد. بخش راجع به ماتریالیسم دیالکتیکی در آخر کتاب، نه در اول آمده است.

اینکار البته به علت یک "تجدید نظر متدلویک" نیست، بلکه تجربیات تأیید میکنند که: تشریح دیالکتیک چون مدخلی بر مسائل اساسی مارکسیسم، بیشتر برای مطالعه در یک مدرسه کادرسازی مناسبند تا در یک تدریس مقدامتی برای مبارزین. هر قدر که این تئوری را بتوان کنکرت تر بیان کرد، آنگاه مبارزین راحت تر میتوانند آنرا

* توضیح نشریه "جنگل" برای: ترجمه در صفحه

۴۹ درج شده است.

اختلافات طبقاتی و مبارزه طبقاتی در تاریخ

۱. نابرابریهای اجتماعی در جامعه سرمایه‌داری امروز

در بلژیک تقسیم ثروت و قدرت اجتماعی شکلی از یک هرم را دارد. در قاعده هرم یک سوم از شهروندان را می‌یابیم که فقط مالک آنچه بدست می‌آورند، هستند و هر ساله آنها از دست می‌دهند. آنها نمیتوانند چیزی را پس‌انداز کنند یا دارایی ثابتی برای خود کسب کنند. در رأس هرم چهار درصد از شهروندان را داریم که مالک نصف ثروت‌های خصوصی ملت هستند. کمتر از یک درصد بلژیکی‌ها مالک بیش از نیمی از اموال منقول کشور هستند. دو بیست خانواده از اینها شهرکتهای مرکزی بنزرگ را کنترل میکنند که بر تمامی حیات اقتصادی ملت حکمفرما هستند.

در آمریکا کیسیون تحقیق سنا تخمین زده است که کمتر از ۱٪ از خانواده‌های آمریکایی مالک ۸۰٪ درصد از کل سهام شرکت‌های سهامی هستند و ۲٪ از خانواده‌ها مالک بیش از یک پنجم این سهام‌اند. در سوئیس ۲٪ از جمعیت بیش از ۶۷ درصد از دارائی‌های خصوصی را مالک هستند.

اختلافات بین درآمد و دارایی فقط یک حقیقت اقتصادی نیست، بلکه با خودشان اختلافات بین شانس زندگی کردن - نابرابری‌ای قبل از مرگ را نیز حمل میکنند. پیش از جنگ جهانی دوم در بریتانیا میزان مرگ و میر بین کودکان نوزاد خانواده‌های کارگری غیر ماهر، بیش از دو برابر خانواده‌های بورژوازی بود. آمار رسمی در فرانسه در سال ۱۹۵۱ نشان میدهند که از هر یک‌هزار کودک متولد شده در بین متخصصین میزان مرگ و میر نوزادان به ۱/۱۹ متوفی میرسد. ۲۳/۹۰ متوفی بین بورژوازی صنعتی، ۲۸/۲ متوفی مستخدمین بخش تجاری، ۳۴/۵ متوفی بین پیشه‌وران، ۳۶/۴ متوفی بین صنعتکاران، ۴۲/۵ متوفی بین کارگران متخصص، ۴۴/۹ متوفی بین دهقانان و کشاورزان، ۵۱/۹ متوفی بین کارگران نیمه ماهر و ۶۱/۷ متوفی بین کارگران معدن!

ده سال بعد اگر چه میزان مرگ و میر نوزادان در کلیسه

دستجات کاهش پیدا کرد ولی نسبت‌های داده شده عملاً بدون تغییر باقی ماند.

روزنامه محافظه کار بلژیکی للیبیره بلژیکو La Libre Belgique - اخیراً یک تحقیق تکان دهنده در باره تحول زبان نزد کودکان منتشر کرده است. این تحقیق تصدیق میکند که نیمی که اطفال خانواده‌های فقیر اغلب در آن دو ساله اول عمرشان بخاطر "سوء تغذیه" فرهنگی این خانواده‌ها در جامعه طبقاتی به آن دچار میشوند، زمانی اثرات پایداری بخود میگیرد که مسئله توانایی‌شان در تطبیق پیدا کردن واقعی با دانش علمی مطرح میشود، مسئله‌ای که یک آموزش "برابر" غیر جبران‌کننده و ناکافی هم نمیتواند تاثرات آنرا خنثی کند.

این جمله رمان نویسان که هزاران موزارت، شکسپیئر انیشتین کودک فقیر توسط نابرابریهای اجتماعی قربانی میشوند، متأسفانه در دنیای مرفه هم معتبر است. در زمان ما نمیشود فقط اختلافات اجتماعی را که در داخل هر کشوری وجود دارد مورد ملاحظه قرار داد. اینهم مهم است که با همان دقت اختلافات بین کشورهایای صنعتی توسعه یافته و زیر دست را با بخش بزرگی از بشریت که در کشورهای معروف به کشورهای در حال توسعه (کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره) هستند، در نظر گرفت.

از این نظر آمریکا در جهان سرمایه‌داری بیش از نیمی از تولیدات صنعتی و نیز بیشتر از نیمی از مصرف مواد خام صنعتی را بخود اختصاص داده است. هند ۵۵۰ میلیون، فولاد و الکتریسته کمتری از سوئد ۸ میلیونی در اختیار دارد. درآمد خالص هر نفر در جهان فقیر شامل فقط ۸ درصد از درآمد هر نفر در جهان ثروتمند است. ۶۷ درصد از جمعیت زمین، کمتر از ۱۵ درصد کل درآمد جهان را هم ندارند. در هند از هر ۱۰۰۰۰۰ زایمان، ۳۰ برابر بیشتر از تعداد زنانی که بهمان مقدار در آمریکا بخاطر عواقب آبستنی می‌میرند، جان خود را از دست میدهند.

نتیجه: یک هندی روزانه فقط نصف کاری را که در غرب مصرف میشود، می‌خورد. طول عمر متوسط در غرب از مرز ۶۵ سال گذشته و در بعضی کشورها به بالای ۷۰ سال هم میرسد، در حالیکه در هند طول عمر متوسط کمتر از

۳۰ سال است.

۲. نابرابریهای اجتماعی در جوامع گذشته

ما یکنوع نابرابری اجتماعی را در کلیه جوامع گذشته می یابیم که در ادوار تاریخی بطور متوالی یکدیگر را جبران میکنند (یعنی دوره ای از حیات بشر در روی زمین که ما اسناد آنها مکتوبا داریم) که قابل مقایسه با نابرابریهای جهان سرمایه داری هستند .

در اینجا شرحی از تنگ سستی دهقانان فرانسوی در اواخر قرن ۱۶ که از لبریز بر داشته شده " کارآکتر " ، داریم :

" ... نوعی حیوان وحشی پراکنده در سطح ... روستاها در همه جا از سر و ماده ، کثیف و رنگ و رو رفته آفتاب سوخته ، وابسته به زمین میتوان دید که زمین را حفر میکنند و بطرز نادری مداوما در حرکتند . صدایشان از یک نظر شمرده شده است و هنگامیکه بر روی پایشان می ایستند صورتی انسانی از خود نشان میدهند ، و آنها بواقع انسانند ، شبها را در سوراخ ها میگردانند در آنجا با نان سیاه ، آب و ریشه های گیاهان سد جوع میکنند ... "

مقایسه کردن این تصویر از عهد دهقانی با تصویر ضیافتهای پر زرق و برق لودویک شانزدهم در کاخ ورسای با ریخت و پاشهای لوکس شاهان و اعیان ، مقایسه کردن عکس قائمی از نابرابریهای اجتماعی است .

در جامعه ما بعد قرون وسطی که زندگی رعیتی حاکم بود ، اربابان اغلب بیشتر از نیمی از محصول کار دهقانان و رعایا را در اختیار داشتند . اربابانی بودند که اگر هزار هزار غلام در زمین خود نداشتند صد ها تن را داشتند . و هر کدام از آنها هر ساله اگر نه هزاران رعیت ، لااقل صد ها تن را بدست می آوردند .

به همین ترتیب در جوامع مختلف شرق کلاسیک (مصر ، سومر ، بابل ، پارس ، هند ، چین ، و ...) بود . این جوامع بر کشاورزی لمیده بودند ، اما مالکین زمین یا اربابان و معبد نشین ها بودند و یا پادشاهان (دولتمردان یا نمایندگان خزانه دولتی) .

" طنزنامه ها " که در ۳۵۰۰ سال قبل در مصر فراعنه

نگاشته شده اند بما شرحی از استثمار دهقانان را میدهد که در آنجا دهقانان با حیوانات مضر و انگلهای زراعت کاری مقایسه میشدند .

جامعه کهن یونانی - رومی بر بردگی بنا شده بود . اگر فرهنگ این جامعه توانست به یک سطح عالی برسد ، یک قسمت بستگی به این حقیقت دارد که شهروندان شهرها کهن میتوانستند بخش بزرگی از وقتشان را صرف سیاست ، فرهنگ ، هنر و فعالیتهای ورزشی بنمایند زیرا که کار دستی به وسیعترین شکلی تنها بوسیله بردگان انجام میشد .

۳. نابرابری اجتماعی و اختلافات طبقاتی

هر نابرابری اجتماعی ، اختلاف طبقاتی نیست . اختلاف بین حقوق یک کارگر معدن با یک کارگر متخصص آنها را عضو و طبقه مختلف جامعه نمیکند .

اختلاف طبقاتی آن نابرابری اجتماعی است که ریشه هایش در ساخت حیات اقتصادی و جریان عادی اقتصاد قرار دارد و بوسیله ادوار مهم اجتماعی و نهادهای حقوقی تقویت شده و حفظ میگردد .

اجازه دهید این تعریف را با چند مثال دقیق تر کنیم ، برای اینکه بتوان در بلژیک صاحب نیروی کار زیادی شد بایستی تخمینا سرمایه ای معادل نیم میلیون فرانک بلژیکی را برای هر مستخدم جمع آوری کرد . یک کارگاه کوچک با یکصد تن کارگر احتیاج به سرمایه متمرکزی برابر حداقل ۵۰ میلیون فرانک داد . اما حقوق خالص [حقوق پس از کسر مالیات] برای یک کارگر هرگز از حدود ۲۰۰۰۰۰ فرانک سالانه تجاوز نمیکند . حتی اگر کارگری در طی پنجاه سال یک فرانک هم بابت خوراک و زندگی کردن کنار نگارد ، باز هم نمیتواند پول کافی ای را جمع آوری کند تا سرمایه دار بشود . کارمندی که یکی از آن خصوصیات موروثی ساخت اقتصاد سرمایه داری است ، یکی از ریشه های تقسیم جامعه سرمایه داری به دو طبقه مختلف اصیل را فراهم میکند : طبقه کارگر که در آستان هرگز نمیکند از مال تولید بشود و طبقه سرمایه دار که مال تولیدشده را بدست میگیرد .

این در واقع حقیقتی است که نقطه سرمایهداران

واقعی بلکه تکنسین‌ها می‌توانند به پست ریاست شرکتها برسند. اما آموزش فنی ای که برای اینکار لازم است يك آموزش دانشگاهی است و در این چند دهه ساله اخیر فقط ۵ تا ۷ درصد از دانشجویان بلژیکی از خانواده‌های کارگری بوده‌اند. بهمین ترتیب در مورد سایر کشورهای امپریالیستی نیز صدق میکند.

نهادهای حقوقی جامعه به کارگران امکان کسب دارایی کاپیتالیستی ن میدهد. هم بعلمت درآمدشان و هم بعلمت سطح بالای شکل یابی آموزش. این نهادها تقسیم طبقاتی جامعه را حفظ، نگهداری و ابدی می‌سازند. آنطور که امروزه بنظر میرسد.

در امریکاهم که با خود پسندی در باره کارگران لایقی که با کار کردن میلیاردر شده‌اند "حرف می‌زنند، تحقیقی نشان میدهد که ۹۰ درصد از روسای شرکتهای مهم از بورژوازی بزرگ و متوسط آمده‌اند.

در تمام طول تاریخ ما نابرابری اجتماعی را کسب در **اختلافات طبقاتی** متبلور میشوند، میبینیم. در تمام این جوامع میتوان طبقه ای را یافت که تمام جامعه با کنار وی زنده است و يك طبقه حاکمه که با کار دیگران زندگی میکند.

د هقانان و کشیشها، اربابها و دولت‌مردان در امپراطوری شرق، برده‌ها و برده‌داران در جامعه عتیق یونانی - رومی، رعایا و فئودالها در قرون وسطی، کارگران و سرمایه دارها در دوران سرمایه داری.

۴. نابرابریهای اجتماعی در ماقبل تاریخ بشر

اما تاریخ بشر فقط يك بخش کسری از حیات بشر را در روی زمین در بر میگیرد. و آن بوسیله دوران ماقبل تاریخ بشر عصری از موجودیت بشر که هنوز هنر نوشتن و تمسکدن ناشناخته بود، جلوتر قرار میگیرد. انسان اولیه در طی شرایط ماقبل تاریخ تا اخیرا و حتی تا روزگار ما زندگی کرده است. بدین جهت بشریت در عرض طولانی ترین قسمت موجودیتش چیزی با اسم اختلاف طبقاتی نمیشناخت. ما میتوانیم اختلافات اساسی بین جامعه اشتراکی اولیه را با جامعه طبقاتی از طریق مطالعه نهاد های حقوقی در این جوامع اشتراکی ببینیم.

بسیاری از انسان شناسها بطور مثال عادت‌ها را نزد انسانهای بدوی که شامل ترتیب دادن جشنهای عجیب پس از برداشت محصول است، تشریح کرده‌اند. مارگارت مید انسان شناس این جشنها را در بین پاپوها Papua - اهالی گینه جدید - بیان میکند. تمام آنها تیکه بیش از حد متوسط محصول برداشت میکنند، کلیه اعضا، فامیل و همسایگان را دعوت میکنند و جشنها تا مصرف شدن اضافه محصول ادامه پیدا میکند. مارگارت مید میافزاید: "اینگونه جشنها يك شیوه عملی مناسب برای جلوگیری از ذخیره کردن دارایی بوسیله فرد میباشد."

آش انسان شناس رسوم و سیستم موجود در بین قبیله ای در جنوب امریکا را بنام **هوییها** HUIHUA مطالعه کرده است. برخلاف روابط حاکم در جوامع ما این قبیله پرنسیب های مربوط به رقابت بین افراد را همچون اصولی غیر اخلاقی میپندارد. وقتیکه کودکان هوییها با هم بازی و یا ورزش میکنند هیچوقت پوئن حساب نمیکنند و علاقه ای هم باینکه چه کسی "برنده" میشود ندارند. هنگامیکه جوامع بدوی که هنوز به طبقات تقسیم نشده بودند زراعت را همچون مهمترین فعالیت اقتصادی برگزیدند و در منطقه ثابتی به زندگی پرداختند این جوامع زراعت اشتراکی زمین را مرسوم خود نساختند. هر خانواده مزارع را با حق استفاده برای مدتی معین بدست میگرفت. اما این مزارع منظم بین اهالی تجدید تقسیم میشد تا از ترقی عضوی از جامعه به قیمت فلاکت دیگران پرهیز شود. مراتع و جنگلها بطور مشترک استفاده میشد. این سیستم **کلکتیویته روستایی** که برپا شد در آغاز دخول به مرحله کشاورزی تقریبا نزد تمام مردم روی زمین وجود داشت. این نشان میدهد که در آنموقع هنوز جامعه به طبقات در سطح روستا تقسیم نشده بود.

نظریات مهمی که در این باره شنیده میشوند که ریشه آنها نابرابریهای اجتماعی در اختلاف بین استعداد های افراد و یا قابلیت هایشان قرار دارد و در این باره تقسیم جامعه به طبقات محصولی از "فرد پرستی همزمان بشر"، یعنی "طبیعت بشر" است - هیچ پایه علمی ندارند. اختلاف حاکم بر جامعه طبقاتی نه يك محصول "طبیعت بشر" بلکه نتیجه ای از تحول تاریخی جامعه است.

ببری هر چه بیشتر باید از سرمایه مادیت بطور اشتراکی لذت ببری. " سنت سبیراینوس دفاعیات شایان توجهی بخاطر تقسیم مساوی دارایی بین تمام انسانها دارد. یوهانس کریستوس (۲) اولین کسی بود که نهاد داد " دارایی مال دزدی است " از جمله آگوستینوس مقدس (۳) هم مالکیت خصوصی را نقطه آغاز تمام نبردها و خشونت‌های اجتماعی بیان کرد، اگر چه بعدا موضع خود را تغییر داد.

این سنت تا قرون وسطی زنده ماند. خصوصا نزد اصلاح طلبان اولیه کلیسای کاتولیک [معترضین منشعب گشته بعدا بنام پروتستانها مشهور شدند] از قبیل فرانچسکو (۴)، کارتار، ویکلیف (۵) و غیره. جان بال شاگرد ویکلیف در سده ۱۴۰۰ و یکی از اصلاح طلبان اولیه کلیسای کاتولیک در انگلیس اینطور گفته است: ما باید شیوه غلامی را از بین ببریم و تمام انسانها را یکسان بسازیم. آنها که خود را اربابان ما می نامند، آنچه را ما تولید میکنیم مصرف میکنند. آنها کار ما را برای زندگی پرزرق و برقشان میخواهند.

در عصر جدید بالاخره ما میبینیم که چگونه این اندیشه‌ها مربوط به جامعه ای برابر دقیق تر میشوند، خصوصا در اتوپای توماس مور و انگلیسی (۶)، در شهر آفتاب کامپانلای ایتالیایی (۷)، در کارهای واروس و آلیس فرانسوی (قرن ۱۶) در وصیتنامه جین ملیه (۸) و در دستخط مورلی روستازاد (قرن ۱۷).

علاوه بر این طغیان مذهبی علیه نابرابریهای اجتماعی، طغیانهای بی شمار دیگری هم عملا پدیدار میشوند، یعنی شورشهایی از سوی طبقات زیر سلطه علیه سلطه گران. سراسر تاریخ جوامع طبقاتی، تاریخ مبارزات طبقاتی است که این جوامع را تخریب کرده اند.

۶. مبارزه طبقاتی در تاریخ

مبارزه بین طبقات استثمار شونده و استثمار کننده یا بین طبقات مختلف استثمار شونده بسته باینکه در کدام مقطع زمانی تحول آمیز این مبارزه واقع شوند، و در کدام جامعه تحول مفروض انجام میشود متنوع ترین اشکال را به خود می پذیرد.

همیشه اینطور نبود و اینطور هم در آینده نخواهد بود جامعه بشری همیشه به ثروتمندان و فقرا تقسیم نشده و اینطور هم نخواهد ماند.

۵. طغیان علیه نابرابریهای اجتماعی در تاریخ

منقسم شدن جامعه به طبقات و حق مالکیت خصوصی زمین و وسایل تولید نیز بهیچوجه محصول " طبیعت بشر " نیست. اینها محصولات جامعه و گسترش نهاد های اجتماعی هستند. ما خواهیم دید که چرا این پدیده ها ظاهر شدند و چگونه نابود خواهند شد.

از همان گاهی که جامعه به طبقات تقسیم شد. انسان تمایل خود را به زندگی گذشته اش بصورت اشتراکی نشان داده است. اظهار تمایل در این باره را ما میتوانیم در رویای " سالهای طلایی " در طلوع موجودیت بشر بر روی زمین بیابیم. رویایی که بوسیله نویسندگانه های کلاسیک چینی، یونانی و ایتالیایی نقل شده است. افسانه های ویرجیلیوس به روشنی بما میگویند که در این سالهای طلایی حاصل زراعت مشترکا تقسیم میشده که بمعنی عدم وجود مالکیت خصوصی میباشد.

بسیاری از فلاسفه و دانشمندان مشهور تقسیم جامعه را به طبقات ریشه دشواریها دانسته و اندیشه هایی را در باره محو کردن آن به قلم در آورده اند.

فیلسوف یونانی، پلاتون (۱) در باره نطفه بدبختیهایی که جوامع به آنها دچار شدند اینطور مینویسد: " از جمله کوچکترین شهر هم به دو قسمت تقسیم شده است. یک قسمت شهر برای فقرا و قسمت دیگر برای ثروتمندان، آن طور که بدانند یک جنگ در برابر یکدیگر ایستاده اند.

فرقه های مذهبی یهودی که تعدادشان در اوائل مبداء زمانی ما [مبداء میلاد مسیح] بشدت افزایش یافت و اولین ترسایان مسیحی [منظور راهبانی هستند که تاثیر زیادی در شکا گیری مسیحیت داشتند. مثل آگوستینوس] که رسوم آنها را در سالهای ۲۰۰ تا ۴۰۰ ادامه دادند از طرفداران فداکار بازگشت به مالکیت اشتراکی بودند.

باراباس مقدس مینویسد: " هرگز در باره دارائیت سخن مگو، چون اگر از سرمایه روحانی ات بطور اشتراکی بهره

پیشه وران این شهرها و برخی دهقانان حوالی این شهرها برپا گردید. در راس همه اینها، نبرد های طبقاتی شدید بین فئودالها و دهقانان که سعی داشتند خویش را از یوغ فئودالها برهانند رخ داد. نبردهایی که آشکارا شکل انقلابی در ژاکوبین ها (۹) به خود گرفتند. جنگ ویت تایر در انگلیس، جنگ هاسپتیا در بوهم (۱۰) جنگ دهقانی در آلمان (۱۱) در قرن ۱۵.

عصر جدید توسط مبارزه طبقاتی بین اشراف و طبقه بورژوازی، بین استادکاران صنعتکار و کارآموزان، بین بانکداران ثروتمند و پیشه وران از یکطرف و ناداران شهرها از طرف دیگر شناخته شد. این نبردها راه برای انقلابات بورژوازی، کاپیتالیسم نوین و مبارزه طبقاتی پرولتاریا با طبقه بورژوازی باز کرد.

دنباله در شماره بعد.

در جامعه موسوم به "شیوه تولید آسیایی" (سرزمین مشرق کلاسیک) بطور مثال تعداد زیادی طغیان رخ داد. در چین غالباً شورشهای دهقانی بر روی انقراض سلطه یک خاندان سلطنتی و آغاز سلطه خاندانی دیگر نشان خود را میدادند. حتی در ژاپن شورشهای دهقانی زیادی و از همه بیشتر در قرن ۱۷ بوقوع پیوسته است.

در جامعه عتیق یونانی - رومی نیز شورشهای بردگان بدون وقفه جریان داشت (معروفترین آنها به رهبری اسپارتاکوس بود) که در بعد وسیعتر به سرنگونی جامعه روم کمک کرد. در بین "شهروندان آزاد" مبارزه ای خشمناکین جریان یافته بود، بین دهقانان مقروض از یکطرف و پیشه وران و رباخوران از طرف دیگر، بین بی بضاعتها و ثروتمندان.

در دوران حکومت فئودالها در قرون وسطی نبردهای طبقاتی اربابان فئودال علیه شهرهای آزاد که بر تولید کالایی ساده برپا شده بودند، و همچنین صنعتگران و

حواشی (۳)

۳ - آگوستینوس - ST: AUGUSTINUS
(۳۵۴ - ۴۳۰ بعد از میلاد مسیح)، حکیم والهدان اولیه اهل ایتالیا و متعقد به فلسفه پلاتون وی از تئولوگهای اولیه ای بود که فعل و عمل عقل را بسط در ریافتهای صرفاً ناب عرفانی منتسب میساخت. از جملات معروفش: انسان میتواند به همه چیز شک کند اما به وجود خویش خیر.

۴ - پترار فرانچسکو - Petrarrea FRANCESCO
شاعر و انسانگرای قرن ۱۳.

۵ - جان ویکلیف - JOHN WYCLIFFE
تئولوگ و پروفیسور دانشگاه اکسفورد به سال ۱۳۸۴ - مسیحی. مسیر تحصیل خود را در مدرسه قدیم آغاز کرد و به سمت فلسفه درگیری NOVEMBER گرفت. فعالیت وی باعث وسیع شدن جنبش

۱ - پلاتون (۳۴۷-۴۲۷) قبل از میلاد مسیح، فیلسوف مباحثه گر و نویسنده یونانی. در یک خانواده آتنی به دنیا آمد. نفوذ فلسفه سقراط وی را از تحصیل ادبیات و سیاست به فلسفه سوق داد. بعد از مرگ سقراط (۳۲۹) سفرهای زیادی به جنوب ایتالیا کرد و در شهر سیسیل بنحو زیادی از فلسفه و ریاضی فیثاغورث تاثیر پذیرفت. وی بعد از بازگشت آکادمی را تاسیس نمود که بیشتر از هر موسسه عتیق دیگری تحولات فکری اروپا را متاثر ساخت. برخی از تالیفات پلاتون عبارتند از دفاعیه سقراط (آپولوگین)، جورجیا (سمپوزیوم)، فیدون، دولت و فیدروس.

۲ - یوهانس کریسوستومس - CHRYSOSTOMUS
ناطق یونانی و فیلسوف مدرسه چینی. (حدود سال ۴۰ تا بعد از سال ۱۱۲)

۳ - حواشی افزودن از مترجم است.

پروستا نتسیم گردید .

۶ - توماس مورو جزو اندیشمندان و فلاسفه دوره تجدید حیات فکری یا عصر نوزایی (رنسانس) بود . اتوپیا - سرزمین موعود - از تالیفات مشهور وی است . توماس مورو از جمله اندیشه پردازان تخیلی ای بود که در آغاز رشد سرمایه داری در انگلستان در اتوپیا خود فلاکت و بینوایی زائیده سرمایه داری را توصیف کرد . اتوپیا انعکاس تخیلات آرمانی ایست که به فلسفه اسکولاستیکی ماقبل کاپیتالیسم تعرض نمود و به فلسفه آنوقع روحی مرد مگرا و انسانی میبخشد . سرچشمه زشتیها و تباهیها را مالکیت خصوصی دانسته و برای اولین بار لزوم ایجاد یک نظام سازمانی ماقبلانه را در ارگان تولیدی جامعه اعلام میکند .

۷ - توما زوکامپانلا فیلسوف اهل ایتالیا و از راهیان جنبش انسانگرایی - در فلسفه و دانش اجتماعی در عصر رنسانس فکری بود . او معاصر جورجانو برونو بود و در زمینسه فلسفه طبیعی و معرفت شناسی صاحب نظر بود . کتاب شهر آفتاب وی یکصد سال پس از انتشار اتوپیا توماس مورو در دسترس عموم قرار گرفت . مهمترین مبحث شهر آفتاب راههای وصول به یک نظام اجتماعی و آرمانی است . کامپانلا به پیروی از متقدمین اندیشه های تخیلی بر لزوم زندگی اشتراکی بعنوان راه رسیدن به شهر آفتاب پافشاری میکند .

۸ - جین ملیه - JEAN MELLIER - یکی از نمایندگان فلسفه عصر روشنگری در فرانسه و نویسنده سند معروف وصیتنامه است . او نه تنها مثل اندیشه - پردازان گذشته خود چون مورو ، کامپانلا به انتقاد از نظام جامعه سرمایه داری میپردازد بلکه یک گام انتقادی بلند تر از آنان داشته و برخلاف آنان ، مذهب و بورژوازی

دنباله مسائلی در باره تز دبره

مسیحیت را نیز مددکار و یاور بهره کشان دانسته و از آن روی برمیتابد . کتاب وصیتنامه وی علاوه بر اینکه یک شارحه ضد مذهبی است و الحاد و ارتداد از هرگونه مذهبی را بمثابه حامی استثمار کنندگان تبلیغ میکند در زمینه ارائه نظریاتی درباره عدالت اجتماعی هم از تالیفات گذشته مقدم تر است . جین ملیه از اسلاف ماده گرایان قهرمان هیچد هم چون لامتری ، دیدرو ، هولوسوس و هولبساخ محسوب میشود .

۹ - اشاره به بیکار ژاکوبینها در عهد انقلاب بورژوازی فرانسه است . ژاکوبینها سخنگوی طبقات انقلابی در فرانسه قرن هیجدهم بودند ، در سال ۱۷۹۳ بقدرت رسیدند امتیازهای فئودالی را طغی نمود و علیه کلیسا دست مبارزه زده و تجاوز بیگانگان را دفع نمودند . ولی بعلت ضعف در برابر اجرای حقوق کارگران دچار شکست شدند .

۱۰ - بوهم نام ناحیه ایست که در آن تاریخ سوم ژانویه سال ۱۸۶۶ نیروهای پروس توانستند ارتش اتریش - و ساکسونها را دچار شکستی قطعی کنند . این جنگ به اسم نبرد سادوا هم خوانده میشود .

۱۱ - جنگ هقانی در آلمان در سال ۱۵۲۵ مسیحی بوقوع پیوست . نیروهای اجتماعی جنگهای هقانی از طبقات خرد بورژوازی شهری و دهقانان آلمان بودند . این نبردها بیشتر تحت تاثیر افکار تخیلی فلاسفه های چون توماس مونترز بودند . نقطه نظرات وی در باره شرکت اکتیو اقشار تپی دست جامعه یکی از محرکات اصلی جنبش هقانی آلمان شد . پس از شکست این نبرد ها اندیشه سازان و روشنگران جنگهای هقانی بدرونگرایی و تسلیم عرفانی روی آور شدند .

در امریکای لاتین متفاوت نیست که در رسپایشان را نتوان در نظر گرفت . من این را میدانم که بعلا انیستی در بحسث پیرامون مبارزات خاص و مسائل آنها محدودیتی موجود است ، لیکن ، مادام که تمام تجارب «آیل و نوزین نشوند احتمال سوء تعبیرهای بسیار موجود است .

پایان

* کوبا از پیروزی انقلاب تا برگزاری

نخستین کنگره حزب *

(۳)



کوبا : از پیروزی انقلاب تا برگزاری نخستین کنگره حزب کمونیست

بخش اول - قسمت سوم

سیر تحولات انقلابی سرعت می یابد

تاریخ از قوانین عینی معینی پیروی میکند . اما اینانسانها هستند که تاریخ را میسازند . آنان بسته به اینکنه در تطابق با این قوانین عمل میکنند یا نه ، به نحوی تعیین کننده حرکت تاریخ را تند یا کند میسازند . امریکا بسه تمام وسایل متوسل شد تا انقلاب کوبا را شکست دهد اما اینها در عوض رشد انقلابی جامعه را تسریع نمود . اعمال امپریالیسم و اقدامات متقابل انقلابی جریان تحولات را به حرکت در آورد . خلق ما از درون این آزمایش بزرگد و مملو از خطرات کشنده بیشمار پیروز بیرون آمد ، ولی این مبارزه بهیچ صورتی يك مبارزه آسان نبود . متعاقب تحولات انقلابی ، همواره يك بسیج فشرده توده ای و آموزش سیاسی جریان داشت . هنگامیکه ضرورت پیدا کرد ، ما لحظه ای برای ملی کردن وسایل ارتباط جمعی ای که از ارتجاع و امپریالیسم گرفته بودیم ، درنگ نکردیم تا به این خلق و ایسن مبارزه قهرمانانه خدمت کنیم .

زمینداران بزرگد و طبقه بورژوازی کاملا به امریکا تکیه کرده بودند و میشود گفت که امپریالیسم خود سرانه ضد انقلاب را در داخل کشور هدایت میکرد . امریکا تنها به مانورهای دیپلماتیک و مبارزه ایدئولوژیک اکتفا نکرد ، آنها گام بگام تمام اسلحه خانه ضد انقلاب شان را بکار گرفتند . سران و مالکین امریکای لاتین بسرعت وزارتخانه استعمار خود را ، یعنی OAS (تشکیلات ممالک امریکایی) در سراسر نیم کره بسیج کردند تا کوبا را ایزوله کرده و به آن از طرق سیاسی و اقتصادی و نظامی حمله کنند .

زمانیکه امریکا فهمید که انقلاب کوبا نه تسلیم شدنی است و نه حاضر به سر خم کردن در برابر این فشارها است ، جنگی اقتصادی را همراه با استخدام و آموزش سربازان مزدور جهت خرابکاری و عملیات نظامی آغاز کرد . این جنگ اقتصادی باعث تحریک کردن طبقه غارتگر و آزمند حاکم در امریکای لاتین علیه ما شد . در مدت تقریباً يك قسرن امریکا بازاری را برای فروش شکر ما ساخته بود و ما با شکر خود آنها را از همان هنگام دوران کلمبوس تا میسن میکردیم . در طی جنگهای جهانی مردم امریکای شمالی از يك تامین شکر ارزان و مطمئن از طرف کوبا برخوردار بودند . بعلاوه محصول شکر تنها بخشی از اقتصاد ما بود که تا حدودی توسعه یافته بود . این امریکاییها کوبایی را ای امرار معاش خود به آن وابسته بودند . این امرار معاش حقیقتاً تاسف بار بود ، زیرا که توده کارگر همیشه يك بس

خیلی ناچیزی را از محصول کار خود می‌گرفت. بزرگترین بخش حاصل کار همیشه نزد طبقه حاکم بورژوا و انحصارات خارجی باقی میماند. در دوران برده داری نیز جریان بهمین روالی بود که در طی کار مزدی میگذشت. یک سیاست عادلانه اجتماعی در کشور ما مجاز شمرده نمیشد. بدین علت آمریکا در نظر گرفت که بصورت گزافه‌سی حقوق تاریخی کوبا را پایمال نموده، وجدان بدون شرم دولتهای دیگر امریکای لاتین را به قیمت شکر ما در بازار آمریکا بخرد و بدین صورت هر یک جرمی این کشورهای امریکای لاتین را در حمله خود به کوبا بدست آورد، ایمن کشورها همچنین به دلیل احساس مشترک طبقاتی شان و فرمانبری شان از آمریکا وارد انجام اینکار شدند. تاریخ روابط OAS با کوبا بزرگترین حجم سودجویی زشت را پر میکنند. در پشت آنتی کمونیسم و آن قیافه های دلکانه، ندیمگان هرزه درباری، منافع کثیف مادی و شکر قرار داشت. نتیجه منطقی این جریان این شد که سهمیه شکر کوبا به شیوه ای جنایتکارانه قطع شد و بین کشورهای دیگر تقسیم گردید. تنها همین اقدام کافی بود که اقتصاد هر کشوری را از حرکت باز دارد.

اما این تنها سلاح آمریکا نبود. بزرگترین قسمت معدود صنایع ما با ماشینهای امریکایی تجهیز شده بود: صنایع الکتریکی، پالایشگاه نفت، معادن، صنایع نساجی، صنایع مواد غذایی و الی آخر. بهمین ترتیب نیز وسایل حمل و نقل و سایر وسایل تولیدی مکانیکی بودند.

آمریکا صادرات وسایل بدکی به کوبا را مسدود کرد، نه فقط از صنایع متعلق بخودش بلکه هم چنین از کمیانیهای خواهر و تحت نظارت خود در سراسر جهان. این ضربه نیز میتوانست بجای خود ضربه ای مدهوش کننده برای هر اقتصادی باشد.

سومین اقدام جنایتکارانه برنامه اقتصادی آمریکا بستن شریانهای مواد انرژی زای ما بوده آمریکا تحویل دهنده ایمن محصول حیاتی بوسیله شرکتهای انحصاری خود بود که تقریباً سراسر بازار جهانی را با نفت خود تحت کنترل داشتند و مالک پالایشگاههای نفت در کوبا بودند.

آمریکا معامله تجاری با کوبا را ممنوع کرد

در پایان، بر تمامی این اقدامات منع هر گونه معامله تجاری با کشور ما، منجمله فروش مواد غذایی و دارو نیسز افزوده شد. این دو قلم کالا همیشه و در درجه نخستین از آمریکا وارد میگردید که خود نتیجه قرار داد تجاری ای بود که در آغاز قرن بجا تحمیل شده بود. در کوبا حتی انبارهای عمده فروشی نیز وجود نداشت. این چیزها در عوض در آمریکا بود و کافی بود تا با یک پیغام کوتاه اجناس را سفارش داد. به اینها باید اینرا هم افزود که بزرگترین بخش اقتصادیات جهان غرب نیز وابسته به آمریکا بود. نه فقط شرکتهای خواهر وابسته به انحصارات و توزیع کننده های تابعه آن، بلکه هم چنین دولتهای کشورها نیز در بلوکه کردن اقتصادی ما شرکت کردند. هیچ خلقی در امریکای لاتین تا بحال مثل ما اینچنین هدف ضربات سخت علیه امکانات معاش قرار نگرفته است. ولی تعرض آمریکا تنها محدود به برنامه اقتصادی نمیشد. خیلی پیش از این، دروازه های آمریکا که قبلاً تنها برای یک گروه افراد خیلی محدود باز بود، اکنون برای تمام آنهاشیکه میخواستند کوبا را ترک کنند بر ضلع کناریش چرخیده بود. مالکیین زمین، بورژواها، سیاستمداران، افراد پلیس، دلالهای محبت، سودجویان گناه و هم چنین بی سروپاها از ایمن امکان استفاده کردند. این سیاست در جهت همکاری آشکار علیه انقلاب کوبا بود. آنها به زیر پوشش دفاع از حقوق انسانی کشیده شدند تا برای حملات آینده از نیرویشان سربازگیری شود. علاوه بر این یکی از اهداف بنیادی این کار این بود که کشور را از تکنسین ها و متخصصین محروم نمایند که در بسیاری موارد آنها به طبقه بورژوازی خدمت کرده بودند و با مواضع خرده بورژوازی شان آشکارا از تغییرات انقلابی دچار وحشت شدند. بدین صورت کشور از هزاران پزشک، مهندسیین بی شمارش، آرشیتکتها، معلمین، پرسنل آزمایشگاهها و سایر تکنیکها محروم

گردید. شکار مزبور شامل پرسنل آموزش دیده صنایع و نیز کارکنان پر اهمیت ترین واحدهای تولیدی که تا حدودی از امتیازات قشر اربستو کراسی کارگری سود می بردند ، نیز میشد .

این آخرین باری بود که طبقات ارتجاعی کوبا جنبش الحاق طلبانه را به صحنه میآوردند . و تنها این بار بود که آنان نه به سرزمین مادری شان بلکه به امپراطوری ملحق گردیدند .

انقلاب هیچ گونه منفعتی نداشت که کسانی را باقی نگهدارد که برخلاف خواسته اش را در کوبا میطلبیدند . ایسین انتخابی بود بین ماندن در يك کشور توسعه نیافته با چندین برابر درآمد سرانه کمتر از امریکا و یا رفتن به صنعتی ترین سرزمین جهان و بالاترین استاندارد زندگی مادی زیستن . ما این عوامل محرك را در نظر داشتیم . ما کاملاً قانع شده بودیم که ساختمان سوسیالیستی جامعه باید توسط انقلابیون و میهن پرستان به سرانجام برسد . ما این وظیفه را برعهده گرفتیم که نسل جدیدی از تکنسین ها را تربیت کنیم ، نسلی که به وظایف تاریخی شان بها بدهند .

یانکی ها اطمینان داشتند که توده های ناتوان و فقیر در اداره و نگهداری سرزمینی که بدست گرفته اند ، شکست خواهند خورد .

اما خلق تحسین انگیز ما زنده ماند و پیروز شد . افرادی هم که امروزه تاسف میخورند از اینکه سرزمین زین پرستی و غیر انسانی ای را برای زندگی کردن انتخاب کرده اند ، ارزش محاسبه شدن را ندارند .

امپریالیسم هم چنین توسط سیا و با پشتیبانی طبقات ارتجاعی ، سازماندهی دهها گروه ضد انقلابی را برای خوابکاری و عملیات براندازی ادامه داد .

خشونت ضد انقلاب

اما وقتی تمامی این توطئه ها شکست خورد ، در آنوقت ضربت مهلك علیه سرزمین ما بشکل حمله نظامی و قهر ضد انقلاب بکار افتاد . سیا بكمك انقلابی های قلابی ، هواخواهان دیکتاتوری ، و همه نوع ناراضیان اجتماعی چندین باند از دسته های تبهکاران را در کوه ESCAMBRA سازمان داد و آنها را با امکانات مالی و ادوات جنگی مجهز ساخت . آنها میخواستند با نمونه برداری از عملیات ضد انقلابی نجباء و کشیش های مرتجع فرانسه پس از ۱۷۸۹ ، نقشه يك انتقام جویی خونین را علیه انقلاب ترتیب دهند ، با وجودیکه اکثریت دهقانان و کارگران روستایی منطقه بدون تزلزل از مبارزه خلق پشتیبانی میکردند . باندهای مسلح تبهکاران در تمام استانها سازماندهی شدند و نیز در هاوانا . آنها گستاخانه از طرف امریکا با پرچم آن ، از راه دریا پشتیبانی میشدند .

اینان جرائم نفرت انگیز زیادی را علیه آموزگاران ، بیسوادان ، فعالین انقلابی ، کارگران ، دهقانان و کارکنان اقتصاد خلقی مرتکب شدند . مبارزه علیه این دسته های تبهکار برای خلق ما به قیمت از دست دادن جان انسانهای زیادی و میلیونها پزو تمام شد . خوابکاری در واحدهای تولیدی شهرها نیز زندگی بسیاری از انسانها را ربود .

همزمان برنامه تجاوز مزدوران به گیرون GIRON سازماندهی شد . گواتمالا و سایر کشورهای امریکای لاتین بنحوی شرمناکه ای خاك خود را برای این حمله باز گذارده بودند . هواپیماهایی که در طلوع صبح ۱۵ آوریل ۱۹۶۱ ، به پایگاههای هوایی ما حمله کردند ، با خود پرچم و علائم هوایی ما را حمل میکردند و بعدا هم در امریکا بزمین نشستند . درمخلال این مدت نماینده امریکا در سازمان ملل با جسارت تمام اظهار نمود که این واقعه مربوط به يك هواپیمای کوبایی است که علیه دولت کوبا بلند شده است . دو روز بعد يك نیروی مزدور مجهز به تمام اسلحه های مدرن در خلیج خوکها به خشکی وارد شد تا برنامه اشغال کوبا را پیاده نماید .

هدف بطور آشکار این بود که منطقه ای را اشغال نمایند ، تشکیل دولت موقت را اعلام نموده و از OAS که همان امریکا باشد درخواست مداخله کنند . پاسخ نیرومندان خلق ما این بود که نقشه های را که سیا و پنتاگون آنرا در دقت کشیده بودند ، عقیم گذارد و قوای مزدوران را در کمتر از ۷۲ ساعت نابود کرد . اکنون فقط يك آلترناتیو بران

نقشه نظامی امریکا باقی مانده بود و آنهم تجاوز مستقیم به کوبا بود ، که علیه کشور ما همان کاری را بکند کسه علیه ویتنام کرده بود . اینکه امپریالیسم امریکا در يك لحظه اعطایی و با يك بهانه مناسب نیروهای نظامی اش را در يك حمله مستقیم به کوبا وارد کارزار خواهد کرد ، محکم ترین اعتقاد ما بود . ما هم چنین درك کرده بودیم کسه آن وسایل پیشگیری که برای جلوگیری از اینها لازم خواهد بود ، موضع سوسیالیستی را در مجموع خود تقویت خواهد کرد . از این جهت تصمیم گرفتیم که قرار داد بین کوبا - شوروی را در مورد مجهز کردن کشورمان به اسلحه اتمی امضاء کنیم . اینکار باعث زمینه سازی بحران اکتبر شد .

امریکا حاضر نشد حقوق مستقلانه کشور ما را در تعیین روابط بین المللی اش و اینکه جهت دفاع از خودش بیه اقدامات مناسبی دست بزند ، پذیرا گردد . و این صلح جهانی را دچار خطرات جدی نمود . بخاطر انسانیت از جنگ اجتناب شد . امریکا این درس را گرفت که تهاجم مخاطره آمیز و تهی مغزانه اش به يك ملت تسخیر ناپذیر و کوچک خواهد توانست به يك فاجعه بیانجامد و اینکه سلطه اش در جهان امروز بیقین با مواضع رشد یابنده نیروهای انقلابی و همبستگی شان ، محدود شده است . برای یافتن راه حلی ، وی [امریکا] متعهد شد که در کوبا مداخله نکند . ما کوبائیتها در آنموقع بندرت ارزش این توافق نامه را با همه اعتبار و نفوذش می فهمیدیم . اکنون ۱۳ سال پس از آن ، ما به روشنی می بینیم که بحران اکتبر به شیوه ای عینی بمعنی يك پیروزی برای جبهه انقلاب بود . اتحاد شوروی اینک از آنموقع نیرومندتر است . تعادل قوا بصورت قابل توجهی بضع نیروهای انقلابی تغییر یافته است و امریکا نتوانسته است بر روی توافق نامه مذکور پا بگذارد .

برعکس سابقه ای که جنگ ، این وحشتناک ترین آلترناتیوها میسازد ، پیروزی ای قرار داشت که صلح را در خطر ناک ترین لحظات حفظ نمود بدون اینکه اهداف سیاسی قربانی شوند . پیشروی آشکار امپریالیسم با گذشت زمان مثل حبایی تو خالی ترکیده است . پس از این آزمایش سخت ، مرحله ذوب شدن جنگ سرد فرا رسید . اما پس از اینها هم دولت امریکا پایگاههای نظامی در امریکای مرکزی و فلوریدا بر پا ساخت تا به تجاوزات خود به سواحل ما جامه عمل بپوشاند و بسیاری از این قبیل [توطئه ها] به عمل در آمد . اما این وقایع فقط همچون آخرین لگدهایی شد که به این امپراطوری [امریکا] قدرت طلب و زخمی وارد آمد . سپس مداخله امریکا در ویتنام و مقاومت قهرمانانه خلق برادر ویتنام موجب شد که عملیات نظامی علیه کوبا بطریق لائق قطعاً کاهش پیدا کند و خلقمان بتواند در طی مدتی از يك صلح نسبی برخوردار گردد .

حوادثی که در بالا ذکر شدند ، بطرز جامعی توضیحی میدهند که چرا کوبا با مسافتی کمتر از ۲۰ مایل از امریکا توانست از يك جنگ ویرانگر برکنار ماند [حال آنکه] ویتنام با فاصله ای بیش از ۲۰۰۰ مایل دچار مشقات جنگ شد .

بطور خلاصه اینطور است : در مدت مبارزه آزادی بخش یانکی ها تصور میکردند که این مبارزه در حدود يك مسئله ساده داخلی است و اینکه ارتش باتیستا و کمک های مشاوران امریکایی قادرند شورش را خفه کنند . آنها بهیچ وجه در نیافتند که امکان يك انقلاب وجود دارد . هنگامی که آنها شروع به مانور دادن برای [تعیین] جانشینی باتیستا میکردند تا از اینطریق مانع پیروزی انقلاب بشوند ، فکر میکردند که وقت زیادی دارند . تهاجمات انفجار - آسای ارتش شورشیان در اواخر سال ۱۹۵۸ آنها را غافلگیر ساخت . در اول ژانویه ۱۹۵۹ دیگر ارتش مزدوری در کوبا وجود نداشت . حملات سیاسی ، فشارها و تهاجمات وحشیانه ای که بعداً پدیدار شدند ، نیز ناکام ماندند . عملیات براندازی ، باندهای مسلح ضد انقلابیون و اشغال خلیج خوکها با [چنان] دفاعی مواجه شدند که Das بیش از آنکه فرصت حمله پیدا شوند ، نابود گردیدند و باندهای مسلح تبهکاران نیز محو شدند . در آخرین مرحله فقط اشغال کوبا باقی مانده بود . بحران اکتبر ، امپریالیسم را مجبور ساخت که به حمله مستقیم نظامی علیه خاک ما متوسل نشود .

هر قدم مهمی که امپریالیسم برمیداشت ، در تمام موارد مبارزه جویی و مقاومت خلق کوبا را منهدم میکرد .

باین صورت خلق ما با عزم و تصمیم شجاعانه اش و با پشتیبانی همبستگی انقلابی بین المللی و آن خطرانی کسه میتوانست میلیونها زندگی انسان را و نابودی بدون انتهای امکانات مادی را دربرگیرد ، پیروز شد . اینهم باید اضافه شود که سیا در خلال سالهای زیاد ، دهها ترور نافرجام را علیه جان رهبران انقلابی کوبا تسداریک دید . در اسلحه خانه سیا بهترین سلاحهای انجام این هدف وجود داشت . اسلحه های سمی که بخش بزرگی از جمعیت يك کشور را میتوانند کشتار کنند . طی آنچه های صدا خفه کن با دوربین میکروسکوپی ، پیکانهای سمی که در عمل کوچکترین اثری در پوست باقی نمیگذارند ، سنجاق زنبایی که با سوزنهای خیلی کوچک قادرند بدون جلب توجه توجبه قربانی در کاسه سر فرو رفته و بخاطر تاخیر زیاد و تاثیر گذارادن سم آن ، قربانی را بکشد بدون اینکه علت مرگ را بتوان بعدا ردیابی کرد .

بعلاوه سلاحهای قاعده مندی هم طبیعتا وجود داشت که ماموران مخفی با آن مجهزاند تا بتوانند به ترورهای خود دست بزنند . تفنگ دوربین دار ، بازهکا ، توپ بدون لگد زنی ، مواد منفجره ، امروزه این لبه اهریمنی ترور رسمی برای برخی ها از طریق اعتراف يك کمیسیون سنا شناخته شده است . قبلا هرگز يك چنین طرز عملی اینطور سیستماتیک در تاریخ روابط بین المللی بکار برده نشده بود . و در این مورد آنها [امپریالیستها] توان يك تسدور قدرتمند و مدرن [امریکا] را علیه زندگی سران يك کشور دیگر بکار بردند .

این حقایق که بخودی خود بسیار قابل توجه است باعث نشد در OAS حتی يك رای هم برای محکوم کردن این اعمال خیانت کارانه بلند شود . OAS آن تشکیلات مفتضحی بود که زمانی ما را از داخل رهبریش خارج کرد که دریافت مارکسیسم - لنینیسم با سیستم موجود وحدت پذیر نیست ، و چند سال بعد عملیات تراندازی را سرپرستی کرد تا ما را با ایزوله کردن سیاسی و بلوکه کردن اقتصادی یا شیوه ای وحشیانه مجازات کند . ارگان انقلابی امنیت کشور این نقشه های سیا را خنثی کرد ، با کمک موثر کمیته های دفاع از انقلاب و از تمام خلق اینها بدون تردید مساوی پیروزی ای درخشان برای انقلاب بود .

پاسخ کوبا به حمله امپریالیسم

خلق ما به هر يك از حملات امپریالیسم پاسخی کمرشکن داد . در مورخه ۲۶ اکتبر ۱۹۵۹ میلیشیای انقلابی ملی خلق شد . در ۵ مارس ۱۹۶۰ در هنگام مراسم تدفین شهدای لکوبره (LACOBRE) (۲۶) ، شعار " یا مرگ یا میهن " بصدا در آمد . در ۸ ماه مه همان سال روابط دیپلماتیک با اتحاد شوروی برقرار شد . در ۶ اگوست پالایشگاههای نفت شرکتیهای تلفن و برق با اضافه ۳۶ واحد تولیدی شکر که همگی متعلق به امریکا بودند ، ملی شدند . در ۲ سپتامبر اولین اظهار نامه هاوانا گرفته شد . در ۲۸ سپتامبر کمیته های دفاع از انقلاب در يك ملاقات توده ای بنیان نهاده شد که نتیجه بمب هایی بود که ضد انقلاب منفجر کرده بود . در ۱۲ اکتبر همانسال کلیه بانکها و ۳۸۳ شرکت بزرگ ملی شد . يك روز بعد در ۱۴ اکتبر قانون رفرم کشوری تکمیل شد . بدین طریق برنامه مونکادا در رئوس اساسی اش به انجام رسید و انقلاب کوبادر زیر ضربات شدید ضد امپریالیستی وارد مرحله سوسیالیستی شد .

هنگامیکه هواپیماها فرودگاههای ما را بمباران کردند و سربازان مزدور ، ساحل مگنیرون را در آوریل ۱۹۶۱ اشغال نمودند ، ۱۰۰۰ کوبایی و دهها هزار معلم برای مبارزه با بیسوادی در روستاها وجود داشتند . این بزرگترین تلاشی بود که کشوری با ویژگیهای کوبا انجام میداد . در عرض فقط یکسال کوبا تبدیل به سرزمینی شد که در امریکای لاتین به پائین ترین درجه بیسوادی رسید . خلق کوبا در يك زمان ، چندین نوع و در حمره های گوناگون مبارزه میکرد ، يك مبارزه با سلاح و يك مبارزه با کتاب . در عرض مدت فوق ، آنها شبکه در کارگاهها و در کارخانه ها باقی مانده بودند ، کار آنها را هم که برای شرکت در مبارزه محیط کارشان را ترک گفته بودند ، انجام میدادند . در ماه آوریل برداشت محصول شکر نیز به انجام رسید . هیچگونه کار اساسی ای متوقف نماند .

کشور ، نیروهای مسلح و جریانات خلقی در آنموقع به این سطح از رشد و سازماندهی که اینک دست یافته اند ، نرسیده بودند . سازمانهای انقلابی هنوز وارد يك حزب [واحد] نشده بودند . اما همکاری نزدیک بین رهبری جنبش ۲۶ ژوئیه ، حزب سوسیالیست خلق و انجمن دانشجویان انقلابی وجود داشت . تماسها بهم فشرده بود و تصمیمات پایه ای از طرف همگی پشتیبانی میشد . چون هیچیک از این رویدادها بنحوی دیکته وار گسترش نیافت ، بعضی اوقات مقاومت هایی وجود داشت . اما مافوق این کشش های سکتاریستی که همگی ما به این یا آن طریق داریم ، يك روح یگانگی حاکم بود . احساسی برای مسئولیت تاریخی و هدف مشترك . سایر سازمانها که دارای موضعی ارتجاعی و یا مردد بودند ، نسیبزدت در مبارزه علیه باتیستا شرکت کرده بودند ، خیلی زود خود را از صحنه سیاسی عقب کشیدند . و هم چنین در داخل خود جنبش ۲۶ ژوئیه ، که نقشی تعیین کننده در مبارزه مسلحانه ایفا کرده بود ، بودند کسانی که وحدت نداشتند و بسادگی به زیر افتادند . اما اکثریت بزرگ ارتش شورشی و جنبش مقاومت زیر زمینی مبارزه کردند . بهترین و با خلوص ترین افراد در تمام حوادث از مونکادا تا تشکیل ساختمان حزب با افتخار مارکسیست - لنینیست مان محکم در کنار انقلاب ایستادند . اگر عدم وحدت باعث شکست ما در ۱۸۶۸ در جنگ آزادیبخش شده بود ، این دفعه وحدت ما پیروزی مان را ببار آورد .

انقلاب هرگز دری را به روی هیچ کوبایی شریف و هیچ شهروندی که میل کارکردن را برای آن داشت ، نه بست . این همان دور اندیشی ای بود که در کلام معروف حس تشخیص واقعیات نامیده میشود . نیروهای تاریخی مورد توجه قرار داده شدند . برای هر کوبایی خود انگیزه ، در جریانات تاریخی پیروزمند و جدید ، مکانی شرافتمندانه وجود داشت .

بسیاری از مردان روستایی ما در طی انقلاب خیلی جوان تر بودند تا يك آگاهی طبقاتی روشن داشته باشند یا به يك تفکر سیاسی انقلابی دست یافته باشند . قدم برداشتن از تربیت سیاسی لیبرال - بورژوازی که به جامعه ما رسوخ کرده بود به سوسیالیسم و مارکسیسم - لنینیسم گامی بسیار بزرگ بود . خلق ما با سرعت این گام را برداشت ، بویژه کارگران و اقشار فقیر که اکثریت غالب به اتفاق را تشکیل داده بودند . خود انقلاب - این مبارزه مصممانه علیه امپریالیسم و طبقات استثمارگر - بما آموزشی بی نظیر داد .

بدین خاطر بود که در ۱۶ آوریل ۱۹۶۱ ، خلق زحمتکش ما توانست در خلال مراسم تدفین قربانیان [حادثه] انفجار بمب توسط مزدوران ، درست قبل از آغاز مبارزه علیه نیروهای اشغالگر ، با تفنگهای افراشته و مشت های گره کرده انقلاب ما را ، انقلابی سوسیالیستی اعلام نماید . در آنموقع از انحصارات خارجی ، ملاکین بزرگ و شرکتهای طبقه بورژوازی داخلی سلب مالکیت شده بود و طبقه کارگر ما تنها چیزی را که مالک آن بود از دست داده بود : زنجیرهایش را . و این طبقه کارگر بود ، طبقه ای انقلابی که به همراه دهقانان و سایر اقشار فقیر میبایست پیش قراول تحولات بعدی میشد .

در ادامه این مسئله باقی مانده بود که کلیه انقلابیون در يك حزب مجتمع شوند . تا اینموقع آنها با یکدیگر وارد يك زمینه پایه ای و رهبری مشترك شده بودند . اما این اولین بار بود که پس از ۱۶ آوریل پیروزی افتخار آمیز در پلایاگیرون (PLAYA GIRON) از درون اتحاد تمامی انقلابیون و خلق پیروزمند و زحمتکشان حزب مسا متولد میشد . این اتحادی بود که از طریق آن قهرمانیهایی که طبقه کارگر در مبارزه خونین و قربانی زای خود برای سوسیالیسم و میهن نشان داده بود ، برپا گردیده بود . بدین علت ما میبایست مثل يك ارگان واحد تحت رهبری مشترکی عمل میکردیم . بیش از هر وقت دیگر ایده های نیوگ آمیز مارتی و لنین در مورد لزوم يك حزب و رهبری انقلاب رایج شده بود . ایدئولوژی این حزب نمیتوانست بر پایه شیوه تفکر بورژوازی یا لیبرالی بنا شود بلکه بایستی از طبقه انقلابی جامعه مبداء قرار داده میشد . ایدئولوژی طبقه کارگر ، یعنی مارکسیسم - لنینیسم که بالینر و ملا در ۱۹۲۵ برای آن شجاعانه جنگیده بودند .

حزب کمونیست کوبا ساخته شد

این ایدئولوژی از نظر تاریخی مرتبط شده بود با ماییسرهای (۲۷) قهرمانی که خونشان را تقدیم استقلال کوبا کرده بودند و برای برابری دهقانان و شرافت نفس شان جنگیده بودند. تنها اختلاف این بود که دشمن ملت ما اکنون امپریالیسم آمریکا شده بود و دشمن جامعه برده داران مدرنی بودند که در مونیپل های خارجی، مالکین بزرگ و اقشار طبقه بورژوازی خلاصه میشدند. این ایدئولوژی [م.ل.] مبارزه ملی را با جنبش جهانی انقلابی گره میزد، که شرطی مطلقاً ضروری برای رهایی ملی و اجتماعی خلق ما بود. یکی از بزرگترین شاهکارهای خلق ما در این پریود تاریخی تشکیل ساختمان حزب، «ارکسیست - لنینیست» بود که امروز انقلاب را رهبری میکند و تداوم آنرا تضمین مینماید. در اول اکتبر ۱۹۶۵ رسماً کمیته مرکزی حزب و دفتر سیاسی تشکیل شد.

ما تا بحال تلاشهای خلقمان را تشریح کردیم، اما در این مقطع تاریخی اینکار ناکامل خواهد ماند اگر نقشی را که همبستگی بین المللی ایفا نمود، مطرح نکنیم. بدون کمک مصلحانه و سخاوتمندانه ایکه از خلق شوروی دریافت کردیم، نمیتوانست سرزمین ما مبارزه اش را علیه امپریالیسم حفظ نماید. آنها شکر ما را خریدند و وقتی که آمریکا با وحشیگری بازار فروش ما را قطع کرد. آنها با مواد خام و نفت ما را تامین کردند که نمیتوانستیم از هیچ نقطه دیگری در عالم بدست بیاوریم، آنها اسلحه هایی را بما عرضه داشتند که توانستیم با این [اسلحه ها] بسا مزدوران مهاجم در GIRON جنگیده و نیروهای خود را به سلاح مجهز سازیم، بدانگونه که آمریکا بایستی برای هر حمله خود قیمت سنگینی را بپردازد. آنها به نحو فوق العاده ای از اقتصاد ما در خلال سالهای بحرانی بلوکسسه اقتصادی پشتیبانی کردند.

هزاران هزار تکنسین و متخصص نظامی کمک کردند تا نیروهای مسلح خود را آموزش داده و با دانش پیشرفته شان در تمام رشته های اقتصادی کمکمان کردند. مساعدتهای خلق شوروی با همراهی کردنهای سایر کشورهای سوسیالیستی توأم شد و همگی با تمام ظرفیتشان.

و این سیاسی که ما در قبال حزب با افتخار اتحاد شوروی و خلق قهرمان آن اظهار میداریم برای همیشه در قلب ما فرو رفته است. هزاران مایل دورتر از اتحاد شوروی آرزوهای انترناسیونالیستی مارکس، انگلس و لنین به واقعیت درآمدند و آن انقلاب اکتبر جاودانی با نیرویی غیر قابل غلبه شدنی بر سرنوشته این قسمت از جهان تاثیر گذارد. بسیاری چیزها در آینده تغییر خواهد کرد، در آن روز هم چنین کاپیتالیسم در آمریکا ناپدید خواهد شد. اما دوستی ما در مقابل خلقی که بما در خلال این سالهای بحرانی و تعیین کننده کمک رساندند برای همیشه باقی خواهد ماند. در این لحظه زمانی مانسبت به خلقی که راه انقلاب سوسیالیستی را هموار نمود و به قیمت میلیونها تن کشته، جهان را از تازیانه فاشیسم رهانید، ادای احترام میکنیم.

ایمان نامحدود به سرزمین لنین

ما ایمان نامحدود خود را به سرزمین لنین اظهار میداریم. در ظرف بیش از یک قرن انقلاب شوروی اعتقاد خود را به پرنسیب ها و موضع نامشعب در سیاست بین المللی نشان داد. این مسئله تنها در کوبا نشان داده نشده است. بلکه عم چنین در ویتنام، در خاورمیانه، در کلنی های پرتقال آن زمان که برای استقلال خود میجنگیدند، در اسیلی، مصر، یمن، آنگولا و در تمام نقاط دنیا و در تمام نقاط دیگر دنیا که برای جنبش رهایی بخش ملی [توده هـ] مبارزه را علیه استعمار و امپریالیسم بدست گرفته اند، نشان داده شده است و بهمان اندازه تمثیلی که دیروز در خلال مبارزه قهرمانانه خلق اسپانیا آشکار شد این حقایق حتی از یک مورد استثنایی هم تجاوز نخواهد شد و در طویل الحدت عبث بودن افتراهایی که فاکتهای عینی را انکار میکنند، نشان داده خواهد شد. اتحاد شوروی کمک

تعیین کننده به صلح جهانی نمود . بدون اینها در این دوران کاهش فزاینده مواد خام و نفت ، امپریالیستها نمیتوانستند با حرص تازه ای جهان را بین خود تقسیم کنند . تنها وجود کشور قدرتمند شوروی اینها را غیر ممکن ساخت . سخن چینان سعی میکنند که این مسائل را انکار کنند ، درست مثل سگانی که بعضی وقتها با خود غرولند میکنند .

انقلاب کوبا همچنان سمت نرم نشدنی اش را تعقیب میکرد ، مواد تولیدی قدم بقدم بردارایی جامعه میافزود . در ۳ اکتبر ۱۹۶۳ قانون اصلاحات ارضی تازه ای به تحقق رسید که مرز مالکیت زمین را به ۶۷ هکتار کاهش داد و زمینهای وسیعتری ملی شد . همزمان به کشاورزان قول داده شد که قوانین تازه تر اصلاحات ارضی مورد هدف قرار داده نخواهد شد و هر قدم بعدی که برای رفم ارضی بالاتری برداشته شود ، فقط میتواند داوطلبانه باشد .

در حدود ۷۰ درصد از زمین تبدیل به دارایی مشترک تمام مردم شد تا برای خدمت به تمامی جامعه کشت شود . کشور ما در اینجا قدمی فوق العاده رادیکال برداشت و بمثابة يك ضرورت اجباری زیرا که کوبا بنحو اساسی ای وابسته به صادرات و اصلاح تولیدات کشاورزی بود .

در مارس ۱۹۶۸ يك تعرض انقلابی به انجام رسید از کانال آن تعداد زیادی از شرکتهای کوچک جزو اموال ملت شد . این کار در پرنسیپ يك اقدام لازم در ساختمان سوسیالیسم در این مرحله نبود ، بلکه نتیجه وضعیت خاصی در کشورمان بود که توسط بلوکه شدن سخت اقتصادی توسط امپریالیسم ایجاد شده و بما تحمیل شده بود . این امر باعث شد که امکانات انسانی و اقتصادی جامعه تا جائیکه موثر بودند ، مورد استفاده واقع شوند . در این هنگام اثرات منفی سیاسی که در يك قشر کاپیتالیست در شهرها وجود داشت و با تحولات مخالفت میورزید نیز ظاهر شد . این مسئله البته مسئولیت عواقب يك تغییر و تبدیل بی نتیجه را از انقلاب سلب نکرد چیزی که کمک کرد تا مشکلات مالی و کمبود نیروی کار بدتر شوند .

اکنون تنها شکل مالکیت خصوصی که باقیمانده بود عبارت بود از مزارع خرده مالکان که شامل ۳۰ درصد از زمینها میشد و يك بخش محدود از دستگاه حمل و نقل که جزو دارایی خصوصی نزد همانهایی ماند که از آنها استفاده میکردند .

تلاش برای ۱۰ میلیون تن شکر

ملت کوبا طی ۵ ساله بین ۱۹۶۵ تا ۱۹۷۰ در درجه اول برای رسیدن به [مرز] ۱۰ میلیون تن شکر در سال ۱۹۷۰ هدف گیری کرد . این سیاست نتیجه يك ضرورت جبری بود . جمعیت ما رشد کرده بود و مصرف افزایش یافته بود ، بدین جهت توسعه کشور يك افزایش قابل توجه صادرات را ضروری ساخته بود . تقلاها عظیم بود و غیر قابل توصیف چه مادی و چه معنوی .

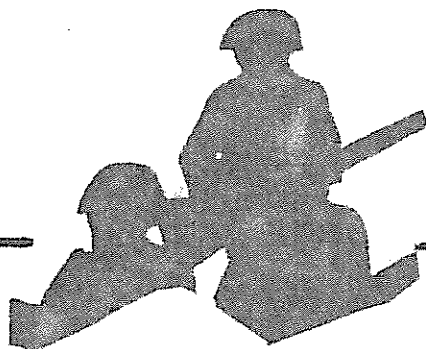
لازم بود که بطریقی تعادل مبادله را با اتحاد شوروی بالا برد و يك تکلیف بنیادین بخاطر خلقی که چنان سخاوتمندانه بما کمک کرده بود ، تعیین نمود . برای خلق ما این تکلیف یکی از اصیل ترین و پرشور ترین وظایفی شد که در حسین ساختمان سوسیالیسم انجام می یافت . اما با وجود اینها هدف مذکور قابل وصول نشد . سرمایه گذاری در صنایع پسته حد رشد نرسیده بودند و هنگامیکه مکانیزه کردن برداشت محصول شکر بخاطر علل تکنیکی دچار دیر کرد شد ، باعث بوجود آمدن نیازی عاجل به نیروی کار برای کار کردن در مزارع شد . این مسئله باعث بیدایش مسئله بزرگ [ایجاد] موازنه در سایر قسمتهای اقتصاد گردید . کمبودهای تشکیلاتی هم خود را ملموس کردند . ترتیبی که مهندسهای نامناسب در هدایت کار و مراقبت از اقتصاد ، واقعیت خودش را قدرتمندتر از اهدافمان نشان داد و لازم شد که ابتدا

این کمبودها را برطرف نموده و طی چندین سال از کوشش برای رسیدن به این هدف چشم پوشی شود. اینها نیز حتی نمیتوانست بدون فهمیدگی اتحاد شوروی امکان پذیر بشود که در فاصله سالهای ۱۹۷۲ تا ۱۹۷۴ محصول شکر کمتری را از ما تحویل گرفت، بدون اینکه در مقابل، محموله های صادراتی به کوبا را [مثل] مواد خام، مواد غذایی، نفت و تجهیزات کاهش دهد. برعکس، قیمتهای کالاهای صادراتی ما را بالا برد که این باعث بهتر شدن موازنه در تبادل کالا گردید.

این نکته مهم است که اشاره شود کار اقتصادی در طی اولین دهه در مرکز توجه ما واقع نشد. در این اولین دهه، انقلاب خود را وقف اصلی ترین کوششهای ملت جهت زنده ماندن در برابر تلاشهای نابود کننده امپریالیسم نمود. مثل حملات نظامی و بلوکه کردن کینه توزانه اقتصادی. طی سالهای بسیار ما مجبور بودیم که بیش از ۳۰۰۰۰۰ تن سن را مسلح حفظ کنیم تا بتوانیم از مملکت دفاع کنیم. در اینموقع نیاز برداشت محصول شکر با دست مطرح شد، بدون ارتش بیکاران که کاپیتالیسم توانسته بود استفاده کند و توسط امکانات استخدامی ای که انقلاب فراهم آورده بود. اگر چه هنوز بلوکه اقتصادی ادامه دارد، اما ملت در این آخرین سالها و در یک محیط نسبتاً صلح آمیز توانسته است [نیروی] خود را وقف حل مشکلات اقتصادی بنماید. بعلاوه دفاع کشور توانسته است به [سطح] کمتر از ۱۵۰۰۰۰ تن کاهش داده شود و تعداد شکر زنها بخاطر افزایش مکانیزه شدن تولید در زراعت شکر، بنحو قابل توجهی توانسته است کاهش پیدا کند.

بدین خاطر نیروی کار مزبور توانست خود را به فعالیتهای ساختمانی، کشاورزی و صنایع مشغول کند و بوسیله اقدامات سیاسی و اقتصادی که همزمان اتخاذ میشدند، کشور ما توانست پیشرفتهای قابل ملاحظه بزرگی در این چند ساله اخیر کسب نماید. این نتایج بدون تردید میتوانست باز هم خیلی بیشتر بشود اگر دانش ما بیشتر می بود و اگر آن متدها که برای تغییر و تبدیل ها و هدایت اقتصاد بکار می گرفتیم، موثرتر می بودند. سرزمین ما پیشرفتهای بزرگ فوق العاده ای در داخل بسیاری از حوزه ها در خلال رویداد انقلاب کرده بود. افتخار این پیشرفتهای به خلق ما تعلق دارد. در حالیکه آمریکا، این کشور نیرومند با ارتش بزرگ اش با منابع اقتصادی و سیاسی اش هر کاری کرد تا انقلاب را خفه نماید و بطریق جدیدی سیستم غارتگرانه و ننگین رشوه خوارانه اش را - احیاء نماید، خلق ما نه فقط مقاومت نمود و پیروز شد، بلکه هم چنین تحت شرایط دشواری به نتایج بزرگی در ساختمان کشور دست یافت.

پایان بخش اول کتاب
ادامه دارد



توضیحات

۴۶ - کشتی فرانسوی لکوبره، در ۴ مارس ۱۹۶۰ در بندر هاها انا منفجر شد. این خرابکاری که جان ۷۰ تن انسان را گرفت و بیش از ۱۰۰ تن زخمی داد، توسط سیا سازماندهی شده بود.

۴۷ - سربازانی که در جنگ رهایی بخش کوبا علیه اسپانیا شرکت داشتند، "مابیسر" مینامند. اسلحه سنتی آنها کلاه حصیری و ماچته (نوعی تبر دستی که در موقع درو نیزارهای شکر استفاده میشود) بود. کلمه "مابیسر" از زبان کوبائیبائین گرفته شده است که بوسیله اسپانیاییها به قتل رسیدند.



فاکت هایبی در باره السالوادور

فاکت هایبی در باره السالوادور (۲)

کمیسیون تحت تعقیب - کمیسیون حقوق بشر در السالوادور (CDHES) اسامی قربانیان غیر نظامی و ناپدید شدگان را به ثبت میرساند . از چندین سال قبل ، این کمیسیون تنها سازمانی است که رسماً بخود جرئت انتقاد از آنچه در کشور روی میدهد را داده است . برای اینکه کمیسیون مذکور قادر به انجام کاری باشد ، مجبور شده است يك ستون از صفحه آگهی ها را در روزنامه ها بخرد و در برنامه کاتولیکی رادیو ، وقت پخش برنامه بگیرد .

من از دفتر CDHES در سان سالوادور در تاریخ دسامبر ۸۲ و ژانویه ۸۳ دیدار کردم . دفتر کمیسیون در قسمت عقبی دفتر مخصوص اسقف اعظم قرار دارد . ۱۸ نفر عضو در کمیسیون کار میکردند . این ۱۸ نفر همگی زندگیشان در خطر قرار دارد . بسیاری از اعضا دفتر کشته یا ناپدید شده و یا مجبور به ترك میهنشان شده بودند . آنها هر روز صبح در گوشه و کنار سفر میکنند و عکس تهیه میکنند ، از عکس ها کپی گرفته میشود و بلافاصله در آلبومی قرار داده میشوند . دفتر کمیسیون پر از آلبوم بود . من فقط توانستم یکی از آلبومها را ورق بزنم . تمامی عکسها از مردم کشته شده بودند . اکثرشان شکنجه دیده و غیر قابل شناخت شده بودند . آنهائیکه تا پای مرگ شکنجه نشده بودند ، به دار آویخته شده بودند .

هر روز صبح در خارج از دفتر CDHES صف طولی از مردم میایستند . آنها کسانی هستند که میخواهند شهادت خودشان را ابراز کنند . زنهایی که مردانشان بعد از تعطیل شدن کارخانه هرگز به خانه برنگشته بودند . محکومینی که پسران یا دخترانشان در شب هنگام دستگیر شده بودند . مردی که برادرش ، در وسط روز از مطب کارش بوسیله يك گروه مسلح با لباس شخصی و سلاحهای سنگین ، ربوده شده بود .

پس از آنکه افراد مزبور شهادت خودشان را دادند ، میتوانند به آلبومها نگاه کنند . بعضی وقتها آنها میتوانند ناپدید شده شان را از داخل یکی از آلبومها پیدا کنند .

ریاست کمیسیون بنام وکیل ماریانلا گارسیا مجبور به تبعید در همان سال ۱۹۸۰ شده بود . پس از آن ، وی اصـ...
کمیسیون را از مکزیکو رهبری میکرد . در آغاز سال ۱۹۸۳ وی به السالوادور بازگشت و احتمالاً پس شکنجه توسط گشتی های دولتی در ۱۴ مارس ۱۹۸۳ کشته شد .

بعد از قتل وی برای ادامه کار کمیسیون مشکلات زیادی پیش آمد . تعقیب و پیگرد اعضا کمیسیون افزایش یافت . محل دفتر کمیسیون در پشت اتاق کار اسقف اعظم بسته شد . آنها دیگر نمى بایستند در روزنامه ها جایی برای مطالب خود بخرند یا به پخش برنامه در رادیو بپردازند . رهبری مجبور به رفتن زیر زمین شد . دولت السالوادور بجسای کمیسیون قبلی ، يك کمیسیون حقوق بشر حامی خودش را درست کرد و از همان نام سازمانی کمیسیون قبلی استفاده

پیش بسوی تشکیل ارتش خلق !

کرد که ماریانلا گارسیا بر سازمان خود گذارده بودند. ریاست کمیسیون حقوق بشر دولتی، بعهده رئیس پلیس کشور بنام کارلوس رینالدو گذاشته شد.

پس از آن السالوادور بها نمیدانستند که به این کمیسیون حقوق بشر باید بخدمتند یا گریه کنند. رئیس پلیس يك آدم شناخته شده ای بود، بیشتر از اینجهت که شخصاً در شکنجه اشخاصی که توسط پلیس ملی دستگیر شده بودند، شرکت داشت.

FDR - FMLN

با وجود افزایش یافتن اختلاف در سده ۸۰، مبارزه سیاسی فشرده تر میشد. تقریباً کلیه کارهای سیاسی می بایستت زیرزمینی یا مخفی انجام می یافت. سازمانهای توده ای (سازمانهای دهقانی، اتحادیه ها، سازمانهای دانشجویی) و يك قسمت از احزاب سیاسی که میخواستند جامعه را دموکراتیزه و تغییر دهند (بطور مثال حزب سوسیال دموکرات MNR و جنبش مسیحی خلق Mpsc) يك سازمان مشترك ساختند: FDR (جبهه دموکراتیک انقلابی) - پانچ سازمان چریکی (FPL, ERP, FAL, FARN, PRTC) نیز يك سازمان مشترك بنام FMLN ساختند. (جبهه آزادیبخش ملی فارابوند و مارتی)

FDR و FMLN يك سازمان متحد برپا نمودند. هدف مشترك آنها رهایی از چنگ دولت و ماشین قدرت ارتش است. آنها میخواستند به وابستگی کشور به امریکا خاتمه بدهند. آنها میخواستند به قدرت الیگارشلی خاتمه داده و يك رفرم ارضی عمیق که زمین را به کارگران کشاورزی بی زمین میدهد، به انجام رسانند. FDR و FMLN يك پشتیبانی قدرتمند توده ای دارند. اما در مناطقی که تحت سلطه دولت و ارتش است هیچکس جرئت ابراز آزادانه این پشتیبانی را ندارد.

چریکها

از سال ۷۹ به بعد، مبارزه مسلحانه آزادی بخش در السالوادور تداوم دارد. سازمانهای چریکی در ابتداء در شهرها اکتیو بودند. آنها برای تهیه اسلحه به اسلحه خانه ها دستبرد میزدند و به پادگانهای نظامی حمله میکردند. آنها برای تهیه پول مخارج عملیاتشان بانکها را مورد مصادره قرار میدادند. با اینکه افراد ثروتمند را گروگان میگرفتند تا در ازاء آزادیشان، پول دریافت کنند. پاسخ دولت به عملیات چریکها این شد که سان السالوادور محاصره گردید. داخل شهر پر از پلیس و نظامی شد. هر روزه خانه گردی بود و هر روزه آدمهای تازه تر دستگیر شده و کشته میشدند بسیاری از آنها بی تقصیر بودند.

بدین خاطر بود که چریکها جنگ چریکی را در روستاها متمرکز نمودند. در آغاز کار اوضاع برای چریکها بسیار بد بود. سربازان چریک عادت به عمل کردن با سلاح نداشتند، ولی دشمنانشان حرفه ای بودند. چریکها خیلی زود یاد گرفتند تا بر سلاح مسلط شوند. امروز يك سوم کشور تحت کنترل چریکها است. FMLN مناطق مذکور را مناطق تحت کنترل مینامد. ولی مردمی که در آنجا زندگی میکنند، این مناطق را آزاد شده میدانند.

چه کسانی اکنون در FMLN عضو هستند؟ ۸۰ درصد از آنان از جمعیت روستایی میباشند. آنها بسیار و دختران کارگر روستایی و یا دهقانان فقیرند. تجهیزات FMLN کم است. قسمت اعظم سلاحشان از طریق مصادره ارتش، پلیس یا اعضاء فرمان یا جوخه های مرگتأمین میشود. آنها هم چنین از بازار سیاه سلاح میخرند اما قیمت ها خیلی زیاد است. مقاومت هم افزایش یافته است. امریکا هر چه بیشتر پول، سلاح، بمب، هواپیما، هلیکوپتر و مستشار نظامی به السالوادور پمپاژ میکند.

اگر امریکا این پشتیبانی وسیع نظامی را از رژیم نمیکرد خیلی وقت پیش تر مبارزه آزادی بخش پیروز شده بود. این یکی از آن نکات معدودی است که هم دولت و فرماندهی ارتش و هم FMLN - FDR با آن هم نظر هستند.

طبق گزارش وزارت خارجه در واشینگتن، پشتیبانی نظامی امریکا از دولت السالوادور از قرار زیر بوده است:

سال ۱۹۸۱، ۳۵۴۹۵ میلیون دلار - سال ۱۹۸۲، ۸۲۰۰۲ میلیون دلار - سال ۱۹۸۳، ۲۶۳۰۰ میلیون دلار - سال ۱۹۸۴، ۸۴۳۰۰ میلیون دلار.

حیاط خلوت امریکا

امریکا در السالوادور چه میکند؟ برای فهمیدن این مطلب، لازمست به تاریخ گذشته رجوع کنیم. خیلی پیش از این امریکا در امریکای مرکزی برای خود جذابیت های اقتصادی دست و پا کرده بود. شرکتهای امریکایی آغاز به تاسیس مزارع موز کرده بودند. این شرکتهای بزرودی بهترین زمینها را تصاحب کردند و در چندین کشور سیاست آنچسا را رهبری کردند. بهمین علت بود که به این کشورها به شوخی، کشورهای جمہوریخواه موز میگفتند. هندوراس و گواتمالا جزو جمہوریخواهان موز تیپیک بودند. کشت موز بتدریج اهمیتش را از دست داد ولی امریکا موقعیت سلطه - گرش را در این کشورها حفظ نمود.

اما السالوادور هرگز جمہوریخواه موز نبود. سرمایه گذاریهای امریکا در این کشور هم همیشه خیلی کم بوده است. پس چرا امریکا در سیاست داخلی السالوادور دخالت میکند؟ بله، امریکا میخواهد موقعیت هژمونی و سلطه اش را بر امریکای مرکزی و هم چنین دسترسی اش به مواد خام را حفظ کند. بهمین علت امریکا مانع هر چیزی که بالانس منطقه را بهم بزند، خواهد شد. بطور مشخص تر انقلابهای توده ای.

علاقتمندی امریکا نسبت به سرزمین السالوادور از سال ۱۹۳۲ آغاز شد. و آن هنگامی بود که دهقانان فقیر کوشیدند تا قدرت را بدست بگیرند. یک کشتی جنگی امریکایی در خارج از ساحل ایستاده و منتظر بود. امریکا در فکر حمله نظامی بود. لیکن به آن احتیاجی پیدا نشد زیرا ارتش داخلی السالوادور موفق شد به تنهایی شورش مذکور را بخوبی سرکوب نماید.

وقتی توده های السالوادوری در دهه هفتاد شروع به سازماندهی خودشان کردند و خواستار تغییرات اساسی شدند، امریکا پشتیبانی نظامی اش را به کشور ارسال داشت. آنچه که در سال ۷۹ در نیکاراگوئه روی داد، امریکا را بشدت مضطرب ساخت. سرنگونی دیکتاتور سوموزا از طریق قیام مردمی و به رهبری چریکهای ساندنیست. پس از آن امریکا بطرز متشنجی تلاش کرد که از واقعه ای مشابه آن در السالوادور جلوگیری نماید. یک انقلاب توده ای در السالوادور کوچک میتوانست برای موضع امریکا در امریکای مرکزی بسیار خطرناک باشد. جرقه السالوادور میتواندست بسسه کشورهای دیگر ی که امریکا در آنجا ها منافع اقتصادی بیشتری دارد، سرایت کند. به گواتمالا، هندوراس به مکزیکو و ۰۰۰۰ امریکا حتی قصد دارد امریکای مرکزی را مبدل به حیاط خلوت خود بکند.

امریکا از السالوادور باید بیرون بیرون

نه فقط در خود امریکا، بلکه در سراسر جهان مخالفت علیه دخالت امریکا در السالوادور گسترش پیدا کرده است. بخش بزرگی از مردم امریکا و نمایندگان کنگره خروج امریکا را از السالوادور لازم میدانند. بسیاری از این میترسند که السالوادور، ویتنامی جدید بشود. بویژه که فرماندهی ارتش امریکا بطور علنی شریک به صحبت در مورد امکانات اعزام قوای امریکایی به السالوادور را کرده است.

روزنامه های امریکایی و شرکتهای تلویزیونی امریکا با سعی فراوان در مورد خشونت های مرگ آفرینی که به کمک پول

امریکائیان در السالوادور جریان دارد ، گزارش تهیه میکنند . از طرف دیگر ریگان ادعا میکند که وضعیت حقوق بشر در کشور بهتر شده است . وی برای جلب تصویب کنگره در مورد افزایش کمک مالی ، اینچنین میگوید . ریگان سه شصه ادعا میکند که آنچه امریکا در السالوادور انجام میدهد برای مبارزه با کمونیسم است . وی تصور میکند که جنگ داخلی السالوادور توسط کوبا ، شوروی و نیکاراگوئه رهبری میشود و FMLN سلاحهایش را از نیکاراگوئه دریافت میکند .

رونالد ریگان و دولت السالوادور از خیلی وقت پیش که جنگ آزادی بخش در السالوادور جریان دارد ، سعی کرده اند مدارکی برای اثبات ادعاهای خود گرد بیاورند . مهیج ترین تلاشی که در این باره انجام شد هنگامی بود که ریگان اجازه داد یک نیکاراگوئه ای ۱۹ ساله به واشنگتن پرواز کند . نام وی اورلاندو تاردنسیلا است . وی میبایست در باره دخالت نیکاراگوئه در السالوادور در برابر رسانه های عمومی و مطبوعات شهادت میداد .

نیکاراگوئه ای شکنجه شده

خود اورلاندو در باره واقعه مذکور اینطور صحبت میکند : من تحت شرایط بسیار فقیرانه ای در مونیمبو Monimbo در نیکاراگوئه زاده شده و بزرگ شدم . در جنگ آزادیبخش نیکاراگوئه شرکت داشتم . این جنگ عالی بود وقتیکه میدیدم چگونه مردم با حرارت در این جنگ شرکت میکنند ، چطور همه میخواهند در ایجاد ساختمان یک جامعه نوین شرکت داشته باشند ، یک احساس دلتنگی در باره السالوادور در درونم شروع به رشد میکرد و میخواستم السالوادور هم بهمان صورت زندگی کند بالاخره راهی شدم من با هیچکس در باره اینکار صحبت نکردم حتی با مادرم نیز در این مورد حرفی نزدم . من همیشه آدم تودار کابوده ام . اما از طرف خودم ترتیب همه چیز را داده بودم . همه چیز را برنامه ریزی کرده بودم و هر چیزی را که ممکن بود به آن احتیاج پیدا کنم تهیه کرده بودم . کوله پشتی ، قمقمه آب ، پوتین و اتوبوسی را که بسمت مرز هندوراس میرفت را سوار شدم و سپس از مرز عبور کردم در هندوراس راه پیمایی های طولانی ای کردم اما گاهی اوقات جرئت کرده و سوار اتوبوس میشدم . بعد از مرز هم گذشتم و وارد السالوادور شدم . سال ۱۹۸۰ بود ، و مرزها به اندازه امروز پاسداری نمیشد . ۱۷ ساله بودم . ۱۲ روز طول کشید تا به اینجا رسیدم . در سان سالوادور من با چریکها تماس گرفتم . و سپس مستقیما به کوه رفتم . تقریبا یکسال تمام با چریکها در آنجا بودم . اما در ۳۱ ژانویه ۱۹۸۱ دستگیر شدم . کسی میبایست مرا لو داده باشد . من میخواستم با اتوبوس به لالیبرتا La LIBERTA بروم . نمیدانم چگونه آنها فهمیدند که من در اتوبوس بودم اوراق جعلی همراه خود داشتم که ظاهرا نشان میداد اهل السالوادور هستم و نامم کامیلو است . ولی آنها میدانستند که نیکاراگوئه ای هستم . تحت انواع متدهای شکنجه قرار گرفتم یکنوع شکنجه که به آن "هواپیما کوچولو" * میگفتند از همه بدتر بود . بعدا شوکهای الکتریکی شروع شد ، تزریق ها و نیز یکی یکی آمدند . اما من حرفی نزدم . شکنجه ۵ ماه ادامه داشت . شب و روز چشمهایم با دستمال بسته بود و کاملا ایزوله بودم . با هیچکس جز زخمهایم نمیتوانستم حرف بزنم . فکر میکنم آنها ماورا صوت بکار میبردند . آب از بینی ام میدوید ، از چشمهایم آب سرازیر بود ، تمام بدنم میلرزید و کاملا خرد شده بودم . دیگر توان نداشتم . یک آن نوار از چشم افتاد . مقابلم دو نفر خارجی دیدم . آنها بلند قامت بودند . پشت سرم چند تا السالوادوری ایستاده بودند . قبل از آنکه نوار را دوباره ببندند ، دیدم که یک خارجی دیگر پهلوی دستگاه شکنجه ایستاده است و فرصت کردم دستگاه را نیز ببینم . دستگاه مزبور خیلی پیشرفته بنظر میرسید با سیمها و اندازه گیریهای مختلف تازه فهمیدم که برای آنها خیلی اهمیت دارم . نه بخاطر اینکه میتوانستم برایشان حرف بزنم بلکه برای اینکه از اهالی نیکاراگوئه بودم . آنها

* دستها و پاها را از پشت سر صلیب وار بهم می بندند ، و سپس شخص را بحالت آویزان به سقف می آویزند .

میخواستند مرا به کمک آن دستگاه وحشتناک وادار به حرف زدن بکنند. من نمیتوانستم طاقت بیایم. اما من فکر میکردم که اگر حرف بزنم آنها آن حرفها را مورد استفاده قرار داده و در آنصورت مردم میفهمند که من اینجا هستم. هیچکس نمیدانست که من در زندان بودم. پس در آنوقت صلیب سرخ به کمک آمده ۰۰۰ و آنچه هم که من حسرت زده بودم، فهمیده میشد که زیر شکنجه گفته ام ۰۰۰.

روزی یک نفر خارجی وارد ساؤل من شد. وی گفت که افسر ارتش امریکاست و در سفارت امریکا در السالوادور کار میکند. وی میگفت اگر در این مورد حرفی بزنم که در کوبا تعلیم دیده ام و توسط دولت نیکاراگوئه به السالوادور اعزام شده ام، کشته خواهم شد. ۰۰۰ من شانس را دیدم و شروع کردم به نقش بازی کردن. قول دادم که همه آن چیزها را که آنها میخواهند در برابر دوربینهای خبرنگاران حرف بزنم. ۰۰۰ در نهم نوامبر به واشنگتن پرواز کردم و در ۱۲ نوامبر قرار بود که کنفرانس مطبوعاتی داشته باشم. این کنفرانس مطبوعاتی همان مدرکی بود که ریگان میخواست به وسیله آن ثابت کند که نیکاراگوئه اسلحه و نیرو به السالوادور میفرستد.

من تمام وقت در اتاقی در یک هتل اقامت داده شده بودم. به دریافت هزاران دلار دعوت شده بودم و پس از آن میتوانستم شغلی بگیرم. اگر میخواستم، میتوانستم در اتاق هتل مشروب، سیگار، لباسهای قشنگ و دختران زیبا داشته باشم. اما من به همه اینها نه گفتم.

کنفرانس مطبوعاتی من برای امریکا، معامله ای انتحاری شد، در حالیکه در نیکاراگوئه مردم فریاد شادی سر میدادند اورلاندو اکنون ۱۹ سال سن دارد. او هرگز آنچه را که قول داده بود که در کنفرانس مطبوعاتی جهانی بگوید، نگفت. در عوض او از این حرف زد که مجبور شده است زیر شکنجه دروغ بگوید. او گفت که بهیچ وجه از سوی دولت نیکاراگوئه اعزام نشده بلکه خودش داوطلبانه به السالوادور رفته و به ابتکار خودش و به دلیل تمایلات انقلابیش. بلافاصله، اورلاندو به نیکاراگوئه پرواز داده شد. از او یک استقبال پیروزمندانه شد. خود اورلاندو فکر میکند که آن قسمت از ماجرایش نامناسب بود.

امروزه اورلاندو تاردنسیلا در یک خوان تان ساندنیستی کار میکند که یک سازمان جوانان ساندنیستها در ماناگوا پایتخت نیکاراگوئه است. من وی را در اتاق کارش ملاقات کردم. یک پسر ۲۰ ساله خیلی خجول و کم رشد است. او در آنوقت مشغول سازماندهی جوانان مدارس بود که میخواستند به مناطق قهوه کاری مسافرت نموده و در طی مسدود تعطیلی مدارس، به جمع آوری قهوه بپردازند. وی چنین گفت: واضح است که شهادت من واقعا شورانگیز شد. ۰۰۰ اما آن کافی نبود. آن شهادت برای نیکاراگوئه و السالوادور کافی نبود. بعدا ریگان مثل همیشه به ادعاهایش ادامه داد که نیکاراگوئه، مردم را به السالوادور میفرستد و FMLN را با اسلحه تجهیز میکند. او هنوز نتوانسته فقط یک مدرک پیدا کند. ریگان ادعا میکند چون نیکاراگوئه چریکهای السالوادور را با اسلحه مجهز میکند پس امریکا هم از ضد انقلابیون نیکاراگوئه پشتیبانی مینماید. کنتراس، ضد انقلابیون، افسران سابق ارتش دیکتاتور سوموزا، کسانی هستند که از ریگان پشتیبانی میکنند. کنتراس سعی میکند که دولت ساندنیستی را براندازد. اکثر کنتراسها در پایگاههای هندوراس مستقر هستند. ولی تمام وقت آنها از مرز گذشته و وارد نیکاراگوئه میشوند و مسردم را میکشند تا به تروردامن بزنند. آنها فقط به سربازان و پست های نگهبانی مرزها تیر اندازی نمیکند بلکه همسایه آنها را که از این سربازان پشتیبانی میکنند، به قتل میرسانند. کنتراس پول و سلاح از امریکا میگیرد، ابتداء اینکار مخفیانه بود ولی اکنون تمام پشتیبانی ها علنی است. آنها هم چنین در خاک امریکا آموزش نظامی می بینند. کار من در اینجا اینستکه جوانانی را که میخواهند داوطلبانه به مرز رفته و از کشور دفاع کنند، جمع آوری کنم. هر بار گروهی جدید اعزام میشود که میدانم خیلی های آنها هرگز باز نمیگردند.

این خیلی تلخناک و غیر عادلانه است. ابتداء ما مبارزه میکردیم که کشورمان را از دیکتاتور آزاد کنیم. وقتی اینکار انجام شد میخواهیم شروع به ساختن کشورمان بکنیم. نیکاراگوئه میخواهد در آمدش را صرف ساختن مدارس و بیمارستانها بکند. اما بجایش مجبوریم که سلاح بخریم. این واقعا تلخ و غیر عادلانه است. ما هیچ را بدست میآوریم

بقیه در صفحه ۲۰۲

زنده باد مبارزه مسلحانه که تنها راه رسیدن به آزادی است!

روابط ناهموار بین سیا (CIA) و مدارس عالی آمریکا

بعد از يك موج اعتراض در دانشگاه هاروارد ، بدلیل سرمایه گذاری مخفیانه سیا در پروژه های تحقیقاتی ، اکنون سازمان خدمات جاسوسی آمریکا در قواعد همکاری خود با محققین تجدید نظر کرده است . رابرت گیتس (Robert Gates) معاونت ریاست سازمان خدمات جاسوسی آمریکا ، تغییراتی را در مدرسه دولتی هاروارد در سیزدهم فوریه - و در حضور پروفیسوری که اخیرا بدلیل عدم گزارش سرمایه گذاری سیا در کنفرانسی که وی برگزار کرده بود ، اخراج شده بود - پذیرفت .

از این پس سازمان خدمات جاسوسی آمریکا لازم خواهد شمرد که برگزار کننده کنفرانس سرمایه گذاری سیا را آشکار ساخته و سایر محققین هم که از طرف این سازمان در تحقیقات خود باج گرفته اند همین کار را انجام دهند . سیا هم چنین قول داده است که سانسور خود را بر روی بعضی از ماموریت های تحقیقاتی برای این سازمان مخفی محدود نماید . تمام این مسائل ، پس از آنکه يك روزنامه دانشجویی دانشگاه هاروارد در پاییز گذشته مطلبی را در باره يك پرفیسور علوم سیاسی بنام نادویوزفران (Nadav Safran) فاش ساخت ، موضوع مباحث زیستادی در دانشگاه شد . این افشاکاری حاکی از این بود که چگونه پروفیسور مزبور و مدیر دانشگاه مرکزی برای خاورمیانه ، سعی کرده بودند سرمایه گذاری سیا را بالغ بر ۴۵۰۰۰ دلار برای برگذاری کنفرانس در باره بنیادگرایی اسلامی مخفی نمایند و قتی که در پایان معلوم شد که سیا در پس تشکیل کنفرانسها قرار داد ، چندین تن که میخواستند در کنفرانس شرکت نمایند ، امتناع کردند . پس از يك بازرسی درون دانشگاهی ، زفران ناچار شد در عین حفظ درجه پروفیسوری خود از پست ریاست مرکزی در ماه ژوئن استعفا دهد . بنابر قوانین جدید سیا ناکامی کنفرانس دیگر نمیتواند تکرار بشود . ولی با وجود این قرار دادهای بحث انگیز دیگری هستند که میتوانند به راحتی از برملا شدن بگریزند . پول سیسا میتواند همیشه راه خود را بسوی پروفیسورها بیابد اگر محققین خودشان پافشاری کنند یا اینکه يك افشاکاری بخواهد در باره "رجال ایالات متحده و منافع امنیتی شان" مطرح شود . زفران همچنین نزد ریاست دانشگاه هاروارد در باره يك كمك دیگر ۱۰۷ هزار دلاری سیا به مطالعات وی در باره عربستان سعودی حرف زده است . او تحقیقات خود را در مطبوعات هاروارد در یکسال پیش منتشر ساخت بدون اینکه چیزی در باره سرمایه گذاری سری سیا در پروژه مذکور ذکر کند .

این تفکر تازه سیا آیا میخواستنه است که بدین ترتیب سعودیها بدانند که آنها در حال مطالعه بر روی امنیت آنان هستند و یا نا امنیتی شان؟ این امر بدلیل اینکه هاروارد نتوانسته بود به مادهای در قرارداد مذکور پی ببرد کسه قوانین دانشگاهی را پایمال میکرد و از طریق آن به سیا حق وتو انتشار گزارشات مطالعات را میداد ، باعث ایجاد مجادلاتی شد .

سوراخ موجود در قوانین هاروارد تصمیمات ناروشن سیا بوسیله يك افتضاح دیگر که از طرف مجله دانشگاهی - هاروارد کرایمسون (Harvard Grimson) - نیش قبر شد - درست در همانروز که گیتس عازم سفر زیارت عتبات خود به کمبریج شده بود - زیرشان خط کشیده شد . با وجودیکه يك پروفیسور مترقی در علوم سیاسی و مدیر هاروارد ، در باره وضع مطالعات بین المللی به سنتر هشدار داده بودند ولی ساموئل هانتینگتون در مورد آگاهی دادن به هاروارد در مورد اینکه مقاله اش در واقعیت يك نسخه کوتاه شده از مطالعه سیا بود ، چشم پوشید . عنوان مناسب برای این مطالعه "دیکتاتورها و اراذل سلطه گر را بکشید" بود ، و پس از ۲۲ مورد مطالعه و تحقیق این نتیجه گیری را عنوان میکند : "منافع آمریکا علی العموم به بهترین وجهی بوسیله دیکتاتورهای سخت جانی که به سرعت در بسترس می میرند میتواند تامین بشود . " هر قدر شیخ وار هم که بنظر برسد بیماری مارکوس یکی از آن فاکتورهای بود که خوبی در جهت بدتر نشدن بی ثباتی در جزایر فیلیپین خدمت کرد . " این توصیه ، از آن نوع توصیه هایی نیست که از همه بیشتر سیا بدان بها میدهد .

قرارداد هانتیگتون مثل توافق نامه زفران با سیا ، به سازمان خدمات جاسوسی امریکا امکان داد تا انتشارات را متوقف سازد . بنا بر قوانین جدید اکنون سیا فقط این حق را دارد که امکانات مواد با مهر سری را در دسترس مولفین قرار دهد . در عین حال هنوز هاروارد مانند سایر دانشگاههای پیشرفته مطالعات با مهر سری را در داخل دانشگاه ممنوع کرده است . بعد از چندین ماه سعی و کوشش و اتخاذ تصمیمات سخت گیرانه تری و پروفیسورها را از امضاء کسردن چنین قراردادها منع کردن ، اکنون گزارشهای کامل تری را راجع به هر نوع مطالعه و تحقیقی لازم میدانند . در آینده احتمالاً پروفیسورها نخواهند توانست آزادانه سوگند یاد کنند حتی اگر تالیف تکالیفشان برای سیا در خودخانه ها - بیشان انجام شود . اما بازیگران اصلی دنیای دانشگاهی اجازه نخواهند داد که آزادیشان در باره تصمیم گیری در مورد آنچه که میخواهند ، محدود بشود . مطابق گفته گیتس : اما آنچه که به سیا مربوط میشود اینست که کوشش شود دوستان و مشاورینی پیدا شوند که این تشکیلات را از چشم پوشی های بدبختی آوری در مورد تمایلات دولت نجات دهند . به این دلیل سازمان خدمات جاسوسی امریکا تعداد کنفرانسهایی که با نمایندگانشان توافق نظر هست را در سه یا ۴ بار در سال ۱۹۸۲ به تعداد ۷۵ کنفرانس برنامه ریزی شده در امسال افزایش داده است . در حدود یک چهارم از دفاتر سازمان خدمات جاسوسی در حال حاضر موضوع ایجاد همکاری بین پروفیسورها و دیگر محققین شده است . گیتس در درخواست خود به هاروارد تقاضای میهن پرستی و رضایت خاطر دو جانبه برای این فرم از تحقیقات کرده است . اولین شرط اینست که حفظ موجودیت آزادی ملی ، شرطی برای آزادی آکادمیک است . دومین نکته در تعریف گیتس این است که دولت برای کوشش در دفاع از آزادی ، احتیاج به بهترین مغزهای کشور دارد . چاپلوسی و دست فشردن بسا دلار میتواند به راه درازی بیانجامد .

The Economist

Cambridge , Massachusetts

دنیاله فاکتھایی در باره ۰۰۰۰

بر روی دیوار اتاق کار او لاند و د و تکه کاغذ چسبیده است . در یکی از آنها این عبارت نوشته شده است :

ما در مبارزه آزادی بخش پیروز خواهیم شد
 ما در مبارزه برای صلح پیروز خواهیم شد .
 و در دیگری این عبارت نوشته شده است : بهترین جنگ ، جنگی است که از آن اجتناب شود .

ادامه دارد .

دنیاله جنگ حزب دموکرات و ۰۰۰

انقلابی گری توده ها در مبارزه ضد استثمار شایع بشود ، این جنگ و تنها این جنگ عادلانه و انقلابی است . لیکن جنگ حزب دموکرات و کومله ، نزاع مسلحانه بین د و گروه بندی عمده در منطقه کردستان است که بخاطر کسب نفوذ نظامی بیشتر بین گروههای درگیر بوقوع پیوسته است . این جنگ تداوم سیاستهایی است که در رویارویی ابتدایی شان نتوانستند و موفق نشدند موانع راه گسترش و توسعه خود را در تنها قلمرو اصلی عملشان بطرق مسالمت آمیز و معقول از سر راه بردارند . محدودیت میدان عملی که حزب دموکرات و کومله برای مادی کردن سیاستهای خود برگزیده اند از یکطرف و گرایش طبیعی هر مبارزه سیاسی به گسترش و نفوذ وسیعتر از طرف دیگر ناگزیر تصادم سیاست ایند و نیرو را بیار آورد که در تکامل خود مبدل به تصادمات خونین و قهرآمیز گردید .

ما خواهان قطع بلافاصله و بدون قید و شرط جنگ از طرف هر د و نیروی محارب هستیم . ما خواهان برقراری و حفظ اصول دموکراتیک انقلابی و یکسان در روابط تمامی نیروهای سیاسی در کردستان هستیم و معتقدیم که با ایجاد یک جبهه واحد ضد امپریالیستی که با مشارکت تمامی نیروهای سیاسی و انقلابی برپا میگردد ، میتوان بر بسیاری از مسائل و دشواریهای کنونی غلبه کرد و زمینه های مادی رشد و پیوند جنبش خلق کرد را با مبارزات سایر خلقهای ایران فراهم نمود .

(دنیاله این مقاله را در شماره بعد بخوانید)



* مانیفست ارتش چریکی تهیدستان *

به خلق گواتمالا

(۱)

این ترجمه از روی متن آلمانی که توسط کمیته ی گواتمالا در زوریخ از متن اسپانیایی انجام گرفته است بعمل آمده است. مترجم با علم به اینکه میتواند اشتباهاتی در ترجمه ی متن اعناق بیفتد، بخصوص وقتی متن ترجمه شده، یکبار از زبان اصلی ترجمه شده است، دست به این عمل زده است. ناگفته پیداست که مواضع سازمان E.G.P مطابق نظرات مترجم نیست، و فقط و فقط از آنجائیکه تجارب نیروهای انقلابی کشورهای دیگر میتواند مورد استفاده ی انقلابیون کشور ما قرار گیرد بفارسی برگردانده شده است.

ن - ت

مانیفست ارتش چریکی تهیدستان به خلق گواتمالا (۳)

(۱)

فقر و بدبختی، که اکثر ساکنان را عذاب میدهد، به مرز تحمل ناپذیر خود رسیده است. ۶۰۰.۰۰۰ دهقان بی زمین یا کم زمین سال به سال از زمین های مرتفع به فینکاهای (ملك بزرگ) شروتمندان بطرف زمینهای پست حرکت میکنند، تا بتوانند غذای فامیلشان را تهیه کنند. آنها در آنجا عرق میریزند، سلامتی و زندگی شان را از دست میدهند.

در شرایطی که ۲۸۹ فامیل مقتدر $\frac{۳}{۴}$ زمینهای حاصلخیز را در تصرف خود دارند. ۳ میلیون، دهقان روی زمینهای که منشاء جنگلی داشته و در دامنه های کوهستانی، بدون راه و بازار قرار دارد، کار میکنند، که اکثر زمینهایش غیرعایش و غیر حاصلخیز است. زمین هر بار بعلت تقسیم ارثیه ی پدری بین فرزندان، کوچکتر میشود، بدین علت نیز قسمتهای بزرگی از ساکنان محکوم به گرسنگی هستند. در شرایطی که تعداد بیشماری از گواتمالائی ها فقط فقر را میشناسند، مالکان بزرگ تولید کننده ی قهوه، پنبه، شکر و گوشت هزار میلیون دلار سود میبرند. از این ثروت، که ما کارگران کشاورزی با دستهایمان بوجود میآوریم هیچ چیز دریافت نمی کنیم.

در شهرها و حوزه های صنعتی طبقه ی کارگر جوان گواتمالا تنفر آورتترین استثمار را توسط سرمایه داران تحمل میکند. حد متوسط درآمد ماهانه ی هر نفر از ساکنان تهیدست با زحمت به ۳۰ دلار میرسد، بلك در مزد روزانه در کشوری که يك لیتر شیر ۴۰ سنت ارزش دارد.

سن متوسط تهیدستان ۲۸ سال است، فقط در پایتخت ۴۰۰.۰۰۰ دستگاه کمبود آپارتمان برای مردمی وجود دارد که

زندگیشان را در غارها و مناطق فقیرنشین حومه ی شهر (خارج محدوده - م) می گذرانند . کلبه های حلبسی و مقوایی آنها فاقد آب ، برق ، کانال فاضلاب و امکانات حمل و نقل است ، با تمام اینها کرایه ها تا نصف درآمد آنها را می بلعد . فرزندان طبقه کارگر در کنار رودهایی از گندابهای آب سیاه رشد میکنند ، بیکاران جلو در کارخانجات صفهای طویلی می بندند ، کارگران بوسیله ی کارخانه داران شدیداً کنترل پلیسی میشوند . همین مالکان و معتمدین آنها دختران زیادی از طبقه ی کارگر را مورد سوء استفاده ی جنسی قرار میدهند . شمار هموطنانی که بدلیل عدم وجود کار ، جانی یا خودفروش میشوند ، بی وقفه رشد میکند . در جلو بانکهای خون صفهای طویل معتادان که بسه انتظار فروش خون خود میباشند ، بسته میشود . هزاران بچه ی فقیر از طریق نگهداری ماشینها ، تمیز کردن کفش و فروختن روزنامه زندگی میکنند .

کارگران کشاورزی در ساحل ، خارج از کار فصلی خود را در نا امیدی می یابند . ماشینهایی که می بایستی سرچشمه ی ترقی و راحتی جامعه را فراهم آورند ، در دست استثمارگران ، بیکاری ، تردید و فقر را به همراه می آورند . بیچارگی میتواند به چنان درجه بالایی برسد که کارگران برای کسب غرامت (بخاطر اخراج) انگشتان دست خود را قطع کنند . تحت چنین شرایطی مصیبت های طبیعی مانند طغیان آب امسال ، بخصوص هزاران فامیلی که زیر طغیانی که از برگ نخل درست شده اند ، زندگی میکنند و فقط یک روز مزد کار دریافت می دارند ، سختترین ضربه ها را بسه سرنوشتشان وارد آورد .

۳۵۰۰۰۰۰ سرخپوست در سرزمین خود چون بیگانه ها زندگی میکنند . آنها بزرگترین بخش جمعیت را تشکیل میدهند و از قدیمیترین ساکنین گواتمالا هستند و شانه هایشان از سختترین و بدترین مزدکار سنگینی میکنند ، دختران سرخپوستی که در خانه ی ثروتمندان ، بدون هرگونه امکان تحصیلات مدرسه ای و بدون حق مزد مناسب ، کار میکنند ، هر روز بیشتر میشود . مردان جوان عملاً توسط ارتش از روستاهایشان ربوده شده و مجبور به خدمت اجباری میشوند . آنها در آنجا مجبورند که فرهنگ و آداب و رسومشان را فراموش کنند ، و آنها را چنان خشن بار می آورند که بعداً بتوانند برادران خود را هنگامی که مالک یک کارخانه دستور می دهد ، سرکوب نمایند . برای آنهاهی که در دهکده ها می مانند ، انتخاب دیگری ، جز اینکه راه فینکاها (واحدهای کشاورزی) را جایی که آنها مانند دسته ی حیوانات به تعداد زیادی در ماشینهای باری حمل و نقل میشوند ، برای پرداخت قروضشان در پیگیری گیرند ، نمی ماند . در هنگام کار با مواد نابود کننده ی حشرات خود را مسیوم میکنند ، اما درآمد یک ماهه آنها به اندازه ی مقدار پولی است که بزرگ مالکین زمین در یک ساعت برای عیش و نوش خود می پردازند . قسمت اعظم خلق تشکیل یافته از مسیحیان ، با درد و رنج شاهد بی اعتنایی جامعه به ارزشهایی که به آن اعتقاد دارد و نابودی تمام چیزهایی است که فقرا تولید میکنند .

حکومتگران ادعا میکنند ، که تولید و ثروت کشور هر روز رو به افزایش است ، اما آنها نمی گویند که این افزایش فقط به نفع ثروتمندان است . جمعیت سریع رشد می کند ، اما ایجاد محل کار بیش از حد آهسته صورت میگیرد . ثروتمندان بجای دادن وسایل کافی برای امرار معاش و حق مقدس تولید مثل ، برای جلوگیری از رشد انفجار آ جمعیت ، پیشنهاد عقیم ساختن را به توده های زحمتکش می نمایند . مطبوعات خبرهای زیادی از فروش بچه ها توسط خانواده های فقیر را درج نموده اند . در چنین وضعیتی سرمایه ی ثروتمندان به کمک استثمار کارگران و دهقانان انباشته می گردد تا صرف خرید اشیاء لوکس گردد . فقط یک قسمت از سود در درون کشور سرمایه گذاری میشود و در حقیقت در کارگاهها و کارخانه هایی که سودهای بالا و سریع میدهند . یک بخش مهم سرمایه بوسیله ی استثمارگران در خارج نگهداری میشود .

در حالیکه قیمت مواد غذایی ضروری زندگی هر روز افزایش مییابد و مخارج لازم زندگی بطور غیر قابل تحملی بالا میرود ، درآمد کارگران در همان حد قبلی باقی مانده است . مخارج لازم زندگی از سال ۱۹۶۶ تا امروز دو برابر شده است . برای آنچه که پنج سال قبل یک دلار می پرداختیم ، امروز دو دلار می پردازیم . علیرغم افزایش قیمت کالاهای

صنعتی، قیمتی که دهقانان برای محصول خود دریافت میکنند، ثابت مانده است، و اگر به قیمت اینها (محصولات کشاورزی - م) اضافه میشود، نتیجه ی سودجویی دلان و قاچاقچیان است. بریدن درختان به خلقی که با چوب و زغال غذای خود را می پزد، قدغن میشود و هیچ ماده ی سوختنی دیگری در اختیارش قرار داده نمیشود، اما شروتمندان میلیونها متر مکعب چوب را میبرند و بنزین را هدر میدهند.

مالیاتی که مردم زحمتکش می پردازند، از طرف شروتمندان برای سرکوبی ما مورد استفاده قرار میگیرد. در پنج سال اخیر، بودجه ی وزارت دفاع به سه برابر افزایش داده شده است، در حالیکه از هر ۱۰۰ نفر ساکن گواتمالا، ۶۶ نفر نه میتوانند بخوانند و نه بنویسند.

و خلقی که مجبور است چنین بی عدالتی عظیمی را متحمل شود، از حق داشتن سازمان بهای خون، حق بیستادگان خواسته هایش و حق آزاد تعیین سرنوشت خویش امتناع میگردد. هرکس جرات اعتراض داشته باشد، زندانی، اخراج یا دفن (کشته - م) میشود.

اضافاتی در مورد موقعیت اقتصادی گواتمالا

صادرات گواتمالا در سال ۱۹۷۷ (*)			درصد رشد اقتصادی گواتمالا: (*)	
قهوه	۵۲۱/۶	میلیون دلار	۷/۶٪	۱۹۷۶
پنبه	۱۵۰/۴	میلیون دلار	۸/۳٪	۱۹۷۷
شکر	۷۲/۳	میلیون دلار	۵/۲٪	۱۹۷۸
گوشت	۲۶	میلیون دلار	۳/۴٪ (تخمین زده شده)	۱۹۷۹
هل	۲۶	میلیون دلار		
موز	۲۲/۸	میلیون دلار		

* منبع Dialogo مورخه ۱۹۷۹

* منابع به ترتیب : Dialogo
مورخه ۱۹۷۹ و Orpa
(بولتن خبری سازمان خلق مسلح)

طرف معامله ی تجارت گواتمالا

در سال ۱۹۷۷، معادل ۴۰۵ میلیون دلار به ایالات متحده، ۱۶۶ میلیون دلار به آلمان غربی و ۷۰ میلیون دلار به هلند صادر شد، (Dialogo - ۱۹۷۹/۶۶)

ایالات متحده ۹۹٪ گوشت، ۳۷٪ قهوه، ۹۲٪ شکر و ۸۵٪ موز گواتمالا را خریداری میکند، کویت ۳۰٪ محصول هل را خریداری میکند، ژاپن ۵۰٪ محصول پنبه را خریداری میکند ولی بوسیله ی جمهوری خلق چین، عقب راننده میشود. بخش بزرگی از درآمد دولتی از مالیات بر صادرات تامین میشود. ۱۹۷۷، از مالیات بر صادرات قهوه تامین شد. یعنی ۱۴۵ میلیون دلار (گزارش - Orpa).

گواتمالا با رمانی و یوگسلاوی روابط تجاری برقرار میکند (La Tarde - ۱۹۷۹/۹/۱۱)

یک گروه تجاری از جمهوری خلق چین به گواتمالا پیشنهاد فروش نفت و کالای دیگر تجاری نموده است، چین علاقه به خرید پنبه، شکر و دیگر مواد را دارد (La Hora - ۱۹۷۹/۹/۱۱)

چین سرخ سومین محصول پنبه ی کشور (گواتمالا سم) را خریداری کرده است (Peransa Libre ۱۹۷۹/۹/۱۹)

* * * * *

ثروتمندان، مسئول قورما : چرا زندگی ما اینچنین است؟ چرا ما بایستی با فقر و بی عدالتی در کشوری که کار و ثروت طبیعی کافی برای زندگی بهتر وجود دارد ، دست به گریبان باشیم؟

کارگران مسلح سازماندهی شده در ارتش چریکی تهدیدستان اشعار میدارند :

علت فقر ما در نوع سازماندهی مالکیت مهمترین وسایل تولید و چگونگی تقسیم ثروت اجتماعی که ما کارگران تولید میکنیم ، است . در عین حالی که ما کارگران ثروت گواتمالا را تولید میکنیم ، سود آنرا دریافت نمی داریم ، بلکه ثروتمندان داخلی و خارجی که نیروی کار ما را استثمار میکنند ، ثروتمندان قدرت اقتصادی ، سیاسی و نظامی را در دست دارند . دولت و رژیم را میشود بعنوان سازمانی دید که از خواستها ، امتیازات و هوس اشرف دفاع میکند .

نگهبانان (سیستم - م) قبل از همه باصطلاح ارتش ملی ، پلیس ملی ، پلیس گشت ، پلیس هاچیندا (Hazlenda -

Polizei - پلیس پلانٹاز) ، پلیس مخفی و غیره ۰۰۰ هستند ، گروههایی که غالباً مانند باندهای تروریستی رفتار میکنند . آنچه به قدرت ثروتمندان مربوط میشود ، در ۱۵ سال اخیر دچار تغییرات اساسی گشته است . تا ۱۹۶۶ قدرت اقتصادی ، سیاسی و نظامی در دست زمینداران بزرگ و بورژوازی بود ، که کشاورزی ، صنعت ، تجارت و بانکها را در مالکیت خود داشتند . آنها به تنهایی خود را در استثمار و بد رفتاری با دهقانان ، کارگران ، سرخپوستها و لندیونها محق میدانستند . مبارزات چریکی در ۱۵ سال گذشته تغییرات زیادی را در گواتمالا باعث شده اند . در عین حالی که جنبش چریکی گهگاهی نابود شد ، باعث بیداری مبارزه انقلابی خلق شده و قدرت

ثروتمندان را بخطر انداخته است . برقراری باصطلاح "آرامش" که به از دست دادن زندگی ۲۰۰۰۰ نفر انجام میدهد ، در خدمت قدرت زمینداران بزرگ و بورژوازی بود . این کار کثیف را ارتش بيمورد انجام نداد . ارتش مبارزه با

چریکهای خلق ۱۵ سال قبل ، بخاطر تفریح دستهای خویش را به خون آلوده ساخت . آرانا اوزوریو (Arana Osorio) قاتل زاکاپا (zacapa) اولین کسی بود که معتقد بود ارتش نباید تنها وسیله ی معمولی

سرکوب در دست ثروتمندان باشد ، بلکه بایستی شریک ثروت نیز باشد . فامیلهای Arana , Laugerud , Bucaro , Guevara , Spiegeler از آنموقع تا کنون با ثروتمندان غیر نظامی

مانند فامیلهای granados , Plocharsky , Ibarquen , Lamport , Arriaza , Ponciano ، باندی را تشکیل دادند و بیک فرم جدید اقتصادی - سیاسی و نظامی با اهمیت شکل دادند . گروهی که

حقوق دولتی و کشوری را مورد استفاده قرار میدهند تا خود را ثروتمند سازند ، زمینها را بخود اختصاص دهند ، به معاملات کثیف بپردازند ، ثروت ملی را بدزدند و توانگران قدیمی گواتمالا را با زور بیرون برانند . آنها قدرت

سیاسی خویش را بوسیله ی احزاب بدنام و غیر مردمی PID , PR , CAN سازماندهی میکنند . قدرت نظامی آنها بر ارتش ضد چریکی ، که بوسیله ی ایالات متحده تعلیم داده شده ، مسلح شده و پرداخت میشوند ، پایه گذاری

شده است ، از زمانی که ایالات متحده قدرت خویش را بوسیله نیروهای دمکرات و جمهوریخواه در ویتنام از دست داد . امروز گروههای در قدرت یک فراکسیون طبقه ی استثمارگر را میسازند : بورژوازی بروکرات این یک فراکسیون

جدید است که نه تنها بخاطر ثروتمند شدن خلق را شدیداً تحت فشار قرار میدهد ، بلکه همردیگر را نیز از زمینها مورد حمله قرار میدهد . ژنرال ، ریوس مونت (Rios Montt) ، پراتا مندس (Peralta Mendez) و

راکوریا ویلمن (Echeverria Vielmann) در دعوی قدرت از مقامهایشان بزیور کشیده شدند . فامیلهای نوولا (Novella) ، کاستیلو (Castillo) و دیگر استثمارگران قدیمی خود را موظف ساخت ، مونوپول خود را در

سیمان و آجود با قدرتمندان جدید که آنان را با مسلسل تهدید میکردند ، تقسیم کنند . زمینهای فامیل سامایوآ

(Samayoa) را در ساحل ، جایی که مهمترین دستگاههای تهیه ی نمک قرار دارند ، را تصاحب کردند . آنها حتی MLN ، ارتجاعی ترین و جنایت کارترین حزب ضد کمونیستی را تحت فشار و تحقیر قرار میدهند و لباسهای کثیف آنها را در ملاء عام میآویزند . آنها میتوانند در این جریان بقدرت پلیس تعقیب مثل دونالدو آلوارز (Donaldo Alvarez) و چوپینا (Chupina) تکیه کنند . و قاحت با مصطلاح نیروی اراده ی شخصی قادر نیست بر علیه قدرت کایبیلس (Kaibiles) کاری انجام دهد . وقتی يك سرمایه دار جرات کند ، بر علیه سوء استفاده از قدرت و زور اعتراض کند ، او را می ربایند ، و میزنند . و بالاخره در جایی لخت مانند مونتانو (Montano) ، وکیل خانواده ی نوولا (Novella) ، پیدا میشود .

برنامه ی سیاسی باند جنایتکار در پوزیسیون قدرت ، که در حال حاضر بوسیله ی رژیم اسرائیل مسلح و تعلیم داده میشود ، به سلب مالکیت ، رشوه خواری و دزدی به کمک بوروکراسی در تقدیم ثروت ملی و حاکمیت ملی کشور به سرمایه داران امپریالیستی و سرکوب خلق محدود میشود . در فرانجاترانسورسال دل نورت (Franja Transversal del Norte) ژنرالها هزاران کابا لریاس (Caballerias) ، که متعلق به دولت بود و یا در آنها دهقانان فقیر زندگی و کار میکردند ، تصاحب کردند . پلیس نظامی سیار و نیروهای منظم مامور بیرون راندن و به آتش کشیدن محصول و خانه های دهقانان شدند . این عمل مخفی از انظار عمومی در شمال آلتا وراپاز (Alta Verapaz) و ال کویشه (El Quiche) و جنوب پتن (Peten) مرتباً انجام گرفته است . ساختمان بندر کشوری در پاسیفیک ، فرودگاه بین المللی آینده در اسکواپینتا (Escuinta) و جاده ای که اینها را به پایتخت متصل میکند ، بدلیل رشوه خواری و جنجالهای فرصت طلبانه انجام میگردد . خواست کشور ، شهرها و افراد مورد سوء استفاده قرار میگردد . بر حسب تصادف نیست که بندر آینده و جاده در فینکا (واحد کشاورزی - م) که در مالکیت قامیل گارسیا گراندوس (Garcia Grandos) است ، قرار دارند . مثالهایی برای اینکه چگونه بورژوازی بروکراتیک مواد خام ما را خارج میکند و به مالکیت ملی خیانت میورزد ، قوانین مربوط به معافی صنعت و مناطق تجاری (Handels Zone) از مالیات و اجازه ی نامحدود به شرکتهای خارجی استخراج معدن و کنسرنهای نفت و قرار دادهای غیر مسئولانه با موسسات قروض بین المللی ، است .

سرکوب بعنوان متد رژیم ، واضح ترین نشان این فراکسیون جدید طبقه ی حاکمه است . در تاریخ ما هیچگاه بخاطر چپاول ، اینهمه خون خلق ریخته نشده است . سرکوب خلق ، تنها توافق گروههای مختلف ثروتمندان است . در مجموع تعداد کشته شدگان ، قربانی سرکوب از سال ۱۹۵۴ به ۷۰۰۰۰ نفر تخمین زده میشود . روزانه در حال حاضر ۸ جسد با علائم شکنجه و زخم تیرخوردگی یافته میشود . طبق گزارش روزنامه ها در ۱۴ روز اول ماه حکومت لوکاس (Lucas) ، ۲۸۲۶ نفر قربانی سرکوب سیاسی و اجتماعی گشته اند .

باند جنایتکاری ، که کشور حکومت میکند ، سرکوب را بصورت ترور عربان و سیستم کشتار در آورده است . سرکوب خود را بصورت ، سرکوب اجتماعی ، اقتصادی و سیاسی نشان میدهد . سرکوب اجتماعی قبل از همه بر علیه کسانی که قانون را رعایت نمی کنند ، انجام میگردد . در خیابانها ، در گردنه ها و حتی در زندانها مردان و زنان اذیت و آزار دیده و بشدت شکنجه شده یافت میشوند ، که در این اجتماع به فروشندهگان مواد مخدر ، فحشا و جیب بر تبدیل شده اند . سرکوب اقتصادی طبقه ی حاکم بخاطر دفاع از سیستم بر علیه همه ی کسانی است که خواهان جای دادن حق کار و سازمان در قانون هستند . پلیس نظامی سیار ، که از عناصر سازماندهی شده باند قاتلین ، اتحاد جاسوسان شخصی ، واحدهای مدل یا دیگر انیفورم پوشان یا غیر انیفورم پوشان پلیس تشکیل یافته است ، واکم میشوند ، کارگران ، رهبران سندیکاها و شوراها ی کارخانه ها که حقوق خویش را در فینکاها ، کارخانه ها یا دیگر مراکز کار خواستار میشوند ، دستگیر ، شکنجه ، ربوده و بکشند . سرکوب سیاسی را طبقه ی حاکم و رژیم بر علیه همه ی کسانی انجام میدهد ، که میخواهند قدرت را از آنها بگیرند و برای خلق به تغییر شرایط بهتری دست یابند ، یا بر علیه همه ی کسانی که میخواهند برای همیشه بقدرت ثروتمندان خاتمه داده و قدرت را به کارگران تفویض نمایند . سرکوب

سیاسی از سوی رژیم به همه ی نیروهای دمکرات خلق اعمال میشود : کلرمندان خدمات عمومی مانند آرنولفو سی فوانتن (Arnulfo Cifuentes) و بنیونوتو سرانو (Benvernuto Serrano) ، دانشجویان مانند روبین گارسیا ، (Robin Garcia) ، لئونل کابالیروس (Leonel Caballeros) ، الیورو کاستاندا (Oliviero Castaneda) و آنتونیو سیانی (Antonio Ciani) ، رهبر سندیکا و وکیل کارگران مانند ماریولویز لاراو (Mario Lopez Larrave) ، ماریو موجیا (Mario Mujia) ، پدرو کسودو (Petro Qvevedo) ، میگوآل والدز (Miguel Valdez) و مانوئل کولوم آرگوراتا (MANVEL Colom Argueta) و فلیسیانو آسودو (Feliciano Acevedo) و همچنین افراد دیگری ، که برای خوشبختی عمومی یا برای عقاید عیسوی خود مبارزه میکنند ، مانند کشیش هرموگن لپز (HERMOGENES LOPEZ) که بوسیله ی گلوله ی سرکوبگران قربانی شدند . متدهای سرکوب از کشتن عناصر بوسیله ی سازمانهای باصطلاح ترور مانند سوء قصد بجان مانوئل آندراده روکا (Manuel Andrade Roca) تا کشتار خلق اعمال میگردد . در ۲۲ مارس ۱۹۷۹ ژنرال داوید کانسینوس (David Cancinos) رهبری افسرانی که رهبر FUR را در خیابان پایتخت به قتل رساندند از یک هلی کوپتر ارتش بعهدہ داشت . افسران کایبیلِس (KAIBILES) که تعلیم ویژه بر علیه انقلابیون دیده اند ، آتش گشودن بر روی دهقانان ککچی (KEKCHI) در پاناسوس (PANZOS) را سازماندهی کردند ، که خواهان پس گرفتن زمین خویش بودند . خون این گشته شدگان گواتمالائی آگاهی انقلابی ما را بر می انگیزاند .

توضیحات : Arana Osorio : رئیس جمهور از ۱۹۷۰ - ۱۹۷۴

KAIBILES : واحدهای تعلیم دیده شده ی ضد چریک بوسیله ی آمریکا

Franja Transversal Del Norye : منطقه ای بطول ۲۰۰ کیلومتر درازا و ۲۰ - ۴۰ کیلومتر

پهنا بین استانهای QUICLÉ , HVEHVENANGO , IZABAL , VERAPAZ ،

CABLLERIA : واحد سطح ، مطابق ۴۴/۸ ha

برای تماس با نشریه جنگل با

آدرس زیر مکتوبه نمائید

JANGAL:
BOX 8055
750 08 UPPSALA
SWEDEN

* * * *

آدرس بانکی

نام بانک : Svenska Handelsbanken

آدرس بانک : Vaksalag , 8- Uppsala

نام گیرنده : JANGAL

شماره حساب بانکی : 385 005 571

کد بانکی : 6501

آبونمان جنگل

بهای اشتراك :

اروپا ۵ شماره ۸۵ کرون
امریکا ۵ شماره ۱۰۵ کرون

لطفا نام زیر را برای ما ارسال کنید

نام
نشانی

زنده، و پیر و زیاد جنگ. انتدال این بر علیه
امپریالیسم و نوکران داخلی

با حضورن جبهه‌های چریکی در
شهر و روستا، به دستن جنگ انقلابی
پیرانیم!

www.iran-archive.com